

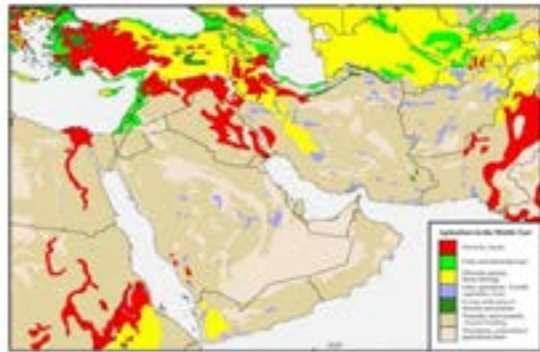
بعقیده ما

(۱) بدون انهدام حماس صلح در غزه و خاورمیانه میسر نیست.

(۲) برای خروج نظامی واشنگتن از خاورمیانه.

(۳) برای پایان جنگ افروزی واشنگتن علیه ونزویلا.

ملی کردن اراضی



Middle East: Agriculture

لودویگ فونرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان

از دوران باستان تا عصر کارولنژیان: دوره رونق تجاری یهودیان

جدول جنگ‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۵

جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۱-۱۸۶۵)



برای آزادی در آموزش



کارگر

کارگر، دوره سه، شماره ۱۰، آبان ۱۴۰۴

برنامه حزب کارگر برای تشکیل حکومت کارگران و کشاورزان



اعدام "جاسوسان" اسرائیل از سوی حماس و جمهوری اسلامی

نیاز به مبارزه با یهود-صهیونیسم ستیزی در ایران و خاورمیانه

از دفترچه خاطرات: تصویر پاس کاری رفسنجانی و وزیر سوئیس در زمین بازی یهود-صهیونیست ستیزی

سخنی با خواننده

چند کلام در مورد چگونگی تربیت یک انسان



ماتریالیسم، یگانه برداشت علمی از تاریخ

(۱) بدون انهدام حماس صلح در غزه و خاورمیانه میسر نیست. با آزادی گروگان های زنده اسرائیل توسط حماس این سوال برای کارگران مطرح است که آیا صلح به غزه و خاورمیانه باز خواهد گشت؟ پاسخ به این سوال منفی است. بدون انهدام نظامی حماس خطر تکرار پوگروم ۷ اکتبر ۲۰۲۳ از میان نمی رود.

حماس ادامه دهنده مشی نازی ها علیه یهودیان از زمان جنگ دوم جهانی، یعنی استقرار فاشیسم در آلمان می باشد. معادل این رهبری در ایران در زمان سیطره نازی ها توسط تیمسار زاهدی و آیت الله کاشانی عرضه شد که پای ثابت کودتای ۲۸ مرداد سازمان سیا در ۱۳۳۲ شده و از آن زمان گرایش شیعه-بازار را در جوار استبداد پهلوی در ایران تاسیس گردید.

کشتار و تجاوز، قتل بچه ها و بریدن گردن آنان در مقابل چشم والدین، که در ۷ اکتبر در کنسرت موسیقی و شهرک ها در جنوب اسرائیل به نمایش گذاشته شد مطابق دستورالعمل رهبران حماس صورت گرفت و برنامه ای از قبل تدارک شده را نمایان ساخت؛ چنین کشتاری، هر لحظه امکان آن برای حماس موجود باشد، تکرار می گردد.

طی آزادی گروگان های اسرائیلی آنچه به اثبات رسید پیشروی اسرائیل در دفاع در جنگ ۱۲ روزه علیه ایران و نشان گرفتن رهبران حماس در قطر بود. رهبران شبکه کشورهای هم پیمان با واشنگتن که در یهود-صهیونیست ستیزی در خاورمیانه ید طولاً و سابقه بیش از ۷۰ سال را دارند پیروزی های اسرائیل را به چشم دیدند و از گروگان گیری حماس دست کشیدند. واشنگتن و جماعت همراه رژیم های یهود-ستیز منطقه و قدرت های یهود-ستیز اروپائی گفتند که گروگان ها باعث بدهی نظم امپریالیسم در منطقه شده است و می بایست خاتمه یابد. مطلبی که برای دوسال واشنگتن و همراهان بین المللی آن در سرمایه داری مالی بین المللی و سازمان ملل و کشورهای نیمه-مستعمره نفت خیز از آن طفره رفتند و به هر وسیله ای برای مشروعیت حماس متوسل شدند تنها به سبب موفقیت های نظامی اسرائیل در دفاع از خود بدست آمد. با طرح واشنگتن برای

"صلح" در خاورمیانه بدهی گروگان گیری با برسمیت شناختن ادعاهای حماس ادامه می یابد. بی دلیل نیست که بازگشت علنی حماس به غزه با اعدام منتقدین و مخالفین آن کلید می خورد.

مطابق با طرح اخیر قرار است سیطره واشنگتن در خاورمیانه جهت تحکیم رقابت با چین گسترش یافته و تقویت شود. تامین حقوق مردم کلیمی ساکن اسرائیل و ریشه کن کردن عامل پوگروم ۷ اکتبر و جلوگیری از پوگروم های بعدی هدف این طرح نیست. منافع واشنگتن و سرمایه داری مالی تحت امر آن در زنجیره کشورهای ثروتمند نفت خیز خلیج فارس (که کشورهای عربی آن را خلیج عربی می نامند) و هم چنین رژیم های سیاسی اخوان المسلمین در قطر و ترکیه می باشد.

مشاهده زبان بدن و لحن گفتار سران واشنگتن در تل آویو، از بزرگ صاحبان ملکی مانند ویتکاف و کوشنر گرفته تا معاون رئیس جمهور ونس و خود پرزیدنت ترامپ از نگاه اینان به حکومت دست دوم یهودیان در خاورمیانه پرده بر می دارد. این رهبران واشنگتن که در پایتخت های کشورهای نفت خیز خلیج با تعظیم و تکریم دولا راست می شوند در تل آویو خود را همه کاره نشان می دهند و تصمیمات خود را به مردم یهود دیکته می کنند. عین خاطرات ژنرال های استبداد پهلوی از رفت و آمدشان به اسرائیل که دولت یهود را حکومت دست دوم می دانستند و امر و نهی می کردند.

آینده خاورمیانه در گرو انهدام کامل حماس است. برای واشنگتن این مهم شدنی نیست. کشورهای قطر و ترکیه

نشریه سوسیالیستی کارگر (گاه نامه)
سر دبیر بابک زهرائی

Kargaronline.com
kargar.co
support@kargaronline.com
contact@kargaronline.com

برای مقالات و گفتگوهای قبلی (ویدئو و صوتی) به این آدرس رجوع کنید :

babakzahraie.blogspot.com
babakzahraie@gmail.com

بمب هسته ای و موشک سازی مکمل آن ادامه مشی استبداد پهلوی سابق از سوی جمهوری اسلامی است و هیچ وجه مشترکی با منافع ملت و خواست استقلال و آزادی در ایران ندارد.

کارگران و زحمتکشان ایران برای غلبه بر بحران اقتصادی تحمیل شده از سوی جمهوری اسلامی راهی بجز سازماندهی مستقل، ابرام در کسب کلیه خواست های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نفی جنگ افروزی جمهوری اسلامی ندارند.

(۳) برای پایان جنگ افروزی واشنگتن علیه ونزوئلا. واشنگتن شمشیر علیه حکومت ونزوئلا بر کشیده است و طبل تجاوز نظامی علیه آن را، تحت لوای مبارزه با مواد مخدر که خود بزرگترین مصرف کننده آن در جهان است، به صدا درآورده است. وظیفه همه آزادیخواهان جهان دفاع از حاکمیت ملی ونزوئلا و نفی تجاوز نظامی واشنگتن می باشد.

از سوی اخوان المسلمین، همفکران حماس، هدایت می شود. در خاورمیانه کشوری که نظام آموزشی آن از حقوق یهودیان و حقایق ستم فوق العاده مانند هولوکاست بر آنان سخن بگوید، وجود ندارد. چرخش در سیاست جهانی علیه حقوق یهودیان با انهدام حماس می تواند ضربات مهم دریافت کند. والا وضعیت سیاسی ارائه رهبران سیاسی یهود-صهیونیست ستیز، چنانچه در انتخابات شهرداری نیویورک مشاهده می کنیم بدون مانع ادامه خواهد یافت. آینده خاورمیانه در ید همبستگی کارگران ایران و اسرائیل است که بر نفی یهود-صهیونیست ستیزی استوار می باشد. تشکیل حکومت کارگران و کشاورزان تنها تضمین خاتمه یهود-صهیونیست ستیزی در ایران می باشد.

(۲) برای خروج نظامی واشنگتن از خاورمیانه. کارگران و زحمتکشان ایران خواستار خروج بدون قید و شرط نیروهای نظامی واشنگتن از خاورمیانه و لغو کلیه تحریم ها علیه ایران می باشند. تعقیب برنامه ساخت

از دفترچه خاطرات: تصویر پاس کاری رفسنجانی و وزیر سوئیس در زمین بازی یهود-صهیونیست ستیزی



میان دیگر حرف های رفسنجانی در این روز از دفترچه خاطرات، شرق مطلب یهود ستیزی را برجسته ساخته به خوانندگان تقدیم می کند؛ قرار است این نقل نقل روز باشد. ماجرای گزارش شده از سوی شرق بازگوکننده نادر صحنه پاسکاری رفسنجانی و وزیر امور خارجه سوئیس در زمین بازی یهود-صهیونیست ستیزی است. این بازی برای سالیان سال بین هیات حاکم جمهوری اسلامی و واشنگتن و دیگر قدرت های امپریال و کشورهای نیمه-مستعمره در خاورمیانه در جریان بوده و می باشد. لحظه ای که در این خاطرات برجسته شده از سوی شرق معرفی می گردد، نقلی زهر آگین انتی-سمیتیسم بر سر میز ضیافت ج.ا. و کشورهای "غربی"، تصویری نادر است و لذا توجه کارگران جوان را بدان جلب می نمایم.

خاطرات مورد نظر حاوی ملاقات رفسنجانی با وزیر امور خارجه سوئیس اینچنین حکایت می کند. به طور خلاصه وزیر سوئیس حاوی پیام علیه تروریسم به رفسنجانی است. پاسخ رفسنجانی اینست که عامل همه خشونت و آدمکشی در خاورمیانه اسرائیل است. "توسعه سلاح های کشتار جمعی همه معلول" همین است و همانطور که میدانیم با این توجیه ج.ا. از آن زمان تاکنون بدنبال کسب بمب هسته ای و موشک های حامل آن بوده و می باشد. رفسنجانی طی این ملاقات می گوید "بدون حل مشکل آوارگان فلسطین [یعنی از میان برداشتن اسرائیل] مسئله فلسطین حل نمی شود." در پاسخ سفیر سوئیس "خواست، نظر ایران را در مورد طرح های صلح فلسطین بداند." هر آدم مصلح و حقیقت جویی در این لحظه نیاز به بیان حقیقت دارد که ملت یهود نیز مثل مابقی آدم و عالم حق به تشکیل دولت خود را دارد و از این حرف های نازی ها علیه یهودیان خجالت بکشید و خاورمیانه ارث پدر شما برای تامین یهود-ستیزی و برگزاری هولوکاست دوم نیست. لیکن این حقیقت که دانسته کارگران و زحمتکشان است و به جایگاه کسب استقلال و آزادی در ایران تعلق دارد، در محفل رهبران ج.ا. و قدرت های امپریال همواره غایب است. مجید دهقان.

بازگشت به صفحه اول

تمام هیات حاکم در ایران مروج یهود-صهیونیست ستیزی هستند. در این میان هسته مرکزی یهود-صهیونیست ستیزی به ائتلاف برجسته دو تن از حامیان نازیسم در ایران در خلال سال های جنگ دوم بین الملل و بعد از آن بر می گردد؛ ائتلاف دوستان و همکاران قدیمی نازیسم در ایران یعنی تیمسار زاهدی و آیت الله کاشانی که شیعه-بازار را در حمایت از کودتای ۲۸ مرداد سازمان سپا در سال ۱۳۳۲ بنیان کردند. بدور این هسته مرکزی قدیمی از گرایش سیاسی حامیان نازی، که امروزه نیز نسلی جدید از کادر حکومتی شیعه-بازار در ایران مانند حماس در غزه آن را ادامه داده و هسته مرکزی اسرائیل ستیزی را تشکیل می دهد، مابقی هیات حاکم نقش عادی سازی یهود-صهیونیست ستیزی را در کشور بازی می کنند—از این جمله است نقش نشریه شرق: عادی سازی یهود-صهیونیست ستیزی به قصد عمومی هیات حاکم در ممانعت از حصول استقلال و آزادی توسط ملت.

این روزنامه ستون خاطرات رفسنجانی را غالباً منتشر می کند و در صفحه اول برجسته می کند. لازم به ذکر است که نامبرده از طرفداران نهضت آزادی و مخالفین انقلاب ۱۳۵۷ می باشد که بدون تغییر در دیدگاه راهش را با آنان پس از ناکامی دولت مهدی بازارگان در همان اوان جدا کرد و سپس به فرمانده مرکزی جنگ ایران علیه تجاوز عراق و مرد دوم جمهوری اسلامی (ج.ا.) بعد از خمینی (آیت الله العظمی، بنیان گذار ج.ا.) دست یافت. برجسته کردن مطالب این خاطرات، که اساساً هیچ حرف مهمی جهت گفتن و ثبت در تاریخ ندارد و مطالب فیلتر شده دولت علیه ولایت را ثبت می کند (اکثر "خاطرات" نامبرده حاوی ملاقات با این و آن و یا اخبار عمومی است که نویسنده خاطرات سعی می نماید خود را به عنوان محور دولت در برابر ولایت معرفی کند که احیاناً به دنبال حل روابط بین ایران و آمریکا است؛ انگار نه انگار ولایت بدون آمریکا-ستیزی معنی نمی دهد و خود واشنگتن که طرفدار تاسیس ج.ا. می باشد به این حقیقت بیش از رفسنجانی اشرف دارد)، به عهده روزنامه شرق است. در روزنامه شرق منتشره در دوشنبه ۵ آبان ۱۴۰۴ قرعه برجسته سازی به یهود-صهیونیست ستیزی می خورد. از



اعدام "جاسوسان" اسرائیل از سوی حماس و جمهوری اسلامی

بعد از توافق آتش بس پیشنهادی واشنگتن و آزادی گروگان‌های زنده اسرائیل شاهد موج جدیدی از اعدام‌های منتقدین و یا مخالفین حماس در غزه هستیم. بموازات اعدام‌های غزه مجازات اعدام در جمهوری اسلامی ایران بصورت دائمی ادامه دارد. در غزه بدون انهدام کامل حماس امکان ختم یهودگشی آن علیه اسرائیل و احترام به حقوق فلسطینیان خواستار همجواری با اسرائیل میسر نیست. در ایران بدون استقرار حکومت مستقل ملی، یعنی حکومت کارگران و کشاورزان، امکان ختم نظام ممنوعیت‌های سیاسی و اعدام منتقدین به بهانه "جاسوسی برای اسرائیل" وجود ندارد.

اخیراً مصوبات مجلس در جمهوری اسلامی (ج.ا.) بر تشدید مجازات برای اتهام "جاسوسی" برای اسرائیل تاکید میدارد. نشریات ج.ا. غالباً از جزئیات این مصوبه گزارشی نمی‌دهند. با آگاهی از اعدام به اتهام جاسوسی که از سوی جمهوری اسلامی برگزار می‌شود تنها می‌توان نتیجه گرفت که دامنه پاپوش دوزی برای اعدام توسط مصوبه مجلس وسعت یافته است. در سال‌های اخیر، قبل از آنکه عمر حماس همان‌طور که مشاهده می‌کنیم در غزه به آخر خط رسیده و تنها امید آن حمایت واشنگتن باشد، حاکمیت حماس در غزه به اعدام مکرر "جاسوسان" اسرائیل دست زده است.

در ایران در سه سال اخیر مواردی از اعدام جاسوس اسرائیل علناً اعلام شده است. از این جمله اند اعدام فرد ناشناس در بلوچستان در ۱۶ دسامبر ۲۰۲۳ (خبرگزاری رویتر). در ۲۹ دسامبر همین خبرگزاری اعدام چهارتن را به همین اتهام اعلام می‌نماید. در ۳۰ آوریل ۲۰۲۵،

محسن لنگر نشین به اتهام جاسوسی اسرائیل در قتل فرمانده پاسدار سرهنگ خدائی اعدام می‌شود. چندی بعد (۲۸ مه ۲۰۲۵) پدرام مدنی به اتهام جاسوسی برای اسرائیل اعدام می‌شود. ماه بعد (۲۵ ژوئن ۲۰۲۵)، سه کولبر به نام‌های ادریس علی، آزاد شجاعی، و احمد رسول در ارومیه به همین اتهام اعدام می‌شوند (به مقاله/عدم دهشتناک سه کولبر کرد در کارگر، دوره سه، شماره ۸، مرداد ۱۴۰۴ رجوع فرمائید). اعدام بعدی روزبه وادی، دانشمند هسته‌ای است که در اوت ۲۰۲۵ صورت می‌گیرد (به مقاله نیاز ترک کشتن مستقیم-غیر مستقیم دانشمندان هسته‌ای در جمهوری اسلامی در کارگر، دوره سه، شماره ۹، شهریور ۱۴۰۴ رجوع فرمائید). بعد از آن اعدام‌های بابک شهبازی (۱۷ سپتامبر ۲۰۲۵) و بهمن چوبی اصل را در ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۵ است (تمام اعدام‌ها گزارش شده از سوی رویتر و خبرگزاری‌های دیگر). همین هفته اعدام ۷ تن به اتهام جاسوسی برای اسرائیل در خوزستان گزارش می‌شود. اعدام‌های ایران شاهد بر پیوند نزدیک مساله قومی-ملیت ستیزی با اتهامات جاسوسی برای اسرائیل می‌باشد. لیکن جمهوری اسلامی توانائی از میان برداشتن اقوام ایران اعم از کرد، بلوچ، ترک و عرب، الخ و دولت یهود را ندارد و با عملیات قوم-ستیزی و یهود-صهیونیست ستیزی در میان افکار عمومی مردم منزوی تر می‌گردد.

در غزه کشتن "جاسوس" اسرائیل در ملاء عام از سال ۲۰۰۷ به اینطرف شناخته شده است. حماس بطور منظم اعدام برای کسانی که متهم به همکاری با صهیونیسم هستند را اجرا نموده است. جسد اعدامی در مواردی

حماس در سال ۲۰۲۵ بعد از اعدام شش فلسطینی پای ۱۷ تن را به اتهام بالا بردن قیمت ها به گلوله بسته است. در حالیکه بازار سیاه غزه تحت کنترل حماس است و بخش اعظم کمک های غذایی توسط نیروهای آن ضبط می شوند.

سپس به ماشین بسته شده به زمین کشیده می شود. مطابق با قانون فلسطینی مجازات اعدام به تصویب رئیس اتوریته فلسطین نیاز دارد که بدون این تصویب حماس اقدام به اعدام هایش می کند.



اعدام های قدیم (بالا) و جدید حماس (پائین)



در کانال تلگرام دارد. تیتراژ این ویدئو از سوی حماس "لحظه تنبیه مامورین صهیونیسم که قتل هزاران را در غزه باعث شده اند" نام یافته و پخش می شود. رئیس پلیس حماس به شبکه قطری الجزیره اعلام می دارد "با مشت آهنین با هرکسی که امنیت و نظم در غزه را بهم بزند برخورد می کنیم."

ویدئو های مامورین حماس که متهمین به جاسوسی برای اسرائیل را اعدام می کنند در نوبت های متعدد پخش شده است. اخیر ترین این اعدام ها بعد از توافق آتش بس و آزادی آخرین گروگان های زنده اسرائیل است. در این موج اخیر اعدام حداقل ۳۳ تن توسط حماس گزارش شده است.

وجه مشترک اعدام های حماس و جمهوری اسلامی:

کلیه اتهامات و مراحل دادرسی و محاکمه به طور غیر علنی صورت می گیرد. متهمین و خانواده های آنان از کمترین دسترسی به روند دادرسی عادلانه برخوردار

مطابق گزارش در مورد اعدام های قدیم تر: مامورین حماس "همکاران" اسرائیل را پنجشنبه، با ویدیویی که از سوی غزه اکنون پخش شد در حالیکه سه تن در حالت درازکش بر زمین هستند به گلوله می بندند. مرکز خبری غزه اکنون قریب دو میلیون بیننده و فالوئر

هزاران ساختمان منجمله بیمارستان را باعث شده و لذا در مورد این ادوات نیز مورد مخفی وجود ندارد.

در مورد فعالیت های اقتصادی در جمهوری اسلامی سرخ این فعالیت ها خروج ارز به بانک های بین المللی است. بسختی کسی در میان خصولتی در ایران را بتوان یافت که در کشورهای "غربی" حساب بانکی نداشته باشد. در دوران جنگ عراق مدیران دولتی و سرمایه داران جملگی توافق کردند که بده بستان ها باید خارج از کشور صورت گیرد. زیرا در خارج نظم اسرار معاملاتی برقرار است و پوشش لازم به فعالیت های پول ساز را بهتر می دهد و معاملات رشوه را از تسویه حساب های دستگاه قضائی در ایران مصون می سازد.

کارگران می توانند ببینند که هیچیک از اتهامات واهی دادن "اطلاعات حساس کشور" حقانیت نداشته و این اتهامات تماماً بر پاپوش دوزی استوار است. پاپوش دوزی و اعدام چه توسط حماس و چه توسط جمهوری اسلامی علیه ملل فلسطین و ایران صورت می گیرد و بر اساس پایمال کردن حقوق مردم استوار می باشد.

"حق" به کشتن یهودی-صهیونیست: حماس و جمهوری اسلامی حق یهود-صهیونیست گشی را برای خود قائل هستند. رهبران جمهوری اسلامی طی حضور در مجمع اخیر سازمان ملل که بیشتر به فستیوال یهود-ستیزی سرمایه داری مالی جهانی شباهت داشت حق یهود-صهیونیست ستیزی را حق همه جهان اعلام می دارند و کماکان حقوق ملت ایران علیه این مواضع ارتجاعی را کتمان می کنند. به عنوان مثال، رئیس جمهور دکتر پزشکیان طی سخنان خود در سازمان ملل کلامی درباره جنایت بی سابقه در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به میان نیاورد و به دروغ پراکنی درباره "نسل کشی" اسرائیل در غزه متوسل شد. در سازمان ملل او از مسحیت و اسلام نقل کرد که به آنچه بخود روا ندارید به دیگران روا نکنید و با دست رد زدن به حقایق، کتمان کشتار فجیع، مدلی نازی ها، از ۱۲۰۰ تن یهودی در ۷ اکتبر، جنایتی که از سوی جمهوری اسلامی تأیید شد، نشان داد که به نقل قول های خودش از ادیان نیز اعتقاد ندارد. پیام دکتر پزشکیان به سازمان ملل این بود که همه با هم دروغ

نیستند. اعدام ها تماماً با شیوه پاپوش دوزی برای متهمان برگزار می شود. اقرارها به شیوه های شناخته شده پلیسی از افراد کسب شده و افراد بی رحمانه به دار آویخته شده و یا گلوله باران می شوند. وجه اشتراک مشی حماس و جمهوری اسلامی ریشه کن کردن دولت یهود، و انهدام اسرائیل است.

به مورد آخرین اعدام بر اساس پاپوش دوزی در جمهوری اسلامی توجه کنید:

مطابق با گزارش ایرنا در ۲۶ خرداد اسماعیل فکری به جاسوسی متهم شده، محکوم گردیده و به دار آویخته شد. قوه قضائی جرم اسماعیل فکری را ارائه "اطلاعات طبقه بندی شده و حساس کشور به دشمنان جمهوری اسلامی ایران" اعلام کرد.

لازم است کارگران در مورد پاپوش دوزی دادن "اطلاعات حساس کشور" سوال کنند.

آن دسته از اطلاعات حساس کشور که جغرافیائی باشد نزد کشورهای دوست و دشمن جمهوری اسلامی دانسته است—اگر نه بیشتر از جمهوری اسلامی مسلماً نه کمتر. اطلاعات جمهوری اسلامی درباره جغرافیای کشور به اطلاعات واشنگتن و همکاران بین المللی آن از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قبل از آن متکی است.

درمورد غنی سازی هسته ای اش خود جمهوری اسلامی تمام اطلاعات را با نقشه و تصویر در اختیار آژانس های بین المللی گذارده است. برنامه غنی سازی در استبداد پهلوی آغاز شد و چند و چون آن بر دول امپریال روشن است. جمهوری اسلامی که همین برنامه را ادامه داده است مکرر اعلام میدارد که هیچ مورد مخفی در برنامه غنی سازی ندارد. فقط تا یک قدمی تولید بمب هسته ای پیش رفته و آن را به آژانس های بین المللی گزارش کرده است!

در مورد برنامه موشکی و پرتابه های انفجاری هزاران از این وسائل انفجاری از سوی "محور مقاومت" و قوای نظامی در جمهوری اسلامی علیه اسرائیل بکار گرفته شده، مرگ بسیاری از شهروندان اسرائیل و تخریب

بگوئیم و حقوق مردم یهود را نفی کنیم! غافل از اینکه سرمایه داری بین المللی برای تامین مشی مستمر یهود-ستیزی خود و سرپوش گذاشتن بر آن، علیرغم مواضع حکومتی شیعه-بازار به تنبیه ملت ایران از زمان انقلاب ۵۷ نیاز دارد، و برای این کار از جمهوری اسلامی به عنوان مشتری دائمی یهود-صهیونیست ستیزی، استقبال می کند. مسئولین جمهوری اسلامی کار امپریالیسم علیه ملت را که یک مشغله دائمی نظام بین المللی سرمایه داری مالی است، تسهیل نموده و می کنند.

رئیس جمهور در مصاحبه با فاکس نیوز در سفر اخیر به نیویورک حاضر نیست که حق وجود دولت یهود را به رسمیت بشناسد و کماکان از برنامه تکرار هولوکاست توسط جمهوری اسلامی، تا جائیکه می تواند با طفره رفتن از اعلام احترام به حقوق دولت یهود، بطور ضمنی حمایت می کند. در برابر سوال درباره تجاوز نظامی حماس در ۷ اکتبر مسئولیت این جنایت بی سابقه را به پای تشکیل دولت یهود می گذارد. طی این مصاحبه (خبرگزاری ایسنا، ۱۲ مهر ۱۴۰۴) رئیس جمهور می گوید "مشکلاتی که در منطقه وجود دارد ریشه ای است {یعنی تشکیل دولت یهود}... روند کنونی {یعنی روند دائمی تشکیل دولت یهود} ظلم و جنایت اسرائیل علیه مردم غزه، لبنان و فلسطین است... مشکلات منطقه ناشی از همین بی عدالتی ها و ظلم هائی است که تاکنون صورت گرفته و همچنان ادامه دارد." این سخنان تکرار مواضع ارتجاعی یهود-صهیونیست ستیز جمهوری اسلامی از زمان تاسیس آن است. رهبران درجه اول جمهوری اسلامی تبلیغات نازی ها که یهودیان را ریشه مشکلات جهان اعلام نمودند را بی وقفه تکرار می کنند و در این راه از حمایت دستگاه خبری امپریالیسم، چنانچه در همین مصاحبه فاکس نیوز نیز مشهود می باشد، برخوردار هستند. چنانچه در هیچیک از تریبون های عمومی و مصاحبه ای موضع خجالت آور رد حقوق یهود به دولت خود از سوی مسئولین جمهوری اسلامی مورد سوال نبوده و به چالش کشیده نمی شود.

همین شیوه قلب واقعیات از سوی وزیر خارجه عراقچی در کلیه خطابه ها و مصاحبات بکار گرفته می شود. به همین منوال رئیس شورای امنیت، لاریجانی، در داخل و خارج از کشور سخن می گوید. انگار نه انگار حزب الله

لبنان همگام با حماس بعد از ۷ اکتبر، هزاران موشک را جهت یهودگشی به شمال اسرائیل پرتاب کرده است و در ارتکاب به این جنایت علیه مردم شمال اسرائیل مجبور به تحمل شکست فاحش در برابر اسرائیل می شود. از نظر رهبران جمهوری اسلامی، مطابق با تبلیغات سرمایه داری مالی بین المللی، کشتار یهودیان حق آنان است و جماعت یهود نمی بایست اول دین کلیمی داشته باشند و دوم دولت یهود تشکیل می دادند.

طرح امپریالیسم و بهمین ترتیب جمهوری اسلامی فلسطینیان را تحت برچسب "آوراگان" فلسطینی قرار می دهد. نه ملتی که در کسب حقوق خود همراه و همگام با ملت یهود می باشند. نظام سرمایه داری مالی در آمریکای شمالی و اروپا حاضر نیستند وجود ملت و دولت مستقل یهود را بپذیرند. بلکه یهودیان همواره می بایست پراکنده و بی سرزمین باشند چنانچه شرط امپراطوری عثمان برای پذیرش یهودیان عدم حضور آنان در فلسطین و همجواری با دیگر یهودیان بود. وجود دولت یهود منبع امید برای تمام ملل تحت ستم خاورمیانه است.

رهبران جمهوری اسلامی موضع ارتجاعی یهود-صهیونیست ستیزی و کشتار یهودیان را مساله داخلی مربوط به خود می دانند و کسی در جهان حق دخالت در آن را ندارد. با موضع ارتجاعی یهود-صهیونیست ستیزی حقوق ملت، زنان، اقوام-ملیت ها، کارگران و کشاورزان را پایمال نموده و آن را دودستی تقدیم امپریالیسم کرده اند. بطوریکه تحریم های واشنگتن و انواع و اقسام تضییقات علیه ملت همانند مکانیسم ماشه را علیه منافع ملت تسهیل نموده اند. طی سخنان رهبران ایران در مجامع بین المللی معلوم نیست که این رهبران که قرار است نماینده ملت ایران باشند به نفع چه کسانی و با چه کسانی ساخت و پاخت علیه منافع ملت کرده اند و چرا به صورت مستمر در ادامه مشی سلطنت استبدادی سابق پافشاری می کنند.

مسعود صیامی، آبان ۱۴۰۴

راه سربلندی ملت،
پایان دادن به فقر، بیکاری و گرانی،
ختم اعدام ها و ممنوعیت های سیاسی،
پایان نظامی گری حکومت و جنگ علیه اسرائیل،
راه استقلال از حکومت سرمایه داری/شیعه-بازار است:
راه استقرار حکومت کارگران و کشاورزان



و اسرائیل بگشاید. مدیریت های جمهوری اسلامی در ایجاد مشکلات کشور سهم یکسان دارند و هیچیک از مسائل کشور با تغییرات مدیریتی قابل حل نیست.

تنها عمل مستقل ملت می تواند به بحران اقتصادی و مشی یهود-صهیونیست ستیزی و آمریکا-ستیزی در کشور خاتمه دهد و راه فائق شدن بر بحران اقتصادی را از طریق همکاری مستقل ملل، همکاری کارگران ایران

تنها عمل مستقل ملت می تواند برنامه های تحریم امپریالیسم را با پاسخ موثر مواجه سازد. مدیریت ها و خصولتی ها نقشی خارج از پرکردن جیب و انتقال ارز به خارج ندارند.

حقیقت فوق برای بیش از ۴۵ سال بعد از پیروزی انقلاب و استقرار حکومت شیعه-بازار به اثبات رسیده است.

راه سربلندی ایران راه برسمیت شناختن حقوق ملت ایران به دولت خود است که همزمان راه برسمیت شناختن حق ملت یهود به تشکیل دولت یهود می باشد. راهی که با دست رد زدن به برنامه های حکومت شیعه-بازار می تواند رهائی ملت از بحران عمیق اقتصادی را میسر ساخته و کسب استقلال و آزادی کشور را به ارمغان آورد.

راه مستقل ملی تنها راهی است که می تواند کشور را از بلای هزینه های نظامی گری جمهوری اسلامی رها سازد و منابع کشور را به زدودن فقر و از میان برداشتن گرانی، حل بحران آب و برق، اشتغال همگانی، تامین آموزش و بهداشت همگانی و رایگان، تامین مسکن برای همگان و رشد اقتصادی تخصیص دهد.

راه سربلندی ایران ترک آمریکا-ستیزی و یهود-صهیونیست ستیزی است—بدون مشی مستقل ملی راه فائق شدن بر سودجویی خصولتی و بحران اقتصادی وجود ندارد. استقرار وحدت مستقل کارگران و کشاورزان تنها مبادی استقلال و آزادی می باشد. ایران می بایست حمایت از حماس و "محور مقاومت" را به طور کامل ترک کند.

ایران سربلندی را تنها از طریق ترک غنی سازی هسته ای و موشک و پرنده انفجاری سازی، ترک کامل ادامه برنامه های استبداد پهلوی سابق در ساخت ارتش منطقه ای توسط جمهوری اسلامی، با اتکاء به قدرت مستقل کارگران و کشاورزان و عموم ملت، همانطور که در انقلاب ۱۳۵۷ به نمایش گذاشته شد، می تواند بدست آورد. تامین امنیت کشور از طریق حمایت از "مردم و موشک" و یا "موشک و مردم" از دروغ های شیعه-بازار است و بر ضد منافع مستقل ملت عمل می کند. ایران نیاز دارد همبستگی خلل ناپذیر را با ملت اوکراین

که آماج جنگ جنایت بار پوتین قرار دارد اعلام نموده و به همبستگی با پوتین پایان دهد. همبستگی با اوکراین یعنی همبستگی با اقوام محروم ایران. یعنی همبستگی با ملت ایران.

ایران حق روابط اقتصادی با همه جهان را دارد ولی ایجاد برنامه های امنیتی و نظامی با روسیه و چین علیه ایالات متحده بر ضد منافع ملت عمل می کند. این دو کشور نامبرده از راه بسیج مستقل کارگران و زحمتکشان برای دفاع از اقتصاد و امنیت ملی پیروی نمی کنند، علیه آن عمل می کنند، چنانچه شواهد متقن نشان می دهد هرکدام به دنبال سلطه نظامی در منطقه خود هستند—روسیه در اوکراین و چین در اقیانوس آرام و علیه تایوان—لذا نظامی گری آنان به امنیت ایران لطمه می زند. راه ایران بسیج مستقل ملت و روابط مستقل با تمام کشورهای جهان و برنامه اشاعه صلح بر اساس حق حاکمیت ملی است. در این میان برسمیت شناختن اسرائیل کلیدی می باشد.

ایران نیاز دارد برنامه اشتغال کامل را از طریق برنامه های عام المنفعه دولت به اجرا گذارد و اهریمن فقر، بیکاری و گرانی و نداشتن مسکن مناسب را از میان بردارد.

ایران به تامین حقوق کامل زنان، حق بدون قید و شرط به طلاق، اشتغال، سفر، حضانت از فرزندان، حقوق برابر با مردان و حضور در جامعه مطابق با عرف و سنت نیاز دارد.

ایران نیاز دارد سازمان یافتن اتحادیه ها، شوراهای انجمن های مستقل کارگران و کشاورزان کوچک را برای غلبه بر تحریم های گوناگون و آشننگتن از خارج و خصولتی ها از داخل اعلام دارد.

سودجویی خصولتی در جمهوری اسلامی ریشه بحران قطع برق و آب است. جمهوری اسلامی حکومت خصولتی ها، سلطه سرمایه داری پول پرست بومی و بر خورداری از حمایت قدرت های امپریال است. حمایت و آشننگتن از جمهوری اسلامی بدلیل جلوگیری حکومت شیعه-بازار از سازماندهی مستقل کارگران و کشاورزان

صورت گرفته و می گیرد. در جهت این تضیقات علیه مردم کارگر است که واشنگتن به تحمیل تحریم های اقتصادی، افزودن فشار علیه ملت، در راستای اقدامات جمهوری اسلامی اقدام می کند. زیرا می داند جمهوری اسلامی از پاسخ موثر ملت برای حل بحران اقتصادی جلوگیری می کند.

ایران به آزادی کلیه زندانیان سیاسی و ترک مجازات اعدام نیاز دارد.

ایران به پایان دادن به ممنوعیت نشریه و حزب کارگر نیاز دارد. راه استقلال کشور تامین حقوق گرایش استقلال سیاسی است.

نیاز آزادی و سربلندی ملت تفکیک مسجد و دولت است. تنها از این طریق آزادی ادیان در کشور بدست می آید و تامین حقوق آزادی کلیه اقلیت های دینی به صورت حقوق متساوی با شیعه، برای ادیان اقلیت اعم از سنی، زرتشتی، کلیمی، مسیحی، شیخیه، بهائی و ادیان جدید در اویش تامین می شود.

نیاز سر بلندی ملت برقراری آزادی مدنی و سیاسی و تجمع، حق تشکیل اتحادیه ها و شوراهای مستقل کارگران و کشاورزان، به یک کلام تامین آزادی حقوق ملت و اقشار گوناگون آن می باشد.

ایران نیاز دارد حقوق اقوام به تشکیل حکومت های قومی، تدریس زبان های ملی خود و اتخاذ برنامه رشد اقتصادی و فرهنگی اقوام از طریق کسب حق تعیین سرنوشت ملی را برسمیت بشناسد و از این طریق راه رشد اقتصادی همگان، فارس، ترک، کرد، بلوچ، عرب، گیلک، ترکمن، لر و الخ، یعنی کل کشور را مفتوح سازد. پایان بحران قطع برق و آب و خشکسالی تنها با تامین حقوق اقوام و استقلال سیاسی ملت میسر است.

جهت کسب استقلال و آزادی، استقرار حکومت مستقل ملت در ایران به آزادی های سیاسی، آزادی ادیان، حقوق مدنی و اجتماعی نیاز است. سرکوب آزادی های سیاسی در خدمت استمرار و ابقای نظام اجتماعی تحت

سلطه امپریال و تحمیل اقتصاد خرید و فروش نفت و دیگر اقلام معدنی و یا تولیدی توسط خصولتی است که کل مباحث هیات حاکم از زمان پهلوی ها تا جمهوری اسلامی را برای یک قرن تشکیل داده و تا امروز ادامه دارد. بر خلاف این مسیر، ایران به اقتصاد متکی به ملت و تحت هدایت ملت، یعنی تحت هدایت کارگران و کشاورزان، یعنی کنترل کارگران بر تولید صنعتی و تامین نیازهای کشاورزان کوچک و سازمان های آنان برای احیای کشاورزی کشور نیاز دارد. یکصد سال نشان داده است که صادرات و فروش نفت قادر به حل مسائل ریشه ای کشور نبوده و نمی باشد.

ایران به بسط و توسعه حقوق مدنی و سیاسی، حقوق زنان، اقلیت های دینی، اقوام، کارگران و کشاورزان، دانشجویان و جوانان، صاحبان حرفه، دانشمندان، صاحبان کسب کوچک، که تنها با استقلال از سرمایه داری یعنی استقلال از حاکمیت شیعه-بازار و تشکیل حکومت مستقل ملت، یعنی استقرار حکومت کارگران و کشاورزان میسر می باشد، نیاز دارد.

مسعود صیامی، مهر ۱۴۰۴

نیاز به مبارزه با یهود-صهیونیسم ستیزی در ایران و خاورمیانه

خواننده کارگر می‌نویسد:

"سپاس دوباره از تشریح مفصل وضعیت سیاست در این اقلیم. با آنتی سمیتیسم مخالفم و هیچ علاقه‌ای به یهود ستیزی ندارم، ولی ستمی که هنگام جنگ دوم جهانی به مردم یهود وارد شد تاوانش را داریم با ستم‌گری اسرائیل به مردم سرزمین فلسطین و اقوام دیگر منطقه پس می‌دهیم... البته سیاست خارجی ایران نادرست بوده و کشور را به پرتگاه برده. وضعیت ایران بسیار خطرناک شده."

معصومه تابان توضیح می‌دهد: گسترش آنتی سمیتیسم در دنیا را مشاهده می‌کنیم؛ که بعد از ۷ اکتبر و جنایات تکان دهنده حماس اوج می‌گیرد.

به سخنان خود توجه کنید: "ولی ستمی که هنگام جنگ دوم جهانی به مردم یهود وارد شد تاوانش را داریم با ستم‌گری اسرائیل به مردم سرزمین فلسطین و اقوام دیگر منطقه پس می‌دهیم."

عبارت شما لب موضع آنتی سمیتیسم را بیان می‌دارد. اسرائیل با تشکیل خود مبنای ستم‌گری بر فلسطین و اقوام خاورمیانه است. اساس تیز ضد یهود یا ضد صهیونیست در خاورمیانه همین است که بیان نموده‌اید. از ایران تا شمال آفریقا، از شمال تا جنوب، از شرق تا غرب، همین موضع آنتی سمیتیسم توسط جملگی، کلیه یاران و اشنگتن و نظام بین‌المللی سرمایه داری مالی، بیان می‌شود. آقایان از آن سر دنیا، حکومت در آفریقای جنوبی، همین را می‌گویند. به خودشان، سفیدانی که به آفریقای جنوبی عزیمت فرمودند، کاری ندارند ولی این جماعت یهود که چنین حقی را ندارد که در خاورمیانه موجود باشد یا به جماعت خود ببیوندد و دولت تشکیل دهد. آفریقای جنوبی در دادگاه‌های پوشالی اروپای امپریال اقامه دعوا می‌کند و برای دستگیری رهبران اسرائیل حکم می‌گیرد!

همه ملل جهان، تمام آدم و عالم حق تشکیل حکومت دارند الا یهودیان. می‌گوئی که شش میلیون یهودی را در هولوکاست به بدترین وجه ممکن قتل عام کردند.

آنتی سمیتیسم می‌گوید جرم یهودیان در این مورد بیشتر است زیرا در مورد هولوکاست که دروغین است پافشاری می‌کنند. می‌گوئی که یهودیان تنها جماعت دنیا هستند که جمعیتی که قبل از جنگ دوم بین‌الملل داشتند را تاکنون بدست نیاورده‌اند. در حالی که جمعیت عرب و فلسطین از زمان جنگ دوم جهانی تا امروز چند برابر شده‌اند. آنتی سمیتیسم دشمن حقیقت است و دشمن نه تنها یهودیان بلکه کل بشریت می‌باشد.

آنتی سمیتیسم می‌گوید اسرائیل با تشکیل خود ستم در خاورمیانه را رواج داده و عامل آن می‌باشد. آنتی سمیتیسم از این روشن‌تر؟ تشکیل دولت یهود را مترادف با نفی حقوق فلسطین و ستم بر ملت فلسطین شمرده و عدم تحقق دولت فلسطین را به حساب دولت اسرائیل می‌نویسند.

یهودیان در یک باریکه در خاورمیانه دولت تشکیل داده‌اند. کمترین درصد مساحت کشوری در خاورمیانه. آنوقت آنها مسئول دولت نداشتن فلسطین هستند؟ اصلاً این حرف‌ها به عقل سالم جور می‌آید؟ لیکن امپریالیسم عادت داده است که مردم خاورمیانه اینطور فکر کنند. انگار خودش عامل تاریخی ستم و استثمار به تمام مردم خاورمیانه نبوده و نمی‌باشد. آنتی سمیتیسم راه حل پیشنهادی نظام سرمایه مالی است. با تبلیغات دروغین می‌تواند خودش را از حقیقت، از مظان اتهام دور دارد. در کشورهای اروپا و آمریکای شمالی نیز همین است: تمام توان خود را علیه یهودیان بکار گیرید (که موضع نازیسم در جریان قبل و حین جنگ دوم بین‌المللی است) که اینک متأسفانه از رونق برخوردار شده است.

سرمایه داری مالی جهانی دست بردار نیست: کشورهای اروپائی خواستار تشکیل حکومت فلسطین هستند تا جنگ علیه اسرائیل را که برای ۷۰ سال مشروعیت بخشیده‌اند ادامه دهند. این سیاست اساس تبلیغات جهانی سرمایه مالی، از سوئد گرفته تا اسپانیا، از کانادا تا آمریکای جنوبی در سطح جهان است. کشوری در خاورمیانه را می‌شناسید که تمام نظام آموزشی آن علیه یهودیان/ صهیونیست‌ها به نسل‌های پی‌در پی مردمان خود دروغ نگوید.

اسرائیل را بدان راه ندادند و اسم آن را صلح، با عامل غایب، گذاشتند!

به این چشم انداز فرضی نگاه کنید. ایران با اعلام ختم اسرائیل ستیزی، ترک کامل "محور مقاومت"، گسترش سازماندهی مستقل ملت، پوشاندن کشور با اتحادیه و شورای مستقل کارگران و کشاورزان، ترک غنی سازی و موشک سازی، راه استقلال و آزادی را می گشاید و بهمن وار آوار بر سر یهود-صهیونیست ستیزی می ریزد. گشودن راه مستقل ملت می تواند یهود-صهیونیست ستیزی را در خاورمیانه بخشکاند. این تحول را مقایسه کنید با این پا و ان پا کردن رژیم های "ضد-صهیونیست" در منطقه که کاملاً از قافله تاریخ عقب و دور می افتند. چنین تغییری می تواند نوید پیروزی در انقلاب ۱۳۵۷ را به حقیقت بدل سازد و راه پایان دادن به فقر، گرانی، بیکاری، و کلیه مصائب ناشی از ادامه سلطه نظام پهلوی توسط جمهوری اسلامی را نشان دهد. با ترک کامل یهود-صهیونیست ستیزی ایران می تواند به مکه آزادی اندیشه و هنر در جهان بدل شود. برای ختم یهود-ستیزی به استقرار حکومت کارگران و کشاورزان نیاز است و راه آزادی و فرزاندگی تنها راه موجود برای پیشرفت بشریت می باشد.

این سوء برداشت است که حکومت جمهوری اسلامی با تکیه بر بدترین تبلیغات آنتی سمیتیسم موضع خود در برابر واشنگتن و سرمایه مالی بین المللی را خراب کرده است. درست برعکس. از این طریق موضع خود در همراهی با امپریالیسم را تحکیم کرده است. می گویند ولیکن حقیقت از زوال موضع جمهوری اسلامی حکایت دارد. آن به سبب مقابله جمهوری اسلامی با ملت ایران می باشد. به سبب توانائی اسرائیل به پس زدن تهاجم منطقه ای و جهانی علیه موجودیت خودش که در ۷ اکتبر توسط حماس و جمهوری اسلامی کلید زده شد. جنگ دفاعی اسرائیل که حماس را در غزه پس زد، حزب الله لبنان را متحمل ضربات سنگین نمود، به سرنگونی حکومت اسد در سوریه تسری یافت، در جنگ ۱۲ روزه ایران را تکان داد و برنامه بمب هسته ای ساختن ایران را به تعویق انداخت، رهبران حماس در قطر را هدف قرار داد-واشنگتن را واداشت تا تمام هم خود را برای حفظ حماس و خاورمیانه ضد یهود-صهیونیست تحت عنوان صلح بکار گیرد.

تا قبل از این وقایع فکر می کردید که بازی مذاکره غیر مستقیم با واشنگتن تنها متعلق به جمهوری اسلامی است. حالا تماشا کنید واشنگتن و تمام رژیم های عرب و غیر عرب خاورمیانه را در شرم الشیخ که رهبران

زمانی که گرایش نازی مردم عادی و گروگان ها را سپر بلای خود قرار می دهد، نسبت به جنگ های دیگر بسیار کمتر بوده و رفتار دفاعی جنگ اسرائیل در مقایسه با دیگر جنگ ها در تاریخ از نظر پائین بودن تلفات مردم عادی در شرائطی که حماس ده ها هزار تن از نیروهایش نابود می شوند، بی سابقه می باشد. در جوار مساله مهم روز، یعنی یهود-ستیزی که در سراسر جهان شاهد گسترش آن هستیم، مقالات برای فهم بهتر کاربرد ماتریالیسم بعنوان تنها مبانی علم الاجتماع، شکاف بین کار دستی و فکری، نظام آموزشی مورد نیاز جامعه پویا و متکی به استقلال و آزادی، ملی کردن اراضی را از سوی اساتید انقلابی در قرن بیستم و همچنین ادامه اثر ارزنده فردریک انگلس پیرامون خاتمه فلسفه کلاسیک آلمان تقدیم می داریم.

بازگشت به صفحه اول

سخنی با خواننده: در این شماره به سبب قرارداد صلح واشنگتن در غزه مطالب را به فهم ادامه وضعیت جنگی به سبب ادامه حیات گرایش نازی مسلک حماس تخصیص داده از زوایای متعدد مقالات و پاسخ به خوانندگان به نیاز فهم نقش خانمان سوز یهود-صهیونیست ستیزی پرداخته و مساله اعدام های مشابه حماس و جمهوری اسلامی مرور می گردد. برنامه حزب کارگر برای تشکیل حکومت کارگران و کشاورزان ارائه می شود. بررسی جنگ های قرن ۱۹ تا جنگ بین الملل اول در ربع اول قرن بیستم در این شماره صورت می گیرد و خواننده می بیند برخلاف تبلیغات سرمایه داری مالی بین المللی در آمریکای شمالی و اروپا و حکومت های عرب و غیر عرب در خاورمیانه تعداد کشته شدگان در جنگ حماس در غزه،

لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان

بخش سوم: فوئرباخ



ایدئالیسم واقعی فوئرباخ به محض آن‌که به فلسفه دین و اخلاق او می‌رسیم، آشکار می‌شود. او به هیچ وجه قصد ندارد دین را از میان بردارد؛ بلکه می‌خواهد آن را به کمال رساند. فلسفه خود باید در دین جذب شود.^۱

"دوره‌های بشریت فقط با دگرگونی‌های دینی از هم متمایز می‌شوند. جنبش‌های تاریخی فقط زمانی بنیادی هستند که در دل‌های انسان‌ها ریشه داشته باشند. دل، شکلی از دین نیست تا دین نیز در دل وجود داشته باشد؛ بلکه دل، ذات دین است." (نقل از اشتارکه، ص. ۱۶۸؛ "L. Feuerbach, "Grundsätze der Philosophie. Notwendigkeit einer Veränderung" (Ed).

به گفته فوئرباخ، دین رابطه میان انسان‌هاست که بر پایه مهر، در دل، استوار است؛ رابطه‌ای که تاکنون حقیقت خود را در تصویر آینه‌ای خارق العاده از واقعیت — در میانجی‌گری یک یا چند خدا، که تصاویر خارق العاده خیالی صفات انسانی‌اند — جست‌وجو می‌کرد، اما اکنون آن را بی‌واسطه و بی‌میانجی در عشق میان "من" و "تو" می‌یابد. بدین‌سان، در اندیشه فوئرباخ، عشق جنسی در نهایت به صورت یکی از والاترین اشکال، اگر نه والاترین

۱ مشابه معکوس این طرز فکر، جذب دین در فلسفه، بعد از شکست ناشی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سوی گرایش فکری شیعه در کتاب روش رئالیسم توسط علامه طباطبائی و حاشیه نویسی مرتضی مطهری ارائه شده است. بدین سان ایدئولوژی جامعه قبل از انقلاب در دو عنصر استبداد سلطنتی و فلسفه پراگماتیسم شیعه خلاصه می‌شد. این فلسفه به عنوان پشت بند رژیم کودتای ۲۸ مرداد تدوین گردید و در این چارچوب فلسفی مطابق با منویات سلطنت برپا شده از سوی واشنگتن نظریات خارج از دین در ایران غیر مجاز اعلام می‌شد؛ جای تعجب ندارد که خود علامه طباطبائی سنخیت با انقلاب ۱۳۵۷ نداشته و از آن پشتیبانی نمی‌کند؛ پس از پیروزی انقلاب این نظریه توسط جمهوری اسلامی، یعنی رهبری شیعه‌بازار، به عنوان فلسفه مرجع ترویج می‌گردد و جلوی نظریات فارغ از تقو دین بر فلسفه و سیاست، همانند گرایش مستقل سوسیالیست، گرفته شده و نشریه کارگر در اواخر ۱۳۶۰ از سوی وزارت ارشاد تحت ریاست محمد خاتمی (رئیس جمهور بعدی اصلاحات) ممنوع اعلام گردیده، کتاب منتشر شده از سوی انتشارات فانوس خمیر شده و تبلیغات و سازماندهی کارگر در زمستان ۱۳۶۱ با بازداشت رهبران سوسیالیست بدون هیچ اتهامی و حبس طویل‌المدت آنان ممنوع گردید که تاکنون ادامه یافته است. برخلاف علامه طباطبائی، مرتضی مطهری با آیت الله خمینی، به عنوان یکی از شاگردان ممتاز وی، هم پیمان شد و در جرگه همکاران مهدی بازرگان (که معرف پراگماتیسم شیعه ضد آخوند بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود) قرار داشت و در اوان دوران پس از انقلاب مطابق با اصول شیعه منهای روحانیت، ترویج شده از سوی بورژوازی لیبرال، از سوی گروهی تروریست مورد سوء قصد قرار گرفته جان باخت. (مترجم)

شکل، به عمل دین نوین او منسوب می گردد.

حال آن که روابط میان انسان ها که بر پایه مهر استوار است، و به ویژه میان دو جنس، از خیلی دورتر، به قدمتی به اندازه خود بشریت، وجود داشته است. عشق جنسی به ویژه در هشتصد سال گذشته تکامل یافته و چنان جایگاهی یافته است که آن را به محور الزامی همه شعرها در این دوران بدل کرده است. ادیان مثبت موجود^۲، خود را به تقدیس برتر عشق جنسی مطابق با مقررات دولتی، یعنی قوانین ازدواج، محدود کرده اند؛ و همه آنها می توانند فردا ناپدید شوند بی آن که کمترین تغییری در عمل عشق و دوستی پدید آید. از این رو، دین مسیحی در فرانسه، در سال های ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۸، در عمل چنان به کلی ناپدید شد که حتی ناپلئون نیز نتوانست آن را بی مخالفت و دشواری دوباره برقرار کند؛ و این در حالی بود که در این فاصله هیچ نیازی به جایگزینی دینی، به معنای فویرباخ، احساس نمی شد.

ایدئالیسم فویرباخ در اینجا است: او روابط انسانی مبتنی بر گرایش متقابل، چون عشق جنسی، دوستی، شفقت، از خودگذشتگی و الخ را، چنان که در خود هستند، به سادگی نمی پذیرد - بی آن که آنها را به دینی خاص بازگرداند که برای او نیز به گذشته تعلق دارد؛ بلکه برعکس، او ادعا می کند که این روابط فقط زمانی به ارزش کامل خود می رسند که با نام دین تقدیس شوند. امر اصلی برای او این نیست که این روابط کاملاً انسانی وجود دارند، بلکه آن است که این روابط باید به عنوان دین نوین و راستین درک شوند. آنها تنها هنگامی ارزش کامل دارند که مهر دینی بر آنها زده شده باشد. دین از ریشه religare گرفته شده و در اصل به معنای پیوند است. بنابراین، هر پیوند میان دو انسان، دینی است. چنین بازی های ریشه شناختی etymological، آخرین پناه فلسفه ایدئالیسم است. نه معنایی که واژه در سیر تاریخی کاربرد واقعی اش دارد، بلکه آنچه بر پایه مشتقات کلمات در زبان "باید" معنا دهد، تعیین کننده است. و بدین سان، عشق و پیوند جنسی فرضیات "دینی" یافته و مقدس می شوند، صرفاً برای آن که واژه دین، که به خاطره های عزیز ایدئالیست ها پیوند دارد، از زبان ناپدید نشود. اصلاح طلبان پارسی گرایش لویی بلان در دهه چهل قرن نوزدهم دقیقاً به همینطور سخن می گفتند. آنان نیز نمی توانستند انسانی بی دین را جز هیولائی تصور کنند و به ما می گفتند "Donc, l'athéisme c'est votre religion!" پس آتئیسم دین شماست: اگر فویرباخ بخواهد دینی راستین بر بنیاد درکی اساساً ماتریالیستی از طبیعت بنا کند، مشابه این است که شیمی نوین را کیمیاگری راستین بشمارد. اگر دین بتواند بی خدای خود وجود داشته باشد، آنگاه کیمیاگری نیز می تواند بدون لوح فلاسفه وجود یابد. به هر حال، میان کیمیاگری و دین پیوندی بس نزدیک وجود دارد. لوح فلاسفه بسیاری از ویژگی های خدایانه را دارد و کیمیاگران مصری-یونانی دو قرن نخست عصر ما در تکوین آموزه های مسیحی دست داشته اند، چنان که شواهد آورده شده در آثار کوپ و برتلو نشان داده است.^۳

ادعای فویرباخ که "دوره های بشریت فقط با دگرگونی های دینی از هم متمایز می شوند" کاملاً نادرست است.

نقاط عطف بزرگ تاریخی تنها تا آنجا با دگرگونی های دینی همراه بوده اند که به سه دین جهانی تاکنون موجود - بودیسم، مسیحیت و اسلام - مربوط می شود. ادیان کهن قبیله ای و ملی که خودجوش پدید آمدند، دینی گری proselytize نکردند و به محض آن که استقلال قبیله یا ملت از میان رفت، همه نیروی مقاومت خود را از دست دادند. برای ژرمن ها کافی بود که تنها با امپراتوری روبه زوال روم و با دین جهانی مسیحی تازه پذیرفته شده آن، که با شرایط اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی اش سازگار بود، تماس یابند. تنها با این ادیان جهانی، که کمابیش مصنوعی پدید آمدند - به ویژه مسیحیت و اسلام - است که می بینیم جنبش های عمومی تاریخ رنگ دینی به خود می گیرند. حتی درباره مسیحیت نیز، این مهر دینی در انقلاب هایی که واقعاً جنبه جهانی داشته اند، محدود به

۲ دین مثبت از سوی هگل در کتاب فلسفه دین بکار گرفته شد. جایی که او می گوید: "که آشکار شد آن دین مثبت است، به معنی چیزی که از بیرون به انسان آمده است، چیزی که به او داده شده است." جلد دوم از فلسفه دین، بخش سه، چاپ دوم، اشتوتگارت، ۱۹۲۸، ص ۱۹۸.

3 See H. Kopp, Die Alchemie in älterer und neuerer Zeit and M. Berthelot, Les origines de l'alchimie.—Ed 3

نخستین مراحل مبارزه بورژوازی برای رهایی است - از قرن سیزدهم تا هفدهم^۴ - و این امر نه چنانکه فویرباخ می‌پندارد از دل‌ها و نیازهای دینی انسان‌ها برمی‌خیزد، بلکه از سراسر تاریخ پیشین قرون وسطی ناشی می‌شود، عصری که هیچ شکل دیگری از ایدئولوژی جز دین و الاهیات واقعی نمی‌شناخت. اما هنگامی که بورژوازی قرن هجدهم به‌حدی نیرومند شد که ایدئولوژی خاص خود، متناسب با دیدگاه طبقاتی خویش، داشته باشد، انقلاب بزرگ و قطعی خود، یعنی انقلاب فرانسه را، تنها بر پایه اندیشه‌های حقوقی و سیاسی انجام داد و تنها تا آنجا به دین پرداخت که سد راهش بود. اما هرگز به‌فکرش نرسید که دینی نو در جای دین کهن بنشاند. همگان می‌دانند که روبسپیر چگونه در اینکار ناکام ماند.^۵

امکان بروز احساسات صرفاً انسانی در مناسبات ما با سایر انسان‌ها در جامعه کنونی که ناگزیر باید در آن زندگی کنیم - جامعه‌ای مبتنی بر ستیز طبقاتی و حاکمیت طبقاتی - به‌قدر کافی محدود شده است. دلیلی نداریم که با بالا بردن این احساسات تا مرتبه دین آن را باز هم محدودتر کنیم.^۶ و به‌همین‌سان، فهم نبردهای بزرگ تاریخی طبقاتی نیز به‌وسیله علم الاجتماع و تاریخ‌نگاری رایج، به‌ویژه در آلمان، به‌قدر کافی تیره و مبهم شده است، چنانکه هیچ نیازی نیست که با تبدیل تاریخ این نبردها به پیوستی صرف از تاریخ کلیسایی، درک آن را به‌کلی ناممکن سازیم. همین‌جا آشکار می‌شود که تا چه اندازه امروز از فویرباخ فراتر رفته‌ایم. "زیباترین نوشته‌های" او در ستایش این دین نوین عشق، امروز به‌کلی غیرقابل‌خواندن است.



تقنیک زمین و آب؛ اثر مایکل آنجلو، ۱۵۱۱، نقش دیواری در عبادتگاه سیستین از آثار برجسته هنر رنسانس

تنها دینی که فویرباخ آن را به‌طور جدی بررسی می‌کند مسیحیت است، دین جهانی مغرب‌زمین که بر یکتاپرستی استوار است. او ثابت می‌کند که خدای مسیحی چیزی جز بازتاب فوق العاده خیالی، تصویری آینه‌وار از انسان نیست. اما این خدا خود محصول روندی طولانی از تجرید است، عصاره فشرده خدایان قبیله‌ای و ملی بی‌شمار پیشین. و به‌همین‌سان، انسانی که این خدا تصویر اوست نیز انسانی واقعی نیست، بلکه او نیز عصاره انسان‌های واقعی بی‌شمار است - انسان انتزاعی، و از این‌رو خود او نیز تصویری ذهنی است. همان فویرباخی که در هر صفحه از حسیت و غوطه‌وری در امر مشخص سخن می‌گوید، به‌محض آن‌که از رابطه انسانی‌ای جز رابطه جنسی سخن می‌گوید، کاملاً انتزاعی می‌شود.

این رابطه تنگاتنگ برای او فقط یک بُعد دارد: اخلاق. و در این‌جا نیز، در مقایسه با هگل، فقر شگفت‌انگیز فویرباخ آشکار می‌شود. اخلاق هگل، یا دکتترین اخلاق اجتماعی او، همان فلسفه حقوق (philosophy of law) است و دربرمی‌گیرد: (۱) حقوق انتزاعی؛ (۲) اخلاق؛ (۳) اخلاق اجتماعی که در آن نیز خانواده، جامعه مدنی و دولت گنجانده شده‌اند. در

۴ مشابه مهر دینی بر تحولات در آستانه سرمایه‌داری در قرون قدیم اروپا، در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ در عصر جدید، تشکیل حکومت شیعه "نه از دل و نیازهای مردم" بلکه به دلایل تاریخی پیشین کشور است. در ایران شکست نهضت ملی در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سبب نفوذ استالینیسم و ناتوانی بورژوازی ملی، رهبری حزب توده و جبهه ملی، پدید آمد و به دنبال سقوط سهمگین ایدئولوژی ناشی از شکست بدون مقاومت و نبرد به سبب تمهیل وحدت سلطنت و شیعه‌بازار (کاشانی و زاهدی) از سوی کودتای هدایت شده از سوی واشنگتن تاریخ لاجرم با بسته شدن صفات ملی و کارگری، صفحات خود را برای "دین و الاهیات"، یعنی اپوزیسیون شیعه باز نموده و امکانات استقرار حکومت شیعه، یعنی جمهوری اسلامی، را به عنوان گزینش مطلوب نظام سرمایه داری مالی جهانی و سرمایه داری بومی در کشور قرار داد تا طبقات حاکم از طریق آمریکا‌ستیزی و یهود-صهیونیسم-ستیزی، که اساساً از گرایشات نارودنیکی-چریکی در زمان پهلوی دوم عاریه گرفته شده، بتوانند امکانات ملت برای استقلال و آزادی از طریق انقلاب ۱۳۵۷ و انجام وظائف تاریخی سرمایه داری را سد نمایند. به عبارت ساده واشنگتن برقراری نظام شعارباغ "مرگ بر آمریکا" برای جلوگیری از سازماندهی مستقل ملت را به انجام وظائف تاریخی سرمایه داری عاری از شعارباغی، یعنی تحقق حقوق زنان، اقوام، کارگران و کشاورزان، آزادی اندیشه و بیان از طریق وحدت ملت و استقرار حکومت کارگران و کشاورزان، که نه تنها ایران بلکه کل خاورمیانه را درگرم می‌کند، ترجیح داده و می‌دهد. بورژوازی لیبرال در جریان تاریخی جدید نیز، همانند مشروطه و نهضت های اجتماعی پس از جنگ دوم بین الملل، از ارائه مشی تحقق خواست های تاریخی سرمایه داری و استقرار دموکراسی امتناع نموده و می نماید. (مترجم)

۵ حکم دین دولتی - کولت لئو سوپریم، فرقه پرستش متعال - توسط کنگره در ۷ مه ۱۷۹۴ توسط دیکتاتوری ژاکوبین صادر شد. این حکم بمنزله اعلام منشور قدرت قادر متعال و فناپذیری روح بود. به دین جدیدی نیاز بود، تا از گرایش مجدد جمعیت به مسیحیت جلوگیری بعمل آید - جمعیت مومنانی که پخش کیش جزد را نمی پذیرفت و در عین حال به تقویت موضع ایدئولوژیکی مسئولین حکومتی بر توده های مردم نیاز بود. فرقه پرستش متعال به همراه دیکتاتوری ژاکوبین از میان رفت.

۶ واقعیتی که با بالا بردن احساسات جامعه در محدوده دین از سوی رژیم خمینی، جهت جلوگیری از دسترسی ملت به استقلال و آزادی، امروزه با شکست حکومت شیعه در ایران از سوی همگان در جهان حس می‌شود. درک مسائل ایران از طریق تبلیغات رسمی حکومتی و کلیه گرایشات له و یا علیه آن که مسائل امروز کشور را به تاریخ شیعه پیوند می‌زند، فهم صحیح از تاریخ را کاملاً تیره، مبهم و ناممکن نموده و می‌نماید. (مترجم)

این‌جا محتوا به همان اندازه واقع‌گرایانه است که شکل، ایدئالیست می‌باشد. در کنار اخلاق، تمام عرصه حقوق، اقتصاد و سیاست نیز در این منظومه جای دارند. در فوئرباخ درست برعکس است: از حیث صورت، واقع‌گراست، زیرا انسان را نقطه آغاز خود می‌گیرد؛ اما از جهانی که این انسان در آن زندگی می‌کند، هیچ ذکری نمی‌رود؛ از این‌رو، این انسان همواره همان انسان انتزاعی باقی می‌ماند که در فلسفه دین حضور داشت. زیرا این انسان از زنی زاده نشده است؛ بلکه گویی از پبله‌ای بیرون آمده، از خدای ادیان یکتاپرست زاده شده است. از این‌رو، او در جهانی واقعی که تاریخی پدید آمده و تاریخی تعیین شده باشد، زندگی نمی‌کند. درست است که با دیگر انسان‌ها تماس دارد، اما هر یک از آن‌ها نیز به همان اندازه انتزاعی‌اند که خود او. در فلسفه دین دست‌کم هنوز مردان و زنان داشتیم، ولی در اخلاق حتی این تمایز و پسین نیز ناپدید می‌شود. با این‌حال، فوئرباخ گهگاه چنین جملاتی می‌گوید:

"انسان در کاخ به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشد تا در کلبه."

"اگر به‌سبب گرسنگی و فقر، جسمت از ماده تهی است، به همان‌سان در سرت، ذهنت و دلت، نیز از ماده اخلاق تهی خواهند بود."

"سیاست باید به دین ما بدل شود"، و غیره.

اما فوئرباخ مطلقاً نمی‌داند با این احکام چه کند. آن‌ها صرفاً عباراتی بی‌عمل‌اند، و حتی اشتراک نیز ناچار است بپذیرد که برای فوئرباخ، سیاست مرزی عبورناپذیر تشکیل می‌داد و "علم جامعه، یعنی جامعه‌شناسی، برای او سرزمینی ناشناخته بود."

او در مقایسه با هگل در بررسی تضاد خیر و شر نیز به همان اندازه سطحی به‌نظر می‌رسد.

هگل می‌گوید: "کسی وقتی می‌گوید 'انسان به‌طور طبیعی نیک است' می‌پندارد سخنی بزرگ گفته است. اما فراموش می‌کند که سخنی به‌مراتب بزرگ‌تر می‌گوید آنگاه که می‌گوید 'انسان به‌طور طبیعی شر است'." در نزد هگل، شر همان شکلی است که نیروی محرک تکامل تاریخی در آن خود را نشان می‌دهد. در این نکته دو معنا نهفته است: از یک‌سو، هر پیشرفت تازه ناگزیر چون جنایتی هولناک علیه مقدسات جلوه می‌کند، چون طغیانی علیه شرایطی که هرچند کهنه و فرتوت‌اند، اما به‌واسطه عادت، تقدیس شده‌اند؛ و از سوی دیگر، همین امیال شرورانه انسان — آزمندی و میل به قدرت — از هنگام پیدایش تضادهای طبقاتی به اهرم‌های تکامل تاریخی بدل شده‌اند؛ تاریخ فئودالیسم و بورژوازی، برای نمونه، شاهد پیوسته این امر است. اما به ذهن فوئرباخ خطور نمی‌کند که نقش تاریخی شر اخلاقی را بررسی کند. تاریخ برای او به‌کلی عرصه‌ای ناخوشایند و هراس‌انگیز است. حتی گزاره‌اش که می‌گوید:

"انسان آنگاه که مستقیماً از طبیعت سر برآورد، صرفاً آفریده طبیعت بود، نه انسان. انسان محصول انسان است، محصول فرهنگ و تاریخ" — حتی همین گزاره نیز نزد او کاملاً نازا می‌ماند.

از این‌رو، آن‌چه فوئرباخ درباره اخلاق به ما می‌گوید، ناگزیر بسیار اندک است. میل به سعادت در انسان ذاتی است، و بنابراین باید بنیان هر اخلاقی را تشکیل دهد. اما این میل به سعادت تابع دو نوع تصحیح است: نخست، به‌وسیله پیامدهای طبیعی کردار ما؛ پس از مستی، "سردرد" می‌آید، و زیاده‌روی مکرر در آن بیماری به دنبال دارد. دوم، به‌وسیله پیامدهای اجتماعی آن: اگر میل دیگران به سعادت را محترم بشماریم، آنان از خود دفاع می‌کنند

و بدین‌سان در میل ما به سعادت مداخله می‌کنند. در نتیجه، برای برآوردن میل‌مان، باید بتوانیم پیامدهای کردار خود را درست ارزیابی کنیم و نیز به دیگران حق برابر برای جستن سعادت بدهیم. خویشنداری خردمندانه نسبت به خود، و عشق — باز و باز هم عشق! — در رابطه ما با دیگران، این‌ها اصول بنیادین اخلاق فوئرباخ‌اند؛ و همه اصول دیگر از آن‌ها مشتق می‌شوند. نه حکیمانه‌ترین گفتارهای فوئرباخ و نه شورانگیزترین ستایش‌های اشتارکه نمی‌توانند تهی‌بودن و پیش‌پاافتادگی این چند گزاره را پنهان کنند.

فقط در مواردی استثنایی، و بی‌هیچ سودی برای خود یا دیگران، ممکن است فردی میل خود به سعادت را با مشغول‌داشتن خویش برآورد. در واقع این میل نیازمند درگیری با جهان بیرون است، وسایلی برای رفع نیازهایش، یعنی خوراک، فردی از جنس مخالف، کتاب، گفت‌وگو، استدلال، فعالیت، اشیاء برای استفاده و کار. اخلاق فوئرباخ یا این وسایل و اشیای تأمین رضایت را برای هر فرد از پیش مفروض می‌گیرد، یا آن‌که تنها پندهای نیک غیرقابل‌عمل به او عرضه می‌کند، و بنابراین برای کسانی که این وسایل را ندارند، پشیزی نمی‌ارزد. و خود فوئرباخ این را به‌صراحت بیان می‌کند:

این کار چگونه شکست خورد.

"انسان در کاخ به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشد تا در کلبه."

"اگر به‌سبب گرسنگی و فقر، در بدنت ماده‌ای نباشد، در سرت، در ذهنت یا در دلت نیز ماده‌ای برای اخلاق نخواهی داشت."

آیا درباره حق برابر دیگران برای ارضای میلشان به سعادت، اوضاع بهتر است؟ فوئرباخ این ادعا را مطلق می‌گیرد، گویی در همه زمان‌ها و شرایط صادق است. اما از چه زمانی چنین بوده است؟ آیا در دوران باستان میان بردگان و اربابان، یا در قرون وسطی میان سرف‌ها و بارون‌ها، سخنی از حق برابر در میل به سعادت در میان بود؟ آیا میل سعادت طبقه ستمدیده بطرز بی‌رحمانه "بواسطه حق قانون" فدای میل سعادت طبقه حاکمه نمی‌شد؟ — بله، این البته غیراخلاقی بود؛ اما امروزه برابری حقوق به رسمیت شناخته شده است. — به رسمیت شناخته شده در گفتار، از زمانی که بورژوازی در نبرد خود با فئودالیسم و در رشد تولید سرمایه‌داری ناچار شد همه امتیازهای طبقاتی، یعنی امتیازهای شخصی را، از میان بردارد و برابری همه افراد در برابر قانون را برقرار سازد، نخست در عرصه حقوق خصوصی و سپس به تدریج در عرصه حقوق عمومی.

اما میل انسان به سعادت تنها به مقدار ناچیزی بر حقوق ایدئالیستی استوار است؛ در بیشترین میزان خود این میل بر وسایل مادی تکیه دارد، و تولید سرمایه‌داری مراقب است که اکثریت عظیمی از کسانی که "حقوق برابر" دارند، فقط همان اندازه‌ای از آن به دست آورند که برای زنده ماندن صرف ضروری است. از این‌رو، این نظام در عمل احترامی بیش از نظام بردگی یا رعیتی برای حق برابر اکثریت در میل به سعادت قائل نیست — اگر اصلاً قائل باشد. و آیا در زمینه وسایل فکری سعادت، یعنی وسایل آموزشی، وضعیتان بهتر است؟ آیا "رئیس مدرسه سادووا"^۷ خود شخصیتی اسطوره‌ای نیست؟

باز هم بیشتر: برپایه نظریه اخلاق فوئرباخ، بازار بورس عالی‌ترین معبد اخلاق اجتماعی است، به شرطی که فرد همیشه درست حدس بزند. اگر میل من به سعادت مرا به بورس بکشاند، و من در آنجا پیامدهای اعمالم را چنان درست ارزیابی کنم که تنها نتایج خوشایند و نه زیان در پی داشته باشد — یعنی اگر همیشه ببرم — در این صورت

^۷ "رئیس مدرسه سادووا" اولین بار توسط سردبیر آگبرگ ژورنال در ۱۷ ژوئیه ۱۸۶۶ بکار رفت. بخصوص بعد از پیروزی پروس در جنگ اطریش-پروس ۱۸۶۶ (نبرد سادووا) که پیروزی پروس به برتری نظام آموزشی عمومی پروس نسبت داده شد.

فرمان فوئرباخ را اجرا کرده‌ام. افزون بر این، بدین‌سان بر حقّ برابر دیگری برای پیگیری سعادتش نیز تعدی نکرده‌ام، زیرا آن دیگری نیز به‌خواست خود به بورس آمده و در بستن معامله با من، همان میل خود به سعادت را پی گرفته که من میل خود را. اگر او پولش را از دست دهد، خود عملش به‌خودی‌خود غیراخلاقی ثابت می‌شود، زیرا بد محاسبه کرده، و چون من مجازات سزاوارش را به او داده‌ام، می‌توانم با غرور دست بر سینه بکوبم، چون یک "رادامانتوس"^۸ مدرن. حتی عشق نیز در بورس فرمان‌روایی می‌کند، تا آن‌جا که فقط تعبیری احساسی نباشد؛ زیرا هر کس در دیگری ارضای میل خود به سعادت را می‌یابد، همان چیزی که عشق باید بدان برسد و در عمل نیز چنین می‌کند. و اگر من با پیش‌بینی درست پیامدهای علم قمار کنم و از این‌رو پیروز شوم، در این صورت تمام سخت‌گیرانه‌ترین احکام اخلاق فوئرباخی را به‌جا آورده‌ام — و به‌علاوه مردی ثروتمند نیز شده‌ام. به عبارت دیگر، اخلاق فوئرباخ با جامعه سرمایه‌داری معاصر سازگار است، هرچند خود فوئرباخ نه خواهان آن بود و نه چنین چیزی را تصور می‌کرد.

اما عشق! — آری، در فوئرباخ، عشق در هر جا و همیشه همان خدای معجزه‌گر است که برای غلبه بر همه دشواری‌های زندگی عملی فراخوانده می‌شود — آن هم در جامعه‌ای که به طبقاتی با منافع کاملاً متضاد تقسیم شده است. در این‌جا آخرین بقایای خصلت انقلابی از فلسفه او رخت برمی‌بندد و تنها شعار کهن باقی می‌ماند: یکدیگر را دوست بدارید — بی تفاوت نسبت به جنس یا طبقه، در آغوش هم بیفتید — یک جشن همگانی آستی!

به اختصار، نظریه اخلاقی فوئرباخ همان سرنوشتی را دارد که همه پیش‌بینیانش داشته‌اند. برای تمام زمان‌ها، تمام ملت‌ها و تمام شرایط ساخته شده است، و درست به همین دلیل، هرگز و در هیچ‌کجا قابل اجرا نیست. در برابر جهان واقعی، همان‌قدر ناتوان است که "امر مطلق اخلاقی" کانت (categorical imperative). در واقع، هر طبقه، و حتی هر حرفه، اخلاق خاص خود را دارد، و همان را نیز هرگاه بتواند بی‌مجازات نقض می‌کند. و عشقی که قرار است همگان را متحد سازد، خود را در جنگ‌ها، نزاع‌ها، دعاوی قضایی، درگیری‌های خانوادگی، طلاق‌ها و هر نوع استثمار شخص توسط دیگری نشان می‌دهد.

حال چگونه ممکن است نیروی نیرومندی که فوئرباخ پدید آورد، برای خود او چنین بی‌ثمر از کار درآمده باشد؟ دلیلش ساده است: خود فوئرباخ نتوانست راهی از قلمرو انتزاع — که از آن نفرت داشت — به قلمرو واقعیت زنده بیابد. او با شدت به طبیعت و انسان می‌چسبد، اما طبیعت و انسان برایش چیزی جز واژه نیستند. او قادر نیست هیچ سخن معینی درباره طبیعت واقعی یا انسان واقعی به ما بگوید. اما از انسان انتزاعی فوئرباخ تنها هنگامی می‌توان به انسان‌های زنده و واقعی رسید که آنان را به عنوان شرکت‌کنندگان در تاریخ در نظر گیریم. و این همان چیزی است که فوئرباخ از آن سر باز زد، و از این‌رو سال ۱۸۴۸ — که آن را دریافت — برای او چیزی نبود جز گسست نهایی از جهان واقعی و کنارگیری به انزوا. و گناه این نیز بیش از هر چیز بر عهده شرایط آن زمان آلمان است که او را به زوال و پژمردگی رقت‌انگیز محکوم کرد.

اما گامی که فوئرباخ برنداشت، ناگزیر باید برداشته می‌شد. پرستش انسان انتزاعی، که هسته دین نوین فوئرباخ را تشکیل می‌داد، می‌بایست جای خود را به علم انسان واقعی و تکامل تاریخی او بسپارد. این گسترش دیدگاه فوئرباخ فراتر از خود او را مارکس در سال ۱۸۴۵ در خانواده مقدس آغاز کرد.

ادامه در شماره آینده...

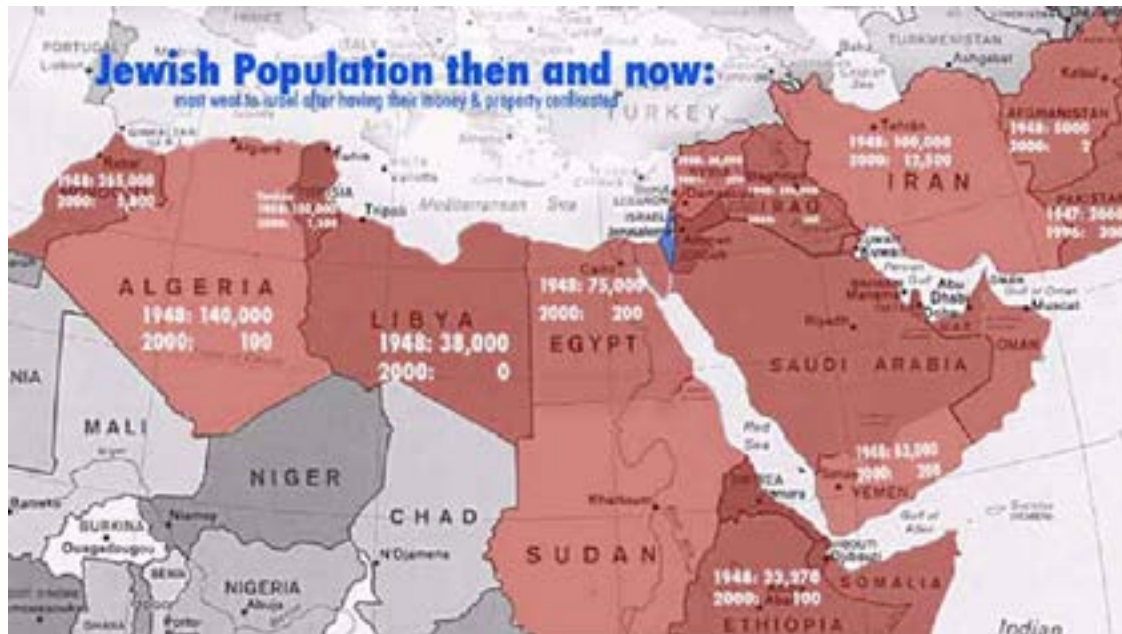
بازگشت به صفحه اول

مترجم معصومه تابان

^۸ رادامانتوس، پسر زئوس و اروپا، در اسطوره یونان یکی از سه قضات مرگ در دنیای دیگر است که به سبب زندگانی عادلانه و استوارش به این نقش پس از مرگ گماشته شد. نتیجتاً رادامانتوس بعنوان نمونه قاضی منصف و سختگیر بکار گرفته می‌شد.

مساله يهود

آبرهام لئون



مساله يهود، فصل دو

(ادامه از شماره قبل، ۹)

از دوران باستان تا عصر کارولنژیان: دوره رونق تجاری یهودیان

(ج) یهودیت و مسیحیت

به نظر نمی‌رسد وضعیتی که یهودیان در دوران هلنی برای خود به دست آورده بودند، پس از فتح روم هیچ تغییر اساسی کرده باشد. امتیازاتی که قوانین هلنیستی به یهودیان اعطا کرده بود، از سوی امپراتوران روم تأیید شد. "یهودیان در امپراتوری روم از موقعیت ممتاز برخوردار بودند." این واقعیت که نزدیک به یک میلیون یهودی فقط در اسکندریه زندگی می‌کردند، خود گواه کافی بر نقش عمدتاً تجاری آنها در پراکندگی (Dispersion) یهودیان است؛ پراکندگی‌ای که سه و نیم میلیون یهودی را چندین قرن قبل از تصرف اورشلیم، در بر می‌گرفت، در حالی که به سختی یک میلیون نفر در فلسطین به زندگی خود ادامه دادند. "اسکندریه در مصر، تحت فرمانروایی امپراتوران روم، همان نقشی را داشت که صور در دوران شکوه بازرگانی فنیقی‌ها داشت... در زمان سلطنت بطالسه Ptolemies، تجارت مستقیمی بین مصر و هند برقرار شده بود. کاروان‌ها از تیس Thebes، به مروی Merowe در نوبه علیا Upper Nubia می‌رفتند، بازاری که کاروان‌هایی از مناطق داخلی آفریقا نیز به بازارهای آن رفت‌وآمد داشتند... ناوگان رومی به دهانه نیل می‌رفت تا اشیای گرانبها را دریافت کرده و آن‌ها را در سراسر امپراتوری توزیع کند." دو بخش از پنج بخش اسکندریه محل سکونت یهودیان بود.^۲ نقش یهودیان در اسکندریه چنان مهم بود که یک یهودی، تیریوس جولوس اسکندر Tiberius Julius Alexander به عنوان فرماندار رومی این شهر منصوب شد.

1 Jacques Zeiller, L'empire Romain et l'Église (Paris 1928), p. 23.

2 Georg Bernhard Depping, Histoire du Commerce entre le Levant et l'Europe (Paris 1830), vol. 1, pp. 3-6.

3 Schubart, op. cit., p. 8.

از دیدگاه فرهنگی، این یهودیان اسکندریه کاملاً جذب فرهنگ غالب شده بودند و دیگر جز به زبان یونانی سخن نمی‌گفتند. به همین دلیل بود که کتب مذهبی عبری باید به آن زبان ترجمه می‌شدند. اجتماعات یهودی همانند اجتماع اسکندریه در تمام مراکز بازرگانی امپراتوری وجود داشت. یهودیان در ایتالیا، گُل و اسپانیا پراکنده شدند. اورشلیم همچنان مرکز دینی جماعت یهودیان پراکنده بود. "جانشینان داوود و سلیمان برای یهودیان آن دوران به سختی بیش از اورشلیم برای یهودیان امروز اهمیت داشتند؛ ملت، بی‌شک برای وحدت مذهبی و فکری خود نقطه تمرکز قابل توجهی در پادشاهی کوچک اورشلیم می‌یافت، اما خود ملت نه تنها از رعایای حشمونیان Hasmonaeans تشکیل نمی‌شد، بلکه از انبوه گروه‌های بی‌شماری یهودی که در سراسر امپراتوری پارت و امپراتوری روم پراکنده بودند، تشکیل شده بود. به‌ویژه در شهرهای اسکندریه و سیرن Cyrene، یهودیان اجتماعات ویژه‌ای را تشکیل می‌دادند که از نظر اداری و حتی محلی از دیگران متمایز بودند، که بی‌شک با "محل‌های یهودیان" در شهرهای ما نبودند، لیک با موقعیتی آزادتر و تحت نظارت "رئیس قوم" به‌عنوان قاضی عالی و سرپرست ... حتی در این زمان نیز کار اصلی یهودیان بازرگانی بود."^۴

در کتب سیبیلینی Sibylline مربوط به دوران مکابیان Maccabean آمده است که "تمام دریاها از یهودیان لبریز شده‌اند." "به گفته استرابو Strabo، یافتن مکانی در سراسر جهان که در آن یهودی یافت نشود و یا در آنجا زیر نفوذ (مالی) یهودیان نباشد آسان نبود ... پژوهشگران اقتصاد ملی تردیدی ندارند که اکثریت این جماعت [یهودیان در عهد باستان] برای امرار معاش خود به بازرگانی و صنعت متکی بودند."^۵

اورشلیم شهری بزرگ و ثروتمند با دویست هزار سکنه بود. اهمیت آن پیش از هر چیز در معبد اورشلیم بود. ساکنان شهر و حومه آن عمدتاً از توده زائرانی که به شهر مقدس سرازیر می‌شدند، امرار معاش می‌کردند. "یهودیان فلسطین خدای خود را وسیله امرار معاش خود می‌دانستند."^۶ تنها کاهنان نبودند که از خدمت به یهوه امرار معاش می‌کردند، بلکه تعداد بی‌شماری از بقال‌ها، صراف‌ها و صنعتگران نیز چنین بودند. حتی کارگران و ماهیگیران جلیل Galilee نیز قطعاً بازارهایی برای محصولات خود در اورشلیم پیدا می‌کردند. نادرست خواهد بود اگر فلسطین را یکسره یهودی‌نشین بدانیم. استرابون به ما می‌گوید که در شمال، چندین شهر یونانی وجود داشت؛ تقریباً بقیه شهرها "به طور کلی، و هر مکان به طور خاص، توسط قبایل مختلط مصری، عرب‌ها و فنیقی‌ها سکونت داشتند."^۷

گرایش به یهودیت (proselytism) در آغاز عصر مسیحیت ابعاد تحمیلی چشمگیری یافت. "عضویت در چنین سازمان بازرگانی‌ای به این گستردگی و رونق، چشم‌اندازی بود که بی‌تردید برای بسیاری وسوسه‌انگیز می‌نمود."^۸ به سال ۱۳۹ پیش از میلاد، یهودیان به دلیل جذب پیروان تازه از روم تبعید شدند. در انطاکیه، بخش عمده‌ای از جامعه یهودی را نوکیشان تشکیل می‌دادند.

تنها موقعیت اقتصادی و اجتماعی یهودیان در دیار غربت (Diaspora) بود که حتی پیش از سقوط اورشلیم، امکان انسجام دینی و ملی آنان را فراهم آورد. اما در حالی که بدیهی است اکثریت یهودیان در امپراتوری روم نقشی تجاری داشتند، نباید تصور کرد که همه یهودیان بازرگانان یا کارآفرینان ثروتمندی بودند. برعکس، اکثریت قطعاً از افراد کم‌بضاعت تشکیل می‌شد؛ برخی از آنان مستقیم یا غیرمستقیم از راه تجارت امرار معاش می‌کردند: دست‌فروشان، باربران، صنعتگران خرده‌پا و غیره. همین توده‌ی کوچک مردم نخستین کسانی بودند که از افول امپراتوری روم ضربه دیدند و بیشترین آسیب را از اخاذی رومی‌ها دیدند. آنان که در توده‌های انبوه در شهرها

4 Mommsen, History of Rome, op. cit., vol. 4, p. 508.

5 W. Roscher, The Status of the Jews in the Middle Ages, Historia Judaica, April, 1944, p. 17.

6 Kautsky, Foundations of Christianity, op. cit., p. 272.

7 Strabo, op. cit., vol. 3, p. 177.

8 Kautsky, Foundations of Christianity, op. cit., p. 260.

متمرکز بودند، توان مقاومت بیشتری از مردمان روستایی پراکنده در روستاها داشتند. آنها همچنین نسبت به منافع خود آگاهی بیشتری داشتند. از این رو، توده یهودی در شهرهای بزرگ پیوسته کانون ناآرامی‌ها و خیزش‌ها بود، خیزش‌هایی که هم علیه روم و هم علیه ثروتمندان جهت داشت.

رسم شده است که شورش یهودیان در سال ۷۰ میلادی را به عنوان یک "قیام بزرگ ملی" نشان دهند. با این حال، اگرچه این قیام علیه اخاذی‌های غیرقابل تحمل مأموران رومی صورت گرفت، اما به همان اندازه قاطعانه با طبقات ثروتمند بومی دشمنی داشت. همه اشراف در برابر شورش موضع گرفتند. شاه آگریپا King Agrippa و دیگر اعضای طبقات ثروتمند با تمام قوا برای سرکوب آن کوشیدند. متعصبان ابتدا مجبور شدند "صاحبان ثروت" را قتل عام کنند تا بتوانند به رومی‌ها حمله کنند. شاه آگریپا و برنیکه Berenice پس از شکست تلاش‌هایشان برای "آشتی"، نه در کنار شورشیان، بلکه دوشادوش رومیان یافت شدند. اعضای طبقات حاکم که همچون فلاویوس یوسفوس Flavius Josephus، خود را حامی شورشیان وانمود می‌کردند، با کمال شرمساری به خیانت به آنها مبادرت کردند.

از سوی دیگر، شورش در یهودیه Judea تنها شورش از این نوع نبود. چندین شورش در شهرهای یونانی در دوران وِسپاسیان Vespasian رخ داد. یک تحریک اجتماعی شدید توسط "فیلسوفان بدبین" (cynic philosophers) که وِسپاسیان مجبور به بیرون راندن آنها از شهرها شده بود، انجام شد. اهالی اسکندریه‌ای‌ها نیز احساسات خصمانه خود را به وِسپاسیان نشان دادند. "نمونه بیتینیة Bithynia و آشوب‌های اسکندریه در دوران تراژان Trajan نشان می‌دهد که تضاد اجتماعی‌ای که از آن سخن گفتیم هرگز در آسیای صغیر یا مصر فرو کش نکرد."^۹

اما ناآرامی اجتماعی تنها به توده‌های شهری محدود نبود، هرچند آنان بیشترین آسیب را از فروپاشی روزافزون زندگی اقتصادی می‌دیدند. توده‌های دهقانی نیز به حرکت درآمدند. وضعیت دهقانان در سده‌های اول و دوم میلادی بسیار بد بود. "وضعیت آنان (دهقانان) پیوسته رو به وخامت گذاشت. شرایطی که توده مردم مصر در آن می‌زیستند به هیچ وجه عادی نبود. مالیات‌ها سنگین و شیوه وصول آن‌ها بی‌رحمانه و ناعادلانه بود"^{۱۰}

در دوران مارکوس اورلیوس Marcus Aurelius، نارضایتی به همه استان‌ها گسترش یافت. اسپانیا از تأمین سرباز خودداری کرد؛ گل پر از فراریان از خدمت بود. شورش‌ها در اسپانیا، در گل و در آفریقا گسترش یافت. کشاورزان کوچک آفریقایی در طوماری به امپراتور کومودیوس اعلام کردند: "ما به جایی کوچ خواهیم کرد که بتوانیم مانند انسان‌های آزاد زندگی کنیم." در دوران سپتیموس سوروس Septimus Severus، راهزنی ابعادی بی‌سابقه‌ای به خود گرفت. گروه‌های بی‌خانمان بخش‌های مختلف امپراتوری را ویران کردند. در طوماری که اخیراً نسخه‌ای از آن پیدا شده است، کشاورزان خرده‌پا لیدی Lydia در آسیای صغیر، سپتیموس سوروس را با این عبارات خطاب قرار دادند: "زمانی که سر و کله مالیات بگیران امپراطور در دهکده‌ها پیدا می‌شود، هیچ چیز خوبی با خود نمی‌آورند و فقط با مالیات‌ها و جریمه‌های تحمل‌ناپذیر باعث زجر اهالی می‌شوند." عرضحال ما از شقاوت و آزار دلبخواهی مامورین مالیاتی سخن می‌گوید.

فقر توده‌های شهری و روستایی زمینه‌ی مساعدی برای ترویج مسیحیت فراهم کرد. روستوفزف Rostovtzev به‌درستی پیوندی میان شورش‌های یهودی و خیزش‌های مردمی در مصر و در قورینه Cyrenaica در دوران تراژان Trajan و هادریان Hadrian می‌بیند.^{۱۱} مسیحیت در میان اقشار فقیر شهرهای بزرگ پراکندگان (Diaspora) ریشه دواند. "نخستین جماعت کمونی مسیحا در اورشلیم شکل گرفت ... اما جماعت‌ها خیلی زود در دیگر شهرهایی که پرولتاریای

9 Rostovtzev, op. cit., p. 121. After the death of Trajan, "the Jews in Mesopotamia, Palestina, Egypt, and Cyrenaica started dangerous and bloody revolts, the last of which almost depopulated Cyrenaica." Ibid., p. 315.

10 Ibid., p. 300.

11 Ibid., p. 301.

یهودی داشتند پدید آمدند.^{۱۲} "قدیمی‌ترین ... ایستگاه‌های بازرگانی زمینی و دریایی فینیقی ... همچنین کهن‌ترین پایگاه‌های مسیحیت بودند"^{۱۳} همان‌طور که خیزش‌های یهودیان با خیزش‌های توده‌های غیریهودی دنبال شد، دین کمونی یهود نیز به‌سرعت میان توده‌های بت‌پرست گسترش یافت.

جامعه اولیه مسیحی بر بستر یهودیت ارتدکس زاده نشد؛ بلکه پیوند تنگاتنگی با فرقه‌های بدعت‌گذار (heretical sects) داشت.^{۱۴} این جماعت تحت تأثیر اسنیان *Essenes* شکل گرفت؛ یک فرقه کمونیست یهودی که به گفته فیلو *Philo* "نه دارایی، نه خانه، نه برده، نه زمین و نه گله در اختیار داشتند". آنها زمین را کشت می‌کردند و از تجارت منع شده بودند.

مسیحیت در آغاز خود باید به‌عنوان واکنش توده‌های زحمتکش مردم یهود علیه سلطه طبقات بازرگانی ثروتمند در نظر گرفته شود. عیسی با بیرون راندن بازرگانان از معبد، نفرت توده‌های مردمی یهود از ستمگرانشان و خصومت آنها با نقش رهبری بازرگانان ثروتمند را بیان می‌کند. در ابتدا، مسیحیان تنها جماعت‌های کوچکی را تشکیل می‌دادند که اهمیت چندانی نداشتند. اما در سده دوم، که دوره فقر شدید در امپراتوری روم بود، توانستند به حزبی بسیار نیرومند بدل شوند. "در سده سوم، کلیسای مسیحی قدرت عظیمی به دست آورد."^{۱۵} "در سده سوم، شواهد مسیحیت در اسکندریه به‌طور چشمگیری افزایش یافت."^{۱۶}

خصلت مردمی و ضدثروت‌سالاری مسیحیت اولیه انکارناپذیر است. انجیل لوقا می‌گوید: "خوشا به حال شما فقرا، زیرا پادشاهی خدا از آن شماست. خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا سیر خواهید شد ... اما وای بر شما توانگران! ... وای بر شما که اکنون سیر هستید، زیرا گرسنه خواهید شد." (لوقا *Luke* ۶: ۲۰، ۶: ۲۱، ۶: ۲۴، ۶: ۲۵). رساله یعقوب نیز به همان اندازه صریح است: "ای ثروتمندان، اکنون بیایید و بر مصیبت‌هایی که به زودی بر شما نازل می‌شود گریه و زاری کنید. ثروت شما فاسد شده و جامه‌هایتان بید خورده است. طلا و نقره تان زنگ زده است و زنگ آن‌ها بر ضد شما شهادت خواهد داد و گوشت شما را همچون آتش خواهد خورد ... اینک، مزد کارگرانی که مزارع شما را درو کردند و شما آن را به فریبکاری آنها را محروم نگاه داشته‌اید فریاد می‌زنند، و فریاد دروگران به گوش خداوند صباوت *Lord of Sabaoth* رسیده است." (یعقوب ۵: ۱، ۵: ۴).

اما با گسترش سریع مسیحیت، رهبران آن کوشیدند روحیه تیز و ضدثروت‌سالار آن را کند سازند. انجیل متیو *Matthew* تغییر رخ داده را آشکار می‌سازد. در آنجا آمده است: "خوشا به حال فقرا در روان، زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است ... خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیر خواهند شد." (متیو *Matthew* ۵: ۳، ۵: ۶). فقیران به فقیران در روح بدل شدند؛ پادشاهی خدا اکنون تنها پادشاهی آسمان است؛ گرسنگان اکنون فقط تشنه‌ی عدالتند. دین انقلابی توده‌های مردمی به دینی برای تسلا‌ی همین توده‌ها تبدیل می‌شود. کائوتسکی *Kautsky* این پدیده را با تجدیدنظرطلبی سوسیال‌دموکراتیک مقایسه می‌کند. اما درست‌تر آن است که این تحول را با پدیده فاشیسم که در زمان کنونی تجربه می‌کنیم، مقایسه کنیم. فاشیسم نیز می‌کوشد از "سوسیالیسم" برای تقویت سلطه سرمایه مالی بهره گیرد. بی‌درنگ از وقیح‌ترین دروغ‌ها برای فریب توده‌ها استفاده می‌کند، تا توده‌ها را فریب دهد و حاکمیت غول‌های صنایع سنگین را "حاکمیت کار" جلوه دهد. با این وجود، "انقلاب فاشیستی" نیز محتوای اقتصادی و اجتماعی خاصی دارد. این انقلاب قطعاً به عصر لیبرال پایان می‌دهد و عصر تسلط کامل سرمایه‌داری انحصاری، که نقطه مقابل سرمایه‌داری رقابتی آزاد است، را آغاز می‌کند. به همین ترتیب، ناکافی است اگر تنها بگوییم مسیحیت به ابزاری برای فریب طبقات فقیر بدل شد. مسیحیت همچنین به ایدئولوژی طبقه مالکان زمین

12 Kautsky, Foundations of Christianity, op. cit., p. 382.

13 Movers, op. cit., vol. 2, p. 1.

14. See Gustav Holscher, Urgemeinde und Spätjudentum (Oslo 1928), p. 26.

15 Rostovtzev, op. cit., p. 456.

16 Schubart, op. cit., p. 97.

بدل شد که در زمان کنستانتین Constantine قدرت مطلق را به دست گرفتند. پیروزی آن همزمان با پیروزی کامل اقتصاد طبیعی بود. همزمان با مسیحیت، اقتصاد فئودالی در سراسر اروپا گسترش یافت.

بی‌تردید نادرست است که مسیحیت را مسئول سقوط امپراتوری بدانیم. اما این دین تسلیحات ایدئولوژیک را برای طبقاتی فراهم آورد که بر ویرانه‌های آن برخاستند. "ساده‌ترین بهره از سوی روحانیون شرق و غرب محکوم می‌شد."^{۱۷} بدین‌سان، منافع طبقه مالک جدید را که تمام ثروتش صرفاً از زمین حاصل می‌شد، مسیحیت در دست گرفت. دلیل اصلی شکست مسیحیت "پرولتاری" و پیروزی مسیحیت "فاشیستی" را باید در وضعیت واپس‌مانده شیوه تولید در این دوره جست‌وجو کرد. شرایط اقتصادی هنوز برای پیروزی کمونیسم آماده نبود. مبارزات طبقاتی در سده‌های دوم و سوم هیچ دستاوردی برای توده‌های مردمی نداشت.^{۱۸}

این بدان معنا نیست که طبقات فقیر پیروزی کاتولیسیسم را بدون مقاومت پذیرفتند. رویش انبوه بدعت‌ها (heresies) بهترین گواه آن است که حقیقت برعکس بود. اگر کلیسای رسمی این بدعت‌ها را با چنان خشمی مورد آزار و اذیت قرار می‌داد، بدین سبب بود که آنها، حداقل تا حدی، نماینده منافع طبقات فقیر بودند. نویسنده‌ای از سده چهارم درباره قسطنطنیه می‌نویسد. او می‌گوید: "این شهر پر از بردگان و صنعتگرانی است که همگی متکلمان عمیقی هستند و در مغازه‌ها و خیابان‌ها موعظه می‌کنند." اگر از مردی بخواهید پول خرد برایتان عوض کند، به شما خواهد گفت پسر در چه چیزی با پدر متفاوت است. از دیگری بپرسید بهای یک قرص نان چند است؛ پاسخ خواهد داد که پسر در کجا با پدر فرق دارد. اگر بپرسید حمام شما آماده است یا نه، به شما خواهند گفت که پسر از هیچ آفریده شده است.^{۱۹}

چنان‌که دیدیم، مسیحیت در اصل ایدئولوژی توده‌های فقیر یهودی بود. نخستین کلیساها در اطراف کنیسه‌ها شکل گرفتند. یهودی-مسیحیان انجیل ویژه خود را داشتند که "انجیل عبرانیان" نامیده می‌شد. اما احتمالاً یهودی-مسیحیان به‌سرعت در جماعت بزرگ مسیحی ناپدید شدند. آنان در توده عظیم نوکیشان جذب شدند. پس از سده سوم، که دوره گسترش بزرگ مسیحیت بود، دیگر نامی از جامعه یهودی اسکندریه نمی‌شنویم. احتمالاً اکثریت یهودیان اسکندریه به آغوش کلیسا آمده باشند.^{۱۹} کلیسای اسکندریه برای مدتی هژمونی در دین نوین را به دست آورد. در شورای نیقیه Nicean، این کلیسا در قیاس با دیگر اجتماعات مسیحی نقش رهبری داشت.

اما در حالی که لایه‌های فقیر یهودیت با شور شوق تعالیم عیسی را پذیرفتند، همین امر در مورد طبقات حاکم و بازرگان صادق نبود. برعکس، آنان دین کمونیستی اولیه را سخت مورد آزار و اذیت قرار دادند. بعدها، زمانی که مسیحیت دین مالکان بزرگ شد و گرایش‌های اولیه‌ی ضد ثروت‌سالارانه آن تنها به تجارت و رباخواری محدود گردید، آشکار است که حتی در آن هنگام نیز مخالفت طبقات مرفه یهودی نمی‌توانست از شدت و حدت خود با آن بکاهد. برعکس، یهودیت هرچه بیشتر و بیشتر به نقش خود آگاهی یافت. علی‌رغم افول امپراتوری، نقش تجارت به هیچ‌روی پایان نیافته بود. طبقات حاکم هنوز به کالاهای لوکس شرق نیاز داشتند. اگر یهودیان در ادوار پیشین نقشی مهمی در تجارت ایفا کرده بودند، اینک تقریباً به تنها واسطه میان شرق و غرب تبدیل شدند. "یهودی" هرچه بیشتر مترادف با "تاجر" شد.

بنابراین، پیروزی اقتصاد طبیعی و مسیحیت، تکمیل فرآیند گزینشی را که یهودیان را به یک طبقه تاجر تبدیل کرد، ممکن ساخت. در اواخر امپراتوری روم، قطعاً هنوز گروه‌هایی از یهودیان وجود داشتند که شغل اصلی‌شان

17 Gibbon, op. cit., vol. 2, p. 1469.

18 They were a manifestation of the decline of Roman economy. But the oppressed classes were not equal to the task of taking power. A new possessing class utilized their ideology for imposing its rule. A change was necessary; it took place exclusively to the profit of this new class. The same is true, mutatis mutandis, for the "fascist revolution."

19 Schubart, op. cit., p. 46.

کشاورزی یا دامداری بود: در عربستان، بابل، شمال آفریقا. یهودیان بی‌شک در فلسطین ناپدید نشده بودند، بلکه به‌عکس حضور داشتند. برخلاف نظر مورخان و ایدئولوگ‌های ایدئالیست، یهودیان فلسطینی توسط رومیان به چارگوش زمین پراکنده نشدند. دیدیم که پراکندگی یهودیان ریشه‌های دیگری داشت. در سال ۴۸۴، امپراتوران برای سرکوب شورش خشونت‌آمیز دهقانان سامری با مشکلات زیادی روبرو شدند. در آغاز سده هفتم، "یهودیان به صور Tyre حمله کردند و اطراف آن را ویران کردند." در سال ۶۱۴، گردان‌های یهودی طبریه Tiberiad، ناصره Nazareth و جلیل Galilee به شاه پارسی در فتح اورشلیم یاری رساندند؛ جایی که انبوهی از ساکنان قتل‌عام شدند. حتی در زمان یورش مسلمانان نیز، بنا بر گفته کارو Caro، یهودیان بخش عمده جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند.^{۲۱}

فتح مسلمانان همان تأثیری را در آنجا بر جای گذاشت که در همه کشورهای فتح‌شده داشت. جمعیت مغلوب به‌تدریج توسط فاتحان جذب شد. همان‌طور که مصر تحت فرمانروایی مسلمانان به‌کلی ویژگی خود را از دست داد، فلسطین نیز سرانجام از خصلت یهودی خود تهی شد. حتی امروزه برخی آیین‌های دهقانان عرب در فلسطین یادآور منشأ یهودی آنان است. در دیگر کشورها نیز گروه‌های کشاورز یا شبان یهودی زیر فشار نیرومند جذب فرهنگی قرار گرفتند و دیر یا زود تسلیم شدند؛ و این پدیده اساسی است که هرچه بیشتر در روند تاریخ آشکار می‌گردد. تنها جوامع یهودی با ماهیت تجاری مشخص، که در ایتالیا، گُل Gaul، آلمان و جز این‌ها بسیار بودند، توانستند در برابر همه کوشش‌های جذب شدن مقاومت کنند. چه چیزی از قبایل شبان یهودی عربستان یا کشاورزان یهودی شمال آفریقا باقی مانده است؟ هیچ جز افسانه‌ها. در مقابل، مستعمرات تجاری یهود در گُل Gaul، اسپانیا و آلمان رشد کرده و شکوفا شدند.

بنابراین تنها می‌توان گفت که اگر یهودیان حفظ شدند، این نه علی‌رغم پراکندگی‌شان بلکه به سبب آن بوده است. اگر هیچ پراکندگی‌ای پیش از سقوط اورشلیم رخ نداده بود، اگر یهودیان در فلسطین باقی مانده بودند، هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم سرنوشت آنان با دیگر ملل باستان متفاوت می‌بود. یهودیان، همچون رومیان، یونانیان و مصریان، در میان ملت‌های فاتح آمیخته می‌شدند و دین و آداب آنان را می‌پذیرفتند. حتی اگر ساکنان کنونی فلسطین همچنان نام یهودی را حفظ می‌کردند، که ساکنان مصر، سوریه و یونان با اجداد باستانی خود وجه اشتراک دارند، با عبرانیان باستان وجه اشتراک کمی داشتند. همه ملت‌های امپراتوری روم در سقوط با آن همراه شدند. تنها یهودیان حفظ شدند زیرا آنها بقایای توسعه تجاری را که مشخصه جهان باستان بود، به دنیای بربرها، که پس از روم شکل گرفت، آوردند. پس از تجزیه دنیای مدیترانه، یهودیان همچنان توانستند به پیوند دادن بخش‌های پراکنده آن با یکدیگر میان خود ادامه دهند.

(د) یهودیان پس از سقوط امپراتوری روم

بدین‌سان، در پس "حفظ یهودیت"، تبدیل ملت یهود به یک طبقه نهفته است. در دوران فروپاشی امپراتوری روم، نقش تجاری آنان همچنان اهمیت بیشتری پیدا کرد. "در حالی که یهودیان پیش از سقوط امپراتوری روم نیز در تجارت جهانی مشارکت داشتند، پس از آن رونق بسیار بیشتری یافتند."^{۲۲} احتمالاً بازرگانان سوری Syrian که در همان دوره از آنان سخن گفته شده نیز یهودی بوده باشند. چنین سردرگمی در عهد باستان رایج بود. اووید Ovid، برای نمونه، از "روزی نامناسب برای تجارت، که هر هفته جشن سوری های فلسطین برگزار می‌کنند، برگزار می‌شود" سخن می‌گوید.^{۲۳}

20 Samuel Krauss, Studien zur Byzantisch-Jüdischen Geschichte (Leipzig 1914), p. 29.

21 Georg Caro, Sozial- und Wirtschaftsgeschichte der Juden im Mittelalter und der Neuzeit (Frankfurt 1924), p. 117.

22 Lujo Brentano, Eine Geschichte der Wirtschaftlichen Entwicklung Englands (Jena 1927-29), vol. 1, p. 363.

23 Even if these Syrians were not Jews, it is a fact that they are no longer referred to in the Carolingian epoch. It is possible that they became assimilated with the Jewish commercial communities, if they did not completely disappear for other reasons. In the Carolingian epoch, "Jew" is a perfect synonym for "merchant."

"در سده چهارم، یهودیان به اقشار مرفه و ثروتمند جمعیت تعلق داشتند ... چریسوستوم Chrysostom بیان می‌کند که یهودیان مبالغه‌ناگفته پول داشتند و خواص/پاتریارک‌های Patriarchs آنها گنجینه‌های عظیمی جمع‌آوری کرده بودند. او از ثروت یهودیان سخن می‌گوید گویی که این حقیقتی شناخته‌شده برای معاصرانش بوده است."²⁴

برای سده‌های متمادی، یهودیان تنها واسطه‌های بازرگانی میان شرق و غرب باقی ماندند. اسپانیا و فرانسه به تدریج به مراکز زندگی یهودی بدل شدند. مأمور پست عرب در اسپانیا، "ابن خردادبه Ibn-Kordadbeh، در کتاب المسالك Routes (۸۵۷-۸۷۴)، از یهودیان رادامی Radamite سخن می‌گوید که به زبان‌های فارسی، رومی، عربی و فرانکی Frankish، اسپانیایی و اسلاوی Slav سخن می‌گفتند. آنها از مغرب به مشرق و از مشرق به مغرب سفر می‌کردند، گاه از راه خشکی و گاه از راه دریا. آنها از مغرب خواجه‌ها، کنیزان، پسران، ابریشم، خز و شمشیر می‌آوردند. از سرزمین فرانک‌ها Franks بر دریای غربی سوار کشتی می‌شدند و به فراما (پیلوزیوم Pelustum) Farama می‌رفتند ... آنان رهسپار سند Sind، هند و چین می‌شدند. در بازگشت، مشک، عود، کافور، دارچین و دیگر محصولات سرزمین‌های شرقی را با خود می‌آوردند. برخی به قسطنطنیه می‌رفتند تا کالاهای خود را در آنجا بفروشند؛ برخی دیگر به سرزمین فرانک‌ها رهسپار می‌شدند."²⁵

اشعار تئودولف Theodolf درباره ثروت مشرق زمین (Orient)، بی‌شک به کالاهای وارداتی یهودیان اشاره دارد. اسپانیا همچنین در متن یکی از فرمول‌های لوئی پارسا Formula of Louis the Pious یاد شده است، با اشاره به ابراهیم یهودی ساراگوسا ... Jew Abraham of Saragossa. بنابراین، یهودیان تأمین‌کنندگان ادویه‌جات و پارچه‌های گران‌قیمت بودند. اما از نوشته‌های آگوبارد Agobard در می‌یابیم که آنان به تجارت شراب نیز می‌پرداختند. و بر کرانه‌های دانوب Danube به دادوستد نمک مشغول بودند. در سده دهم، یهودیان معادن نمک نزدیک نورنبرگ Nuremberg را در اختیار داشتند. آنان همچنین به تجارت اسلحه می‌پرداختند و بهره‌برداری از خزانه‌های کلیساها. اما تخصص بزرگ آنان ... تجارت برده بود. برخی از این بردگان در همان کشور فروخته می‌شدند اما اکثریتشان به اسپانیا صادر می‌شدند ... "یهودی" و "تاجر" مترادف شدند."²⁶

چنان‌که در فرمانی از شاه لوئی King Louis آمده است: "بازرگانان، یعنی یهودیان و دیگر بازرگانان، از هر کجا که بیایند، چه از این کشور و چه از دیگر کشورها، باید برای بردگان و دیگر کالاها مالیات عادلانه بپردازند، همان‌گونه که در زمان دیگر شاهان مرسوم بوده است."²⁷ بنا بر گفته بروتسکوس Brutzkus، نام ردامیت‌ها Radamites که بخشی از بازرگانان یهودی داشتند، از رود رُدن [رون] Rhodan [Rhone] گرفته شده است، جایی که کشتی‌های آنان از آنجا حرکت می‌کردند. در تواریخ مختلف همچنین عنوان nautae rhodanici (دریانوردان رودن) نیز یافت می‌شود.²⁸

هیچ شکی نیست که در دوره کارولنژی Carolingian، یهودیان اصلی‌ترین واسطه‌های میان شرق و غرب بودند. موقعیت از پیش مسلط آنان در تجارت در عصر افول امپراتوری روم آمادگی بسیار خوبی برای این نقش فراهم آورده بود. آنگاه "با آنان همچون هم‌ردیف شهروندان رومی رفتار می‌شد ... شاعر روتیلیوس Rutilius شکایت داشت که ملت مغلوب، فاتحان را سرکوب می‌کند."²⁹

در اواسط سده چهارم، بازرگانان یهودی در تونگر و تورنه Tongres and Tournai مستقر شده بودند. اسقف‌ها بهترین روابط را با آنها داشتند و بازرگانی‌شان را سخت تشویق می‌کردند. در سال ۴۷۰، آپولیناریس سیدونیوس Apollinaris

24 Rabbinder Dr. Leopold Lucas, Zur Geschichte der Juden im Vierten Jahrhundert (Berlin 1910), pp. 31-35. "At Antioch, St. John Chrysostom ...shows [the Jews] as occupying the highest commercial positions in the city; causing a cessation of all business when they celebrated their holidays." Jannet, op. cit., p. 137.

25 Pirenne, Mohammed and Charlemagne, op. cit., p. 258.

26 Ibid., pp. 258-60.

27 Dr. Julius Brutzkus, Trade Relations of the West European Jews with Medieval Kiev, Writings on Economics and Statistics, J. Lestschinsky (ed.) (Berlin 1928), vol. 1, p. 70.

28 Ibid., p. 69.

29 Georg Bernhard Depping, Les Juifs dans le Moyen Age (Paris 1845), pp. 17-18.

Sidonius از اسقف تورنه Bishop of Tournai درخواست کرد که با توجه به این واقعیت که "این افراد عموماً تجارت بسیار خوبی انجام می‌دادند" با یک یهودی خاص با رویی خوش برخورد کند.^{۳۰}

در سده ششم، گریگوری تور Gregory of Tours از مستعمره‌های یهودیان در کلرمون-فران و اورلئان Orleans سخن می‌گوید. در همان زمان، لیون Lyons نیز جمعیت بزرگی از بازرگانان یهودی داشت.^{۳۱} اسقف اعظم لیون، آگوبارد Agobard، در رساله درباره گستاخی یهودیان De Insolentia Judaeorum شکایت می‌کند که یهودیان بردگان مسیحی را در اسپانیا می‌فروشنند. راهبی از صومعه سن-گالن St. Gallen در سده هشتم از یهودیان در سرزمین فرانک یاد می‌کند که کالاهای گرانبهای از فلسطین می‌آورد.^{۳۲}

بدین‌سان، آشکار است که در نخستین سده‌های قرون وسطی، یهودیان فرانسه اساساً بازرگان بودند.^{۳۳} در فلاندر، Flanders جایی که یهودیان از زمان یورش نورمان‌ها Norman تا نخستین جنگ صلیبی زیستند، تجارت در دست آنان بود.^{۳۴} "در اواخر سده نهم، جامعه بزرگ یهودی در اوی Huy وجود داشت. یهودیان در آنجا موقعیت مهمی داشتند و تجارت پروونقی داشتند ... در ۱۰۴۰، در لیژ Liège، بازرگانی در دست آنان بود."^{۳۵} در اسپانیا، "تمامی تجارت خارجی در انحصار آنان بود. این تجارت همه محصولات کشور را دربرمی‌گرفت: شراب، روغن، مواد معدنی. پارچه و ادویه از شام به دست آنان می‌رسید. در گُل Gaul نیز وضع همین‌گونه بود."^{۳۶}

یهودیان لهستان و روسیه کوچک نیز به اروپای غربی می‌آمدند تا برده، خز و نمک بفروشند و انواع پارچه بخرند. در یک منبع عبری از سده دوازدهم می‌خوانیم که یهودیان مقادیر زیادی پارچه فلاندري Flemish را در بازارهای راین Rhenish خریداری می‌کردند تا در روسیه در برابر خز مبادله کنند. بازرگانی یهودیان میان ماینس و کیف Mainz and Kiev، بنا بر به گفته پیرزن، "مهم‌ترین مرکز بازرگانی دشت جنوبی"، بسیار پُرشدت بود.^{۳۷}

مطمناً در این دوره یک گروهی از تجار مهم یهودیان در کیف وجود داشت، چرا که در سالنامه‌ای از ۱۱۱۳ می‌خوانیم: "برای واداشتن مونمانک Monmanque [کنستانتین نهم Constantine IX، امپراتور شرق] را متقاعد کنند که هر چه زودتر به کیف بیاید، ساکنان این شهر به او خبر دادند که مردم آماده‌اند تا بویارها Boyars [اربابان فئودال] و یهودیان را غارت کنند."^{۳۸}

مسافر عرب، ابراهیم الطرطوحی Ibrahim Al Tartuhai، نیز از دامنه گسترده بازرگانی یهودیان میان اروپا و شرق گواهی می‌دهد. او در ۹۷۳، هنگام دیدار از ماینس Mainz می‌نویسد: "شگفت‌انگیز است که در نقطه‌ای چنین دور افتاده در غرب، ادویه‌هایی را می‌توان یافت که از دورترین مناطق مشرق زمین می‌آید." در گزارش‌های سفر یهودیان اسپانیایی، دس گوریونیدس des Gorionides، قزوینی Quasvini و ابراهیم ابن یعقوب Abraham Ibn Jakov در سده دهم، از بهای گندم در کراکوف Krakow و پراگ Prague؛ همچنین از معادن نمکی که در اختیار یهودیان بود اشاره شده است.^{۳۹} بنا بر گومپلویچ Gumpłowicz، یهودیان تنها واسطه‌های میان سواحل بالتیک و آسیا بودند. بنابر سندی کهن، خزرها، قبیله‌ای مغولی از دریای خزر که به یهودیت گرویدند، چنین توصیف شده‌اند: "آنان برده‌ای برای زمین ندارند زیرا همه‌چیز را با پول می‌خرند."^{۴۰} ایتیل Itil، پایتخت خزران Khazars، مرکز بزرگ تجاری ای بود که نقطه شروع حمل

30 Salomon Ullmann, *Histoire des Juifs en Belgique* (Antwerp 1927), pp. 9–10.

31 Pirenne, *Les Villes au Moyen Age*, op. cit., p. 21.

32 Ignaz Schipper, *Anfänge des Kapitalismus bei den Abendländischen Juden in Früheren Mittelalter* (Vienna 1907), pp. 19-20.

33 Henri Sée, *Esquisse d'une Histoire Économique et Sociale de la France* (Paris 1929), p. 91.

34 Verhoeven, *Algemeene Inleiding tot de Belgische Historie*. Quoted by Ullmann, op. cit., p. 8.

35 Ullmann, op. cit., pp. 12-14.

36 Bédarride, op. cit., p. 55.

37 Brutzkus, *Trade Relations*, op. cit., p. 71.

38 Ibid., p. 72.

39 Schipper, *Anfänge des Kapitalismus bei den Abendländischen Juden in Früheren Mittelalter*, op. cit., p. 23.

40 Dr. J. Brutzkus, *History of the Jewish Mountaineers in Dagestan (Caucasia)*, Yivo Studies in History (Wilno 1937), vol. 2.

کالاهایی به شمار می‌رفت که سرانجام در ماینس Mainz ختم می‌شد.

مسیحی‌شده‌ای به نام هرمان Herman در اثری از زندگی‌نامه خود روایت می‌کند که هنگامی که هنوز یهودی بود، در حدود بیست سالگی (نزدیک ۱۱۲۷)، به‌طور منظم میان کلن و ماینس Cologne and Mainz برای امور بازرگانی سفر می‌کرد، زیرا "همه یهودیان به تجارت اشتغال دارند" (siquidem omnes judad negotiationi inserviunt).

سخنان ر. الیعزر بن ناتان R. Elieser Ben Natan نیز نمایانگر همین دوره است: "تجارت—اینست وسیله اصلی امرار معاش ما."^{۴۱}

یهودیان "تنها طبقه‌ای بودند که از طریق تجارت امرار معاش می‌کردند. در عین حال، به لطف ارتباطاتی که بین خود داشتند، تنها حلقه‌ی اقتصادی باقی‌مانده ... بین شرق و غرب را تشکیل می‌دادند."^{۴۲}

بنابراین، وضعیت یهودیان در نیمه اول قرون وسطی بسیار مطلوب بود. یهودیان بخشی از طبقات بالای جامعه محسوب می‌شدند و جایگاه حقوقی آنها تفاوت محسوسی با اشراف نداشت. در زمان چارلز بلد Charles the Bald، طبق فرمان پیستنیسی، Pistenisian فروش طلای ناخالص یا نقره با شلاق در صورتی که مربوط به رعایا یا کسانی بود که مشمول کار اجباری بودند و جریمه نقدی در صورتی که مجرم یهودی یا مردان آزاد بود، مجازات می‌شد.^{۴۳} "یهودیان دوره قبل، نیاز بزرگی را در اقتصاد عمومی برآورده می‌کردند که برای مدت طولانی توسط هیچ کس دیگری قابل تأمین نبود، یعنی نیاز به تجارت حرفه‌ای کالا."^{۴۴}

مورخان بورژوا عموماً تفاوت زیادی بین تجارت و رباخواری باستانی یا قرون وسطایی و سرمایه‌داری عصر ما نمی‌بینند. با این وجود، حداقل به همان اندازه که بین سرمایه‌دار بزرگ که برای بازار کار می‌کند و ارباب فئودال تفاوت وجود دارد، بین پرولتاریای مدرن و رعیت یا برده نیز تفاوت وجود دارد. در دوران رونق تجاری یهودیان، شیوه تولید غالب فئودالی بود. اساساً ارزش‌های مصرفی تولید می‌شدند و نه ارزش‌های مبادله‌ای. هر حوزه خودکفا بود. فقط برخی از محصولات لوکس: ادویه‌ها، کالاهای گرانبها و غیره، اشیاء مبادله بودند. اربابان بخشی از محصولات ناخالص زمین‌های خود را در ازای کالاهای کمیابی که از مشرق زمین می‌آمدند، می‌دادند.

جامعه فئودالی مبتنی بر تولید ارزش‌های مصرفی، و "سرمایه‌داری"، در شکل اولیه تجاری و ربوی آن، یکدیگر را نفی نمی‌کنند، بلکه مکمل یکدیگرند. "توسعه مستقل و غالب سرمایه به شکل سرمایه تجاری نشان می‌دهد که تولید تابع سرمایه نیست... بنابراین، توسعه مستقل سرمایه تجاری با توسعه اقتصادی عمومی جامعه نسبت معکوس دارد."^{۴۵}

"تا زمانی که سرمایه تجاری مبادله محصولات بین جوامع توسعه نیافته را ترویج می‌دهد، سود تجاری نه تنها شکل چانه‌زنی و تقلب را به خود می‌گیرد، بلکه عمدتاً از این روش‌ها نیز ناشی می‌شود. صرف نظر از این واقعیت که از تفاوت قیمت تولید کشورهای مختلف سوءاستفاده می‌کند (و از این نظر تمایل به یکسان‌سازی و تثبیت ارزش کالاها دارد)، این شیوه‌های تولید باعث می‌شوند که سرمایه تجاری بخش عمده‌ای از محصول اضافی را به خود اختصاص دهد، یا به عنوان واسطه‌ای بین جوامعی که هنوز تا حد زیادی درگیر تولید ارزش‌های

41 Ignaz Schipper, Jewish History (Warsaw 1930), vol. 2, p. 47.

42 Pirenne, Mohammed and Charlemagne, op. cit., p. 174.

43 The Jews were even better protected than the nobles by the Privilege of Speyer of Henry IV (1090). The Polish chronicler of the twelfth century Vincenti Kadlubek, informs us that the same penalty; the "septuaginta", which was set for lèse-majesté or for blasphemy, was applied to assassins of Jews. In 966, the Bishop of Verona complained that in conflicts between clerics and Jews, the former were punished by fines that were triple those which the Jews had to pay.

44 Roscher, op. cit., p. 16.

45 Karl Marx, Capital, op. cit., vol. 3, p. 386. My emphasis.

مصرفی هستند و برای سازمان اقتصادی آنها فروش آن بخش از محصول که به گردش منتقل می‌شود یا هرگونه فروش محصولات به ارزش آنها از اهمیت کمی برخوردار است؛ یا به این دلیل که تحت آن شیوه‌های تولید سابق، صاحبان اصلی محصول اضافی که تاجر باید با آنها سر و کار داشته باشد، برده‌دار، زمین‌دار فئودال، دولت (به عنوان مثال، مستبد شرقی) هستند و آنها نمایانگر ثروت و تجملاتی هستند که تاجر سعی در به دام انداختن آنها دارد...^{۴۶}

در حالی که سرمایه تجاری یا بانکی مدرن، از دیدگاه اقتصادی، تنها ضمیمه‌ای بر سرمایه صنعتی است و تنها بخشی از ارزش اضافی ایجاد شده در فرآیند تولید سرمایه‌داری را تصاحب می‌کند، سرمایه تجاری و ربوی سود خود را با سوءاستفاده از تفاوت در هزینه‌های تولید کشورهای مختلف و با تصاحب بخشی از ارزش اضافی که توسط اربابان فئودال از رعایای خود اخاذی می‌شود، به دست می‌آورد. "همیشه همان کالاهایی هستند که در مرحله اول پول به آنها تبدیل می‌شود و در مرحله دوم به پول بیشتری تبدیل می‌شود."^{۴۷}

تاجر یهودی برخلاف تاجر شهرهای بزرگ قرون وسطایی که چند قرن بعد انجام می‌دادند، در تولید سرمایه‌گذاری نمی‌کرد. او مواد خام نمی‌خرید؛ و صنعتگران پارچه‌فروش را نیز تأمین مالی نمی‌کرد. "سرمایه تجارت او... صرفاً حرکت بین افراط و تفریط‌هایی است که توسط آن کنترل نمی‌شوند و بین مکان‌هایی که توسط آن ایجاد نشده‌اند."^{۴۸}

وام دادن با بهره، ربا، ارتباط نزدیکی با تجارت دارد. اگر ثروت انباشته شده در دست طبقه فئودال به معنای تجمل و تجارتی باشد که به آن خدمت می‌کند، تجمل به نوبه خود به مشخصه بارز ثروت تبدیل می‌شود. در ابتدا، محصول مازاد انباشته شده به ارباب اجازه می‌دهد ادویه، پارچه‌های شرقی و ابریشم به دست آورد؛ بعداً، همه این محصولات به ویژگی‌های طبقه حاکم تبدیل می‌شوند. پارچه شروع به ساختن راهب می‌کند. و وقتی درآمد منظم به طبقه مالک اجازه نمی‌دهد که آن نوع زندگی را که به عادت تبدیل شده است، داشته باشد، باید قرض بگیرد. یک شخصیت دوم به تاجر اضافه می‌شود: رباخوار. عموماً، در این دوره، شخصیت دوم با شخصیت اول یکسان است. فقط تاجر پول نقد لازم برای اشراف ثروتمند و لخرج را دارد. اما تنها ارباب نیست که به رباخوار متوسل می‌شود. وقتی پادشاه مجبور است فوراً ارتشی را جمع کند و درآمد عادی از مالیات ناکافی باشد، مجبور می‌شود به سراغ مردی برود که پول نقد دارد. وقتی دهقان، به دلیل برداشت بد محصول، بیماری همه‌گیر یا بار طاقت‌فرسای مالیات‌ها، کمک‌های اجباری و خدمت اجباری، دیگر نمی‌تواند تعهدات خود را انجام دهد؛ وقتی بذر خود را خورده است، وقتی دیگر نمی‌تواند ابزارهای فرسوده خود را جایگزین کند، باید نیازهای خود را از رباخوار قرض بگیرد.

بنابراین خزانه رباخوار برای جامعه‌ای که بر پایه اقتصاد طبیعی استوار است، امری گریزناپذیر است؛ این خزانه ذخیره‌ای را تشکیل می‌دهد که جامعه هنگام بروز شرایط تصادفی گوناگون از آن بهره می‌گیرد. "سرمایه بهره‌آور یا سرمایه ربوی، چنان‌که می‌توانیم آن را در شکل کهن‌اش بنامیم، همانند برادر همزادش، سرمایه بازرگانی، به اشکال پیشاتاریخی سرمایه تعلق دارد، که بسیار پیش از شیوه تولید سرمایه‌داری وجود داشتند و در متنوع‌ترین ساختارهای اقتصادی جامعه یافت می‌شوند."^{۴۹}

46 Ibid., vol. 3, p. 389.

47 Ibid.

48 Ibid., vol. 3, p. 388.

49 Ibid., vol. 3, p. 696.

"That the German Jews made loans on security even before the first crusade is incontestable. When Bishop Herman of Prague, in 1107, pawned five magnificent church draperies for the sum of 500 silver marks with the Jews of Regensburg, it is hard to believe that this was the first credit operation of its [kind] ... Moreover, a Hebrew document bears out that loans against security were customary for the German Jews of this period. But at this time, credit did not as yet constitute an independent profession; it was tightly linked up with commerce." Caro, op. cit., p. 197.

پادشاهان و اشراف بزرگ اغلب درآمدهای مالیاتی خود را نزد یهودیان گرو می‌گذاشتند. و بدین‌سان است که یهودیان را در نقش مقاطعه‌کاران مالیات، گردآورندگان مالیات می‌بینیم.^{۵۰} وزیران مالیة پادشاهان در نخستین سده‌های قرون وسطی غالباً یهودی بودند. در اسپانیا، تا پایان سده چهاردهم، بانکداران بزرگ یهودی همچنین مقاطعه‌کاران مالیات بودند. در لهستان، "پادشاهان وظایف مهم اداره مالی حوزه‌های خود را به یهودیان واگذار کردند ... تحت حکومت کازیمیر کبیر و وادسلاو یاگیلو Casimir the Great and Vladislav Jagiello، نه تنها مالیات‌های عمومی به یهودیان مقاطعه داده می‌شد، بلکه منابع مهم درآمدی همچون ضرابخانه سلطنتی و معادن نمک نیز به آنان واگذار می‌گردید. بدین‌سان، برای نمونه می‌دانیم که در نیمه دوم سده چهاردهم، 'روتشیلد' کراکوف 'Rothschild' of Krakow، لوکو 'Levko، بانکدار سه پادشاه لهستان، معادن مشهور نمک ویلیچکا و بوخنیا را Wieliczka and Bochnia، اجاره کرده بود و او همچنین اداره‌کننده ضرابخانه کراکوف Kraków بود."^{۵۱}

تا زمانی که اقتصاد طبیعی فرمانروا بود، یهودیان برای آن ضروری بودند. این افول اقتصاد طبیعی بود که آغازی برای آزار و شکنجه یهودیان شد و برای مدت‌های طولانی تأثیر نامطلوبی بر وضعیت آنان گذاشت.

مترجم: کاتِه وفاداری

بازگشت به صفحه اول

50 "The bankers also took charge of collecting the income of large seigniorial estates; they acted, in a way, like stewards or comptrollers." Georges d'Avenel, *Histoire Économique de la Propriété*, etc. (Paris 1894), vol. 1, p. 109.

51 Schipper, *Jewish History*, op. cit., vol. 4, p. 224.

جدول جنگ‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۹



جنگ فرانسه و پروس (بین ۱۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار کشته تخمین زده می شود)

مقدمه مترجم- مقاله حاضر اثر وی آی لنین از یادداشت های او درباره امپریالیسم است. این یادداشت ها در جلد ۳۹ از کلیات لنین که حاوی مطالعات او درباره این مطلب می باشد، گرد آمده است. یادداشت های حاوی جلد ۳۹ برای تدوین امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری اثر نام آور لنین می باشد و این مطالعه حاوی تاریخ جنگ های سرمایه داری می باشد که او در جدولی تنظیم نمود. این جدول از وقایع جنگی در عصر سرمایه داری از نوشتجات لنین را عیناً در این شماره منتشر می کنیم.

با آغاز عصر امپریالیسم در اواخر قرن ۱۹ طی جنگ ایالات متحده و اسپانیا (۱۸۹۸)، لنین ماهیت این جنگ را جدا از جنگ های قبلی عصر سرمایه داری ارزیابی نمود. عصر حاکمیت سرمایه صنعتی در نظام سرمایه داری جایش را به عصر سیادت سرمایه مالی داده بود و لذا عصر جدید را عصر امپریالیسم نام گذاری نمود. در عصر امپریالیسم، تفکیک جهان بر اساس ملل/کشورهای پیشرفته صنعتی و ملل/کشورهای نیمه-مستعمره، شکافی که عصر برخاست سرمایه داری جهانی طی قرون قبلی آن را سازمان داد، بیش از پیش تعمیق می گردد. وحدت بین انقلاب طبقه کارگر صنعتی در مراکز سرمایه داری و نهضت های آزادیبخش ملی بیش از پیش تاکید می گردد (این وحدت اساساً از سوی گرایشات سرمایه داری در کشور نیمه-مستعمره، همانند جمهوری اسلامی ایران، جهت تداوم بخشیدن به سلطه سرمایه نفی می گردد و در ایران توسعه جامعه بر اساسی نیازهای واقعی تاریخ را برباد داده و جنگ ارتجاعی علیه اسرائیل را بجایش قرار می دهد).

جنگ ۱۸۹۸ بین ایالات متحده و اسپانیا ظهور یواس به عنوان قدرت جهانی را رقم زد. با پیروزی واشنگتن در این جنگ معاهده ای در پاریس به امضاء طرفین رسید و طی آن اسپانیا کنترل کوبا را از دست داده و پورتوریکو، گوآم و فیلیپین را به یو اس واگذار کرد. این رویداد پایان قدرت مستعمراتی اسپانیا را عنوان نموده و قدرت ایالات متحده را در دریای کارائیب و اقیانوس آرام در آستانه قرن جدید به طرزی بارز مستقر ساخت. (فرهاد کشاورز).

جنگ	دیپلماسی	سیاست استعماری	سیاست اقتصادی (تراست‌ها، و غیره؛ توافقات گمرکی، و غیره؛ امتیازات گسترده)	جنبش کارگری و احزاب سوسیالیستی "انقلابی (غیر پرولتری)"	جنبش‌های انقلابی (غیر پرولتری)	جنبش‌های ملی و مسئله ملی	اصلاحات دموکراتیک	اصلاحات اجتماعی	متفرقه و نظرات
۱۸۷۰ — ۱۸۷۵	جنگ فرانسه-پروس (۱۸۷۰-۱۸۷۱) ۱۸۷۲: ملاقات سه امپراتور در برلین. ۱۸۷۵: درگیری فرانسه-آلمان. مداخله الکساندر دوم.	"اتحاد سه امپراتور (۱۸۷۱) ۱۸۶۶-۱۸۶۷: روسیه خوقند را ضمیمه می‌کند. ۱۸۶۶: روسیه بخارا را ضمیمه می‌کند. ۱۸۷۳: روسیه خیوه را ضمیمه می‌کند.	۱۸۷۳: اجرای استاندارد طلا در آلمان. نوفمبر ۱۸۷۵: بریتانیا سهام کانال سوئز را خریداری می‌کند. ۱۸۷۵: کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در گوتا. تشکیل حزب متحد.	کمون پاریس (۱۸۷۱). ۱۸۷۰-۱۸۷۱: محاکمه کمونارهای پاریس. ۱۸۷۵: کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در گوتا. تشکیل حزب متحد.	۱۸۶۸-۱۸۷۱: ژاپن (انقلاب و اصلاحات). ۱۸۷۳: اعلام جمهوری در اسپانیا. مداخله افسر نیروی دریایی آلمان، ورنر آگوست ۱، ۱۸۷۳. ۱۸۷۴: آلفونسو دوازدهم در اسپانیا، و ۱۸۷۴-۱۸۷۶: جنگ کارلیستی. ۱۸۷۴-۱۸۷۶: سومین جنگ کارلیست‌ها در اسپانیا.	(توافق بین مجارستان و اتریش) ۱۸۶۷ ۱۸۷۵: قیام در بوسنی و هرزگوین.. ۱۸۷۱: آغاز "مبارزه فرهنگی" در آلمان (۱۸۷۱-۱۸۷۸) ۱۸۷۱-۱۸۷۹: مبارزه علیه سلطنت‌طلبان و روحانیون در فرانسه (۱۸۷۵): پیروزی جمهوری). ۲ آوریل ۱۸۷۳: اصلاحات انتخاباتی در اتریش (چهار گروه انتخاباتی). ۱۸۷۵: ازدواج مدنی در آلمان تصویب شد.	۱۸۶۱-۱۸۷۲: اصلاحات دهقانی و دموکراتیک-بورژوازی در روسیه روسیا. ۱۸۷۱: آغاز "مبارزه فرهنگی" در آلمان (۱۸۷۱-۱۸۷۸) ۱۸۷۱-۱۸۷۹: مبارزه علیه سلطنت‌طلبان و روحانیون در فرانسه (۱۸۷۵): پیروزی جمهوری). ۲ آوریل ۱۸۷۳: اصلاحات انتخاباتی در اتریش (چهار گروه انتخاباتی). ۱۸۷۵: ازدواج مدنی در آلمان تصویب شد.	سپتامبر ۲۰، ۱۸۷۰: ایتالیا رم را تصرف می‌کند	
۱۸۷۶ — ۱۸۸۰	جنگ روسیه-عثمانی ۱۸۷۷ جنگ بریتانیا علیه زولوها ۱۸۷۹	۱۸۷۶: مذاکرات روسیه و آلمان درباره جنگ روسیه علیه اتریش ژانویه ۱۵، ۱۸۷۷: پیمان اتریش روسیه (در مورد تقسیم عثمانی). ۱۸۷۸: کنگره برلین (غارت عثمانی). ۱۱ اکتبر ۱۸۷۸: پیمان اتریش-پروس (لغو شرایط پراگ درباره دانمارک). ۱۷ اکتبر ۱۸۷۹: اتحاد اتریش-آلمان	۱۸۷۹: تجارت حمایتی در آلمان (اتحاد صنعتگران و زمینداران). ۱۸۷۸: بریتانیا قبرس را تصرف می‌کند ۱۸۷۹: تأسیس "آفریکاندر باند" (اتحاد هلندی‌ها در آفریقای جنوبی). ۱۸۸۰: تاجر هامبورگی، گودفروی، شرکت تجاری در ساموآ تأسیس می‌کند (رایشتاگ از تصویب یارانه خودداری کرد ۲۷ آوریل ۱۸۸۰).	۱۸۷۸: قانون ضد سوسیالیستی در آلمان (۱۹ اکتبر).	۱۸۷۶: قیام در بلغارستان ۱۸۷۷: جنگ روسیه-عثمانی	مارس ۱۸۷۶: کابینه چپ در ایتالیا (دیرتیس) حتی ۱۸۹۱. ۱۸۷۷: قانون آموزش همگانی (ایتالیا). ۱۸۷۹: استعفای فالک (پایان "مبارزه فرهنگی"، مراجعه شود به ۱۸۸۷). ۱۸۷۹: اصلاحات جدید قضایی در آلمان.	مارس ۱۸۷۶: کابینه چپ در ایتالیا (دیرتیس) حتی ۱۸۹۱. ۱۸۷۷: قانون آموزش همگانی (ایتالیا). ۱۸۷۹: استعفای فالک (پایان "مبارزه فرهنگی"، مراجعه شود به ۱۸۸۷). ۱۸۷۹: اصلاحات جدید قضایی در آلمان.	پنایر ۳۰، ۱۸۷۹: استعفای مکماهون. ۱۸۷۹: جنبش ضدیهودی در آلمان (۱۸۷۸): تأسیس حزب مسیحی-سوسیالیستی).	

۱۸۸۱	فوریه ۷، ۱۸۸۱: پیروزی بونرها بر بریتانیایی‌ها (در تپه موجوبا)	۱۸۸۱: جنگ بین فرانسه و چین (بر سر تونکین)	۱۸۸۱: (اگوست ۲:۸۱) بریتانیا استقلال ترانسوال را به رسمیت می‌شناسد.	فرانسه تونس را تصرف می‌کند. ۱۸۸۱: ایتالیا در آساب. → ۸۱	۱۸۸۵: یارانه‌های حمل‌ونقل در آلمان. ۱۸۸۰-۱۸۸۸: ساخت راه‌آهن به سمرقند.	۱ مارس ۱۸۸۱: ترور الکساندر دوم.		۱۸۸۱: لایحه زمین ایرلند از گلدستون.	۱۸۸۱: پیام ویلهلم اول درباره اصلاحات اجتماعی.
۱۸۸۶	۸۷: پیمان "بیمه دوگانه" روسیه- آلمان.	۹۰: پیمان انگلیس- آلمان (مبادله هلیگولند با بخشی از آفریقا).	۹۰: پیمان انگلیس- آلمان (مبادله هلیگولند با بخشی از آفریقا).	۸۸: "پاتاما" در فرانسه. ۱۸۸۸ (۴ اکتبر): : دویچه بانک امتیاز راه‌آهن بغداد (به آنکارا) را به دست می‌آورد. ۱۸۸۹: سسپیل رودز شرکت چارترا آفریقای جنوبی را تأسیس می‌کند.	۹۰: پایان قانون ضد سوسیالیستی در آلمان.	۸۶: اولین لایحه مربوط به لهستانی‌ها (در آلمان) (کمیسسیون اسکان)	۸۶: نخستین لایحه خودگردانی گلدستون. ۸۷: پایان "نبرد فرهنگی" (کولتورکامف) در آلمان (۲۳ مه ۱۸۸۷).	۸۶: بیمه سالمندی (در آلمان).	۸۶: یولانژه به عنوان وزیر جنگ منصوب شد. ۹۰: سقوط بیسمارک.

جنگ‌های ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۵



جنگ جهانی اول (بین ۹ تا ۱۱ میلیون نظامی و ۶ تا ۱۳ میلیون غیر نظامی کشته)

جنگ	دیپلماسی	سیاست استعماری	سیاست اقتصادی (تراست‌ها، و غیره؛ توافقات گمرکی، و غیره؛ امتیازات گسترده)	جنبش کارگری و احزاب سوسیالیستی" جنبش‌های انقلابی (غیر پرولتری)	جنبش‌های ملی و مسئله ملی	اصلاحات دموکراتیک	اصلاحات اجتماعی	متفرقه و نظرات
۱۸۹۱ — ۱۸۹۵	۹۴-۹۵: جنگ چین و ژاپن. ۱۸۹۵: جنگ فرانسه علیه ماداگاسکار.	۱۰ ژانویه ۱۸۹۱: اولتیماتوم بریتانیا به پرتغال (غارت آفریقا). ۱۸۹۵: صلح شیمونوسکی. ۱۸۹۵: پیمان پامیر (میان روسیه و افغانستان).	۱۸۹۱: قراردادهای تجاری آلمان با اتریش و دیگر کشورها (عوارض گمرکی کاهش یافت). ۱۸۹۲: اصلاح پولی در اتریش. ۱۸۹۳: دویچه بانک امتیاز بیشتری برای راه‌آهن بغداد بدست می‌آورد. ۱۸۹۵: کانال ویلهلم دوم.		۹۵: قیام در کوبا.	۱۸۹۱: مالیات بر درآمد در آلمان. ۹۲: قانون زمین‌های کوچک در بریتانیا. ۹۳: دومین لایحه خودگردانی گلدستون. ۹۳: خدمت سربازی دوساله در آلمان. ۱۸۹۳: اصلاحات انتخاباتی در بلژیک (رای‌گیری اکثریتی). ۹۴: آغاز ماجرای دریفوس (فرانسه). ۹۴: ازدواج مدنی در مجارستان معرفی شد. ۱۸۸۸-۱۸۹۵: مذاکرات واتیکان با کوبرینال بدون توافق.		۹۲: حزب "تجمع‌ها" (به جمهوری) در فرانسه. ۹۳: اتحادیه کشاورزان.

۱۸۹۶	۹۷: جنگ یونان و عثمانی. ۹۸: جنگ اسپانیا و آمریکا. ۱۸۹۶-۱۸۹۹: جنگ بین بریتانیا و بونرها.	۹۶: پیروزی حبشه بر ایتالیا (۱ مارس) (معاهده صلح در ۲۶ اکتبر ۱۸۹۶). ۹۶: توافق اتریش-روسیه درباره بالکان. ۹۸: حادثه فاشودا (بریتانیا و فرانسه آفریقا را تقسیم می‌کنند) (۲۱ مارس ۱۸۹۹). ۹۷: فرانسه ماداگاسکار را تصرف می‌کند. ۹۷: آلمان کیانوچو را تصرف می‌کند. ۹۸: ویلهلم دوم در اورشلیم. ۹۸ (۴): قیام در اندیجان. ۹۹: آلمان جزایر کارولین، ساوایی و جزایر دیگر را تصرف می‌کند.									۱۸۹۶: بادیینی پنجمین مجلس انتخاباتی را در پارلمان اتریش تشکیل می‌دهد. ۱۸۹۸: دومین لایحه مربوط به لهستانی‌ها (در آلمان). ۱۸۹۹: سرکوب فنلاند.	۱۸۹۸: جنبش "دور از رم" در اتریش.	۱۸۹۷: لوگر شهردار وین می‌شود. ۱۸۹۸: اولین قانون نیروی دریایی در آلمان (۳۰ آوریل ۱۸۹۸، تأسیس لیگ نیروی دریایی). ۱۹۰۰: دومین قانون نیروی دریایی در آلمان.
۱۹۰۱	۱۹۰۰-۱۹۰۱: جنگ علیه چین (قیام بوکسرها). ۱۹۰۴-۷۰: جنگ علیه هرروها ۱۹۰۴-۵۰: جنگ روسیه و ژاپن.	۱۹۰۲: توافق انگلیس-ژاپن. ۱۹۰۴: توافق انگلیس-فرانسه. ۱۹۰۴: لوبه در ایتالیا. ۱۹۰۵: دومین توافق انگلیس-ژاپن.	۱۹۰۴: بریتانیا در لهاسا. ۱۹۰۵: ویلهلم دوم در طنجه (مراکش). ۲۲ ژانویه ۱۹۰۲: شرکت مشترک فرانسه-آلمان امتیاز راه‌آهن بغداد، کشتیرانی در بین‌النهرین و معادن را به دست می‌آورد. ۱۹۰۲: تعرفه گمرکی در آلمان. ۱۹۰۳: چمبرلین اتحادیه گمرکی امپراتوری بریتانیا را پیشنهاد می‌کند. ۱۹۰۵: آلمان توافقات تجاری جدیدی را منعقد می‌کند.	۱۹۰۱: تکمیل راه‌آهن سبیری. ۲۲ ژانویه ۱۹۰۲: شرکت مشترک فرانسه-آلمان امتیاز راه‌آهن بغداد، کشتیرانی در بین‌النهرین و معادن را به دست می‌آورد. ۱۹۰۲: تعرفه گمرکی در آلمان. ۱۹۰۳: چمبرلین اتحادیه گمرکی امپراتوری بریتانیا را پیشنهاد می‌کند.	۱۹۰۵: انقلاب در روسیه. ۱۹۰۵: نروژ به یک کشور مستقل تبدیل می‌شود. ۱۹۰۵: سومین لایحه مربوط به لهستانی‌ها (در آلمان). ۱۹۰۳: بحران مجارستان (درگیری با اتریش بر سر زبان مورد استفاده در ارتش). ۱۹۰۵ →: لایحه ایرلندی (کشاورزی). ۱۹۰۴: کومب محافل کاتولیکی را در فرانسه منحل می‌کند. ۱۹۰۵: خدمت سربازی دوساله در آلمان. ۱۹۰۵: جدایی کلیسا از دولت در فرانسه.	۱۹۰۱: تأسیس "دولت مشترک‌المنافع" استرالیا. ۱۹۰۱: قانون انجمن‌ها در فرانسه (علیه محافل کاتولیکی). ۱۹۰۲: لغو "بند دیکتاتوری" در آلاس-لورن. ۱۹۰۳: لایحه ایرلندی (کشاورزی). ۱۹۰۴: کومب محافل کاتولیکی را در فرانسه منحل می‌کند.							

۱۹۰۶	۱۹۰۷: پایان جنگ در آفریقا (علیه هرروها و دیگران). ۱۹۰۷: توافق فرانسه و روسیه با ژاپن. ۱۹۰۷: توافق انگلیس-روسیه.	۱۹۰۶: کنفرانس الجزیرس. ۱۹۰۸ (۹ ژوئن): دیدار ادوارد هفتم و نیکلاس دوم در روال. ۱۹۰۸: توافق آمریکا و ژاپن درباره اقیانوس آرام. ۱۹۰۹: توافق فرانسه و آلمان درباره مراکش. ۱۹۱۰: دیدار پوتسدام (میان ویلهلم دوم و نیکلاس دوم).	۱۹۱۰: ژاپن کره را ضمیمه می‌کند.	۱۹۰۷ (اوت): دادگاه جریمه‌ای به مبلغ ۲۹ میلیون دلار بر شرکت استاندارد اوپل اعمال می‌کند.	۱۹۰۹: برپایی سنگرهای خیابانی در بارسلونا و مادرید. ترور فرانسیسکو فرر (۱۳ اکتبر). ۱۹۱۰: برایان اعتصاب راه‌آهن را سرکوب می‌کند.	۱۹۰۶: تأسیس پارلمان در ایران. ۱۹۰۷: کودتا در روسیه. ۱۹۰۸: ترور کارلوس اول در پرتغال. ۱۹۰۸: انقلاب در عثمانی. ۱۹۰۹: سرنگونی عبدالحمید دوم. ۱۹۰۹: سرنگونی شاه در ایران. ۱۹۱۰: اعلام جمهوری در پرتغال.	۱۹۰۶: اعتصاب دانش‌آموزان در لهستان پروسی (حدود ۵۰,۰۰۰ نفر). ۱۹۰۸: ایسلند خواستار استقلال از دانمارک شد؛ اجازه تأسیس پارلمان داده شد. ۱۹۰۸: چهارمین لایحه مربوط به لهستانی‌ها (خرید اجباری زمین). ۱۹۰۸: الحاق یوسنی و هرزگوین توسط اتریش. ۱۹۰۸: بلغارستان استقلال خود را اعلام کرد. ۱۹۱۰: پیروزی حزب ملی کار بر حزب مستقل‌ها در مجارستان. ۱۹۱۰: استقلال فنلاند از بین رفت. ۲۱ آوریل ۱۹۱۰: قانون بلژیک درباره زبان فلمیش در مدارس متوسطه (در چهار استان فلمیش).	۱۹۰۶: تخصیص کمک‌هزینه برای نمایندگان رایشناگ. ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۶: اعاده حیثیت دریفوس. ۱۹۰۷: حق رأی همگانی در اتریش. ۱۹۰۷: قانون کشاورزی در بریتانیا (مزایا برای کشاورزان خرده‌مالک).	
------	---	---	---------------------------------	---	---	---	--	--	--

۱۹۱۱	سپتامبر ۲۹، ۱۹۱۱ - ۱۸ اکتبر ۱۹۱۲: جنگ ترکیه و ایتالیا (جنگ طرابلس) ۱۹۱۲: جنگ های بالکان (اول و دوم) (۸ اکتبر - ۱۷ اکتبر ۱۹۱۲: اعلام جنگ). ۱۹۱۴: جنگ اروپا.	۱۹۱۱: توافق روسیه و آلمان درباره ایران. ۱۹۱۱: توافق فرانسه و آلمان درباره مراکش.	۱۹۱۱: پیشروی فرانسه و اسپانیا در مراکش. ۱۹۱۳: تجاوز روسیه به ارمنستان.	۱۵ مه ۱۹۱۱: دادگاه شرکت را غیرقانونی اعلام می کند !!!	۱۹۱۲: تأسیس جمهوری چین.	۱۹۱۱: لغو (کاهش) امتیازات مجلس اعیان بریتانیا. ۲۱ آوریل ۱۹۱۱: جدایی کلیسا از دولت در پرتغال. ۱۹۱۲: لایحه خودگردانی آسکویت. ۲۵ مه ۱۹۱۲ اصلاحات انتخاباتی در ایتالیا (افزایش تعداد رأی دهندگان از دو به شش میلیون). ۱۷ ژوئن ۱۹۱۲: اصلاحات انتخاباتی در بریتانیا (حق رأی همگانی). ۱۱ آوریل ۱۹۱۲: تصویب قانون خودگردانی ایرلند.	۱۹۱۱: قانون بیمه در بریتانیا.
------	---	---	--	--	----------------------------------	---	-------------------------------------

بازگشت به صفحه اول

جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۱-۱۸۶۵)^۱



تعداد کشته در جنگ داخلی آمریکا بین ۶۲۵۰۰۰ و ۷۵۰۰۰۰ تخمین زده می شود (ای ای).

ایالات متحده تا سال ۱۸۶۰، به سبب دهه‌ها اصطکاک بر سر مسئله برده‌داری، به شدت دچار شکاف بود. در دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰، مخالفت شمالی‌ها با گسترش برده‌داری در سرزمین‌های غربی به طور فزاینده‌ای باعث شد ایالات جنوبی نگران شوند که برده‌داری موجود، که پایه اقتصادی سرمایه‌داری در جنوب را تشکیل می‌داد، نیز در خطر است.

زمانی که آبراهام لینکلن، نامزد حزب جمهوری‌خواه که آشکارا ضد برده‌داری بود، در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۸۶۰ پیروز شد، ۷ ایالت جنوبی (کارولینای جنوبی، می‌سی‌سی‌پی، فلوریدا، آلاباما، جورجیا، لوئیزیانا و تگزاس) برای حفاظت از آنچه "حق خود" در حفظ برده‌ها می‌دیدند، از اتحادیه جدا شدند.

ایالت‌های جنوبی خود را به عنوان ایالات مؤتلفه آمریکا، کانفدرسی، سازمان دادند. جفرسون دیویس به عنوان رئیس‌جمهور کانفدرسی منصوب شد. ایالت‌های شمالی اتحادیه فدرال، تحت رهبری لینکلن، بیش از دو برابر جمعیت کانفدرسی را در اختیار داشتند و از برتری‌های بیشتری در ظرفیت تولید صنعتی و حمل‌ونقل برخوردار بودند.

جنگ در چارلستون، کارولینای جنوبی، زمانی آغاز شد که توپخانه کانفدرسی در ۱۲ آوریل ۱۸۶۱ بر روی قلعه سامتر آتش گشود. ظرف چند هفته، چهار ایالت جنوبی دیگر (ویرجینیا، آرکانزاس، تنسی و کارولینای شمالی) از اتحادیه جدا شده و به کانفدرسی پیوستند.

در ۲۱ ژوئیه ۱۸۶۱، نیروهای کانفدرسی، نیروهای بیش‌ازحد مطمئن اتحادیه شمال را در نخستین نبرد بول ران، نزدیک ماناسیس در شمال ویرجینیا، در هم شکستند. این شکست، اتحادیه را شوکه کرد و نشانه‌ای اولیه بود از اینکه این درگیری طولانی خواهد بود.

۱ جدول زمانی و رویدادهای حاوی این مقاله عمدتاً بر اساس مدخل در دائرةالمعارف بریتانیکا است.

در سال ۱۸۶۲ ژنرال رابرت لی فرماندهی ارتش کانفدرسی را بر عهده گرفت و نام آن را به ارتش ویرجینیای شمالی تغییر داد. تحت فرماندهی لی، مؤتلفه‌های‌ها در نبردهای هفت‌روزه (ژوئن-ژوئیه ۱۸۶۲)، نبرد فردریکسبرگ (دسامبر ۱۸۶۲) و نبرد چنسلورزویل (آوریل-مه ۱۸۶۳) پیروزی‌هایی به دست آوردند.

رئیس‌جمهور لینکلن در اول ژانویه ۱۸۶۳ اعلامیه آزادی بردگان را صادر کرد. این فرمان اعلام می‌کرد که بردگان در ایالت‌های کانفدرسی آزاد هستند. این اعلامیه بر افکار عمومی خارجی تأثیر گذاشت و بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها را متقاعد کرد که به مؤتلفه‌ها شناسایی دیپلماتیک یا کمک نظامی ارائه نکنند.

اعلامیه آزادی بردگان همچنین به اتحادیه شمال اجازه داد تا سربازان سیاه‌پوست را جذب کند. تا پایان جنگ حدود ۱۸۰ هزار آمریکایی-آفریقایی‌تبار در ارتش بودند که حدود ۱۰ درصد از نیروهای آن شاخه را تشکیل می‌دادند و ۲۰ هزار نفر دیگر نیز در نیروی دریایی خدمت می‌کردند. بیست‌وپنج سرباز و ملوان سیاه‌پوست به دلیل اقداماتشان در طول جنگ داخلی آمریکا نشان افتخار دریافت کردند.

پس از پیروزی کانفدرسی در چنسلورزویل، ویرجینیا، لی به شمال حمله کرد و با نیروهای اتحادیه به فرماندهی جرج مید در نبرد گتیزبورگ در پنسیلوانیا در ژوئیه ۱۸۶۳ درگیر شد. پس از این نبرد، جریان به سود اتحادیه تغییر کرد. لی به ویرجینیا عقب رانده شد و از آن پس مجبور شد جنگی تدافعی را پیش ببرد. لینکلن در نوامبر بعدی، سخنرانی مشهور گتیزبورگ خود را در آنجا ایراد کرد.

نقطه عطف جنگ در غرب با موفقیت اولیسس گرانت در کارزار ویکسبورگ (۱۸۶۲-۱۸۶۳) رخ داد، که کل رودخانه می‌سی‌سی‌پی را تحت کنترل اتحادیه قرار داد. در مارس ۱۸۶۴ لینکلن فرماندهی عالی ارتش‌های اتحادیه را به گرانت سپرد. گرانت راهبرد جنگ فرسایشی را آغاز کرد و با وجود تلفات سنگین اتحادیه در نبردهای بریه و گرت اسپوتسیلوانیا در ویرجینیا، محاصره نیروهای لی را آغاز نمود.

در همین حال، در جورجیا، ویلیام شرمن در سپتامبر ۱۸۶۴ آتلانتا را تصرف و به آتش کشید و سپس راهپیمایی تخریب‌گر خود به سوی دریا را برای تصرف ساوانا آغاز کرد.

گرانت در ۳ آوریل ۱۸۶۵ ریچموند، ویرجینیا، را تصرف کرد و در ۹ آوریل در دادگاه اپوماتوکس، تسلیم شدن لی را پذیرفت. در ۱۴ آوریل لینکلن در واشنگتن دی.سی. به دست جان ویلکس بوث، از حامیان مؤتلفه، هدف گلوله قرار گرفت. لینکلن روز بعد درگذشت. معاون رئیس‌جمهور اندرو جانسون رئیس‌جمهور شد.



رابرت لی، فرمانده نظامی کانفدرسی، در حال تسلیم شدن به ژنرال اتحادیه اولیسس گرانت در ساختمان دادگاه اپوماتوکس، ویرجینیا، ۹ آوریل ۱۸۶۵. حکاکی روی چوب بر پایه اثر آلفرد واد ۱۸۸۷.

در ۲۶ آوریل، شرمن در کارولینای شمالی تسلیم شدن جوزف جانستون را پذیرفت. در لوئیزیانا، نیروهای مؤتلفه تحت فرماندهی کربی اسمیت در ۲۶ مه به فرمانده فدرال ادوارد کانبی تسلیم شدند. بندر گالوستون در تگزاس در ۲ ژوئن در برابر نیروهای اتحادیه تسلیم شد و بزرگترین جنگ بر خاک آمریکا به پایان رسید.

جنگ داخلی آمریکا شاهد نخستین شناسایی هوایی با استفاده از بالون‌ها، مراقبت‌های پزشکی منظم از زخمی‌ها، رأی دادن سربازان از میدان جنگ و تولید جنگی مدرن تسلیحات بود. شمار کشته‌شدگان در جنگ به قدری زیاد بود که لازم شد نظامی از گورستان‌های دولتی برای دفن مردگان تأسیس شود.

نیروهای دریایی هر دو طرف نیز نقش کلیدی در جنگ داخلی ایفا کردند. زیردریایی‌ها و کشتی‌های زرهی در نبردهای دریایی به کار گرفته شدند. پس از سال ۱۸۶۳، نیروی دریایی اتحادیه حدود ۳۵۰۰ مایل (۵۶۰۰ کیلومتر) از خط ساحلی مؤتلفه را محاصره کرد. لینکلن نیروی دریایی را "پاهای خیس عمو سام" نامید.

علت‌های جنگ داخلی.

پیش از جنگ، شمال و جنوب برای دهه‌ها بر سر مسئله برده‌داری دچار اختلاف بودند. تدابیری مانند مصالحه میزوری و مصالحه ۱۸۵۰ نتوانست این مسئله را حل کند.

اقتصاد سرمایه‌داری جنوبی عمدتاً بر کشاورزی مزارع بزرگ استوار بود و بردگان آفریقایی‌تبار بیشتر کارهای مزارع را انجام می‌دادند. در مقابل، اقتصاد سرمایه‌داری شمال بیشتر بر تولید صنعتی متکی بود و بر کار نیروی کارگران تکیه داشت. تا دهه ۱۸۵۰ جنبش لغو برده‌داری در شمال رو به رشد بود و باعث شد ایالات جنوبی بیمناک شوند که دولت فدرال برای پایان دادن به برده‌داری تلاش کند. ایالات جنوبی معتقد بودند که دولت ایالات متحده حق ندارد تصمیم بگیرد که برده‌داری در یک ایالت مجاز باشد یا نه. آنان خود را به‌عنوان دژ تحمیل جنگ در برابر شمال معرفی کردند.

در پی پیروزی لینکلن در انتخابات (۱۸۶۰)، یازده ایالت جنوبی برای حفاظت از آنچه حق خود در نگهداری برده‌ها می‌دانستند، از اتحادیه جدا شدند. این ایالت‌ها خود را به‌عنوان ایالات مؤتلفه آمریکا، کانفدرسی، سازمان دادند.

وقتی لینکلن رئیس‌جمهور شد، مراقب بود از تهدید به زور پرهیز کند، اما وعده داد که "اموال و اماکن" جنوب که متعلق به دولت فدرال است را حفظ خواهد کرد. یکی از آن اماکن، قلعه سامتر در چارلستون، کارولینای جنوبی بود.

با بی‌اعتنائی به سوگند لینکلن، نیروهای مؤتلفه در ۱۲ آوریل ۱۸۶۱ بر روی قلعه سامتر آتش گشودند. این رویداد آغازگر جنگ داخلی آمریکا بود.

پیامدهای جنگ داخلی.

در سپتامبر ۱۸۶۲، لینکلن از ایالت‌های جدانشده خواست به اتحادیه بازگردند و در غیر اینصورت برده‌هایشان آزاد اعلام خواهند شد. زمانیکه هیچ ایالتی بازنگشت، او در ۱ ژانویه ۱۸۶۳ اعلامیه آزادی بردگان را صادر کرد. این فرمان الهام اخلاقی برای شمال فراهم آورد و کشورهای اروپایی را از حمایت از جنوب بازداشت. همچنین تأثیر عملی آن این بود که امکان جذب آمریکاییان آفریقایی‌تبار برای ارتش اتحادیه فراهم شد.

با وجود سلسله ای از پیروزی‌های اولیه مؤتلفه، نیروهای اتحادیه سرانجام در جنگ پیروز شدند. پیروزی شمال ناشی از برتری نیروهای آن بود که بر منابع صنعتی و مالی سرمایه‌داری متکی بود. کارل مارکس بیان داشت که پیروزی اتحادیه شمال در جنگ داخلی مالا راه را برای سلطه ایالات متحده بر سرمایه داری بین المللی گشوده ساخت.

تلفات عظیمی که دو طرف در طول جنگ داخلی آمریکا متحمل شدند، همواره دانشمندان و تاریخ‌نگاران نظامی را شگفت‌زده کرده است. حدود ۲ درصد از جمعیت ایالات متحده در سال ۱۸۶۰ در این جنگ کشته شدند. این جنگ خونین‌ترین درگیری در تاریخ آمریکا باقی مانده است.

جنوب بر اثر جنگ ویران شد، اما اتحادیه حفظ شد و متمم سیزدهم قانون اساسی در سال ۱۸۶۵ تصویب شد که به‌طور رسمی برده‌داری را در سراسر کشور لغو کرد.

پس از جنگ، ایالت‌های شکست‌خورده به‌تدریج دوباره به ایالات متحده بازگردانده شدند. دوره پس از جنگ، که طی آن تلاش‌هایی برای حل مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناشی از بازپیوستن ایالات پیشین مؤتلفه به اتحادیه صورت گرفت، به دوره بازسازی (۱۸۶۵-۱۸۷۷) معروف است.

پس از آن، قوانین جیم کروز در ایالات متحده وضع شد. مجموعه‌ای از قوانین که جداسازی نژادی را در جنوب از سال ۱۸۷۷ تا آغاز جنبش حقوق مدنی در دهه ۱۹۵۰ به اجرا گذاشت.

از اواخر دهه ۱۸۷۰، مجالس قانون‌گذاری ایالات جنوبی قوانینی تصویب کردند که جدایی سفیدپوستان از سیاه‌پوستان را در حمل‌ونقل عمومی، مدارس و تسهیلات عمومی به طور کلی الزامی می‌کرد.

پایان قوانین جیم کرو از سال ۱۹۵۴ به بعد با حرکت حقوق مدنی آمریکا رقم خورد؛ جنبش اعتراضی توده‌ای علیه جداسازی و تبعیض نژادی در ایالات جنوبی آمریکا که از اواسط دهه ۱۹۵۰ به مقبولیت عمومی رسید و به پیروزی جنبش حقوق مدنی منجر شد.

ریشه‌کنی پیشاسرمایه‌داری در ایالات متحده — همان‌گونه که پژوهشگران سوسیالیست یادآور شده‌اند: دهه‌های مابین آغاز ایالات متحده و پایان جنگ داخلی شاهد تقویت سرمایه‌داری صنعتی و پیروزی آن بر قدرت برده‌داری بود؛ قری که پس از پیروزی شمال در جنگ داخلی شاهد برتری کسب‌وکار عظیم و سرمایه مالی بود.

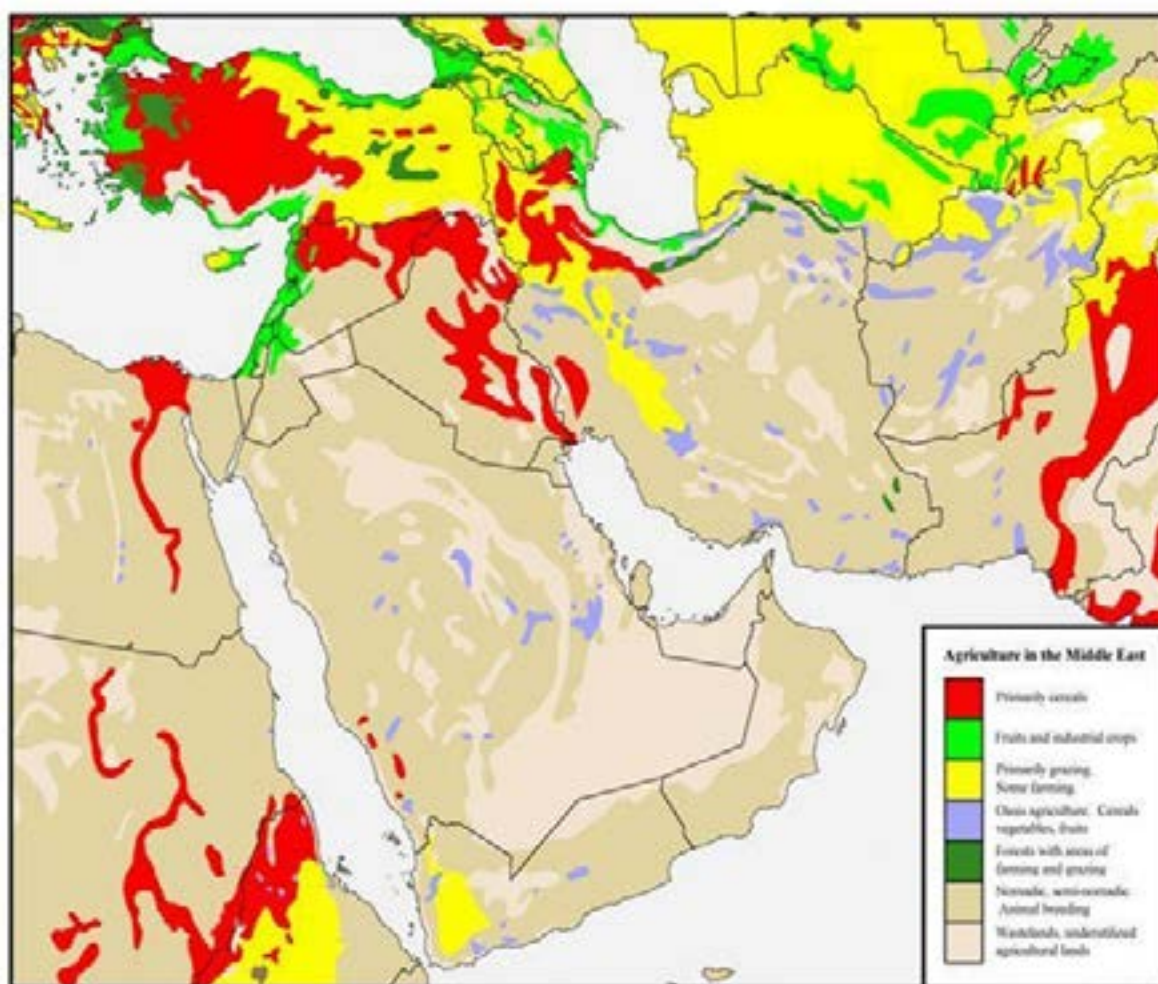
تمام اشکال و نیروهای پیشاسرمایه‌داری — سرخپوستان، مالکان زمین و برده‌داران — در این جریان تاریخ گرفتار شدند، همراه با آن کشیده شدند و در نهایت در روند نیرومند ساخت و تثبیت پیشرفته‌ترین سرمایه‌داری ملی در تاریخ جهان، در ایالات متحده، غرق شدند.

معصومه تابان

ادامه در شماره بعد؛ با ارائه مجموعه‌ای از مقالات در موضوع برده‌داری و جنگ داخلی آمریکا در خدمت خوانندگان خواهیم بود.

بازگشت به صفحه اول

ملی کردن اراضی



Middle East: Agriculture

الف

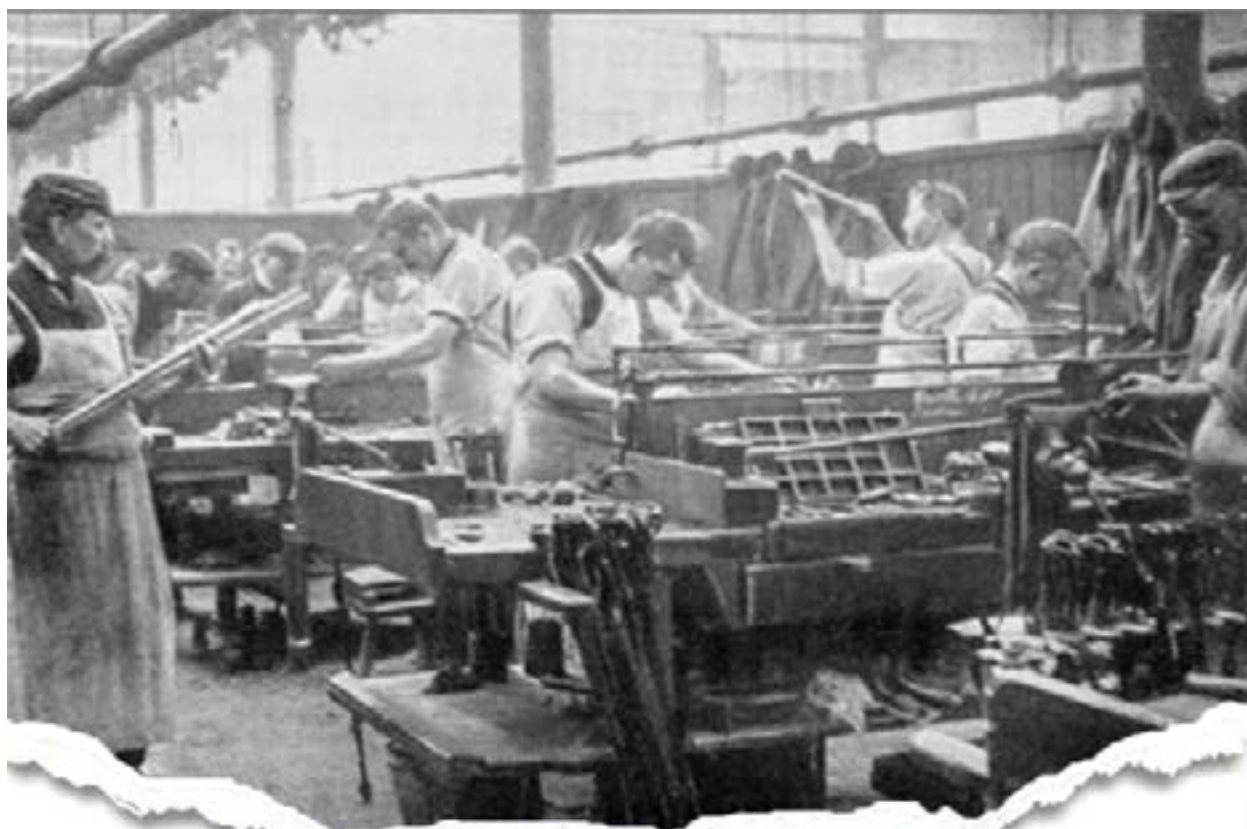
در روسیه اغلب این‌گونه تصور می‌شود که ملی‌شدن اراضی به معنای خارج کردن زمین از حوزه معاملات تجاری است. این بی‌تردید دیدگاه اکثریت دهقانان مترقی و ایدئولوگ‌های طبقه دهقانان است. اما این دیدگاه عمیقاً فریبنده نادرست است. دقیقاً عکس آن صادق است. مالکیت خصوصی بر زمین مانع سرمایه‌گذاری آزاد سرمایه در زمین است. بنابراین جایی که اجاره آزاد زمین از سوی دولت وجود دارد (و این جوهر ملی‌شدن در جامعه بورژوازی است)، زمین بیش از جایی که مالکیت خصوصی بر آن برقرار است به‌شدت بیشتری به حوزه معاملات کشیده می‌شود. جایی که زمین به‌طور آزاد اجاره داده می‌شود، آزادی سرمایه‌گذاری در زمین و رقابت در کشاورزی خیلی بیشتر است تا جایی که زمین مالکیت خصوصی دارد. ملی‌شدن اراضی نوعی مالکیت مالک بدون وجود مالک است.

از مسأله ارضی در روسیه، نویسنده و. ا. لنین، برای اولین بار در ۱۹۱۸ انتشار یافت.

بازگشت به صفحه اول

چند کلام در مورد چگونگی تربیت یک انسان

لئون تروتسکی (۲۴ ژوئن ۱۹۲۴)



هنگامی که دعوت‌نامه شرکت در جلسه جشن اولین سال تدریس مؤسسه کارل لیبنیخت^۱ را دریافت کردم، خود را در موقعیت دشواری یافتیم. کار در جمهوری شوروی ما به طرز فوق‌العاده‌ای تخصصی گردیده، تعداد فزاینده‌ای از مناطق جداگانه در حال شکل‌گیری هستند، و پیگیری حتی یک دهم یا یک صدم، چه رسد به تمام این کارها با هر درجه‌ای از توجه و وجدان، دشوارتر شده است. زمانی که باید در مورد مؤسسه‌ای مانند مؤسسه شما صحبت کنیم، که در ارتباط با یک کارخانه و مدرسه فنی است، مؤسسه‌ای با اهمیت استثنایی، طبیعتاً دشواری حس می‌شود. بنابراین، از پیش از شما می‌خواهم که انتظار گزارشی در مورد اهمیت و نقش مؤسسه خود را نداشته باشید. من خود را تنها به برخی ملاحظات اصولی، یا دقیق‌تر ملاحظاتی در مورد مسائل اصولی در مورد وظایف مؤسسه شما، و به طور کلی در مورد وظایف هر آموزشی که در تلاش برای ایجاد پیوندی ناگسستگی بین کار فیزیکی و ذهنی است، محدود خواهم کرد.

در کلاس مقدماتی سوسیالیسم، ما مدت‌ها پیش آموختیم که نفرین اصلی جامعه سرمایه‌داری در تقسیم بین کار ذهنی و فیزیکی نهفته است. این تقسیم قبل از سرمایه‌داری، با اولین گام‌ها در توسعه جامعه طبقاتی و فرهنگ آغاز شد؛ از آن زمان، وظیفه مدیریت هرچه بیشتر با کار ذهنی گره خورده و از طریق بخش‌های مختلف کار ذهنی انجام می‌شود. در خدمت تولید، کار ذهنی از تولید مادی جدا شد. این فرآیند در طول کل توسعه فرهنگ ادامه یافت. سرمایه‌داری کار ذهنی و فیزیکی را در بزرگترین تضاد قرار داده و این تقسیم را به درجه‌ای فوق‌العاده از تنش رساند. سرمایه‌داری کار فیزیکی را به کار نفرت‌انگیز و خودکار تبدیل نمود، و کار ذهنی را، در بالاترین سطح تعمیم، به انتزاع ایده‌آلیستی و مکتب عرفانی ارتقا داد.

در اینجا به نظر می‌رسد تناقضی وجود دارد. می‌دانید که آموزش مکتبی از کلیسای قرون وسطی شروع شد. سپس، در همان اعماق جامعه فئودالی قدیم، علوم طبیعی شروع به توسعه نموده و تولید را بارور کردند. بنابراین، توسعه جامعه بورژوازی ارتباط نزدیکی با توسعه علوم طبیعی، و در نتیجه با مبارزه علیه مکتب‌گرایی کلیسایی دارد. اما در عین حال، هرچه بورژوازی بیشتر رشد می‌کرد، بیشتر از کاربرد روش‌های علمی در تاریخ، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی می‌ترسید. در این زمینه‌ها، تفکر بورژوازی هرچه بیشتر در جهت ایده‌آلیسم، انتزاع و آموزش مکتبی جدید سرگردان شد؛ و سپس، برای پوشاندن ردپای خود، شروع به وارد کردن عناصر ایده‌آلیسم و مکتب‌گرایی به علوم طبیعی نیز کرد.

علم بخشی از عمل تاریخی انسان است؛ انسانی که در توسعه خود تلاش می‌کند جهان را از همه جهات درک کند، تا جهت‌گیری فراگیری به انسان خلاق بدهد. تقسیم نظریه و عمل نمی‌تواند به کار ذهنی در یک سر زنجیر شکسته، و به کار فیزیکی در سر دیگر آن ضربه نزند. این را از اولین صفحات نخستین کتاب‌های مربوط به سوسیالیسم می‌دانیم. در آنجا همچنین آموختیم که سرمایه‌داری، با رساندن این تضاد به بالاترین درجه تنش، عملاً راه را برای آشتی کار ذهنی و فیزیکی و برای اتحاد آنها بر اساس اشتراک‌گرایی هموار می‌کند.

کشور سوسیالیستی ما در تلاش برای آشتی کار فیزیکی و ذهنی است^۲، که تنها چیزی است که می‌تواند توسعه هماهنگ انسان را به ارمغان آورد. برنامه ما چنین است. این برنامه تنها دستورالعمل‌های کلی برای این کار می‌دهد: با انگشت اشاره می‌کند و می‌گوید "این جهت کلی مسیر شماست!" اما برنامه نمی‌گوید چگونه این اتحاد

۱ کارل لیبنیخت به همراه روزا لوکزامبورگ رهبران انقلاب آلمان پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه بودند. این دو توسط حکومت سوسیال دموکراسی در ۱۹۱۹ به قتل رسیدند. بسیاری معتقدند که نتیجه قتل این دو در دوران پس از مرگ لنین راه را برای استیلائی استالین در نهضت کارگری آلمان در دهه ۱۹۳۰ باز نموده، امکانات برای پیروزی نهضت فاشیستی هیتلر و متعاقباً جنگ دوم بین الملل را تسهیل نمود. (مترجم)

۲ بعنوان قدم اول، لازمه این کار در جامعه منکی به استقلال و آزادی تهیه امکانات برای کلیه زنان و کارگران برای اتمام تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی و دانشگاهی و فنی به انضمام تدریس به زبان های مادری است. در صورتی که در جمهوری اسلامی که نیل به آزادی و استقلال را متوقف نمود، اساس آموزش جهت خدمات به نیازهای بازار و ثروت اندوزی در ادامه همان نظام آموزشی سلطنت استبدادی سازمان یافته و تداوم می یابد. آموزش رایگان جایش را به موسسات پولی در سراسر نظام آموزشی دولتی و خصوصی داده است و از آموزش های عالی و فنی رایگان و همگانی به زنان و کارگران و تدریس زبان مادری اقوام جلوگیری بعمل می آید. نظام آموزشی کشور برای بازار تحت سلطه سرمایه داری مالی جهانی، که پول بیشتری می پردازد، کادر تربیت می کند و مطبوعات هیات حاکم شیعه بازار از «فرار مغزها» شکایت دارند. این درحالی است که خصولتی صدها میلیارد دلار طی سال های پس از انقلاب از کشور خارج کرده و می کند. (مترجم)

را در عمل به دست آوریم. نمی‌تواند این را بگوید، زیرا هیچ کس نمی‌توانست و حتی اکنون نمی‌تواند پیش‌بینی کند که تحت چه شرایطی، در چه خطوطی، سوسیالیسم در همه کشورها و در هر کشور به صورت جداگانه ساخته خواهد شد، وضعیت اقتصاد چگونه خواهد بود، یا نسل جوان با چه روش‌هایی آموزش خواهد دید - دقیقاً - به معنای ترکیب کار فیزیکی و ذهنی. در این زمینه، مانند بسیاری زمینه‌های دیگر، ما از طریق تجربه، تحقیق و آزمایش پیش خواهیم رفت و در حال حاضر نیز پیش می‌رویم، تنها جهت کلی راه به سوی هدف را می‌دانیم: ترکیبی تا حد امکان صحیح از کار فیزیکی و ذهنی.

این مدرسه کارخانه و کارگاه از این جهت جالب است که یکی از تلاش‌های عملی برای حل جزئی این مشکل عظیم اجتماعی و آموزشی است. منظورم این نیست که این مشکل قبلاً حل شده یا راحل آن بسیار نزدیک است. برعکس، من متقاعد هستم که برای رسیدن به هدف، هنوز راه بسیار طولانی‌تری در پیش داریم تا مسافت کوتاهی که قبلاً طی کرده‌ایم. اگر می‌توانستیم بگوییم که از طریق مدرسه کارخانه و کارگاه واقعاً به ترکیب کار ذهنی و فیزیکی نزدیک می‌شویم، این بدان معنا بود که ما قبلاً شاید سه چهارم یا حتی بیشتر از راه را برای برقراری سوسیالیسم طی کرده‌ایم. اما هنوز راه بسیار طولانی تا آن باقی مانده است. پیش‌شرط ترکیب کار فیزیکی و ذهنی، نابودی حکومت طبقاتی است. به طور کلی ما این کار را انجام داده‌ایم؛ قدرت در اینجا در دست کارگران است. اما تنها زمانی که طبقه کارگر قدرت را به دست گرفت، برای اولین بار فهمید که چقدر فقیر و عقب‌مانده هستیم، یا همانطور که منتقد روسی پیسارف یک بار گفت، چقدر "فقیر و احمق" هستیم. منظور از حماقت در اینجا صرفاً عقب‌ماندگی فرهنگی است، زیرا ما ذاتاً اصلاً احمق نیستیم، و وقتی زمان یادگیری داشته باشیم، کاملاً مستقل خواهیم شد.

طبقه کارگر باید قدرت را به دست خود می‌گرفت تا هیچ مانع سیاسی برای ساخت جامعه جدید وجود نداشته باشد. اما وقتی قدرت را به دست آورد، خود را با مانع دیگری روبرو دید: فقر و فقدان فرهنگ. این تفاوت بین موقعیت ما و موقعیت پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است. در راه آنها یک مانع مستقیم وجود دارد: دولت بورژوایی، که تنها یک منطقه مشخص از فعالیت پرولتاریا را مجاز می‌داند، منطقه‌ای که طبقه حاکم آن را مجاز می‌داند. اولین وظیفه در غرب سرنگونی حکومت طبقاتی، دولت بورژوایی است. در آنجا، حل این مشکل دشوارتر از اینجا است، زیرا دولت بورژوایی در آنجا قوی‌تر از اینجا است. اما وقتی حکومت طبقاتی را سرنگون کند، پرولتاریای غربی خود را در موقعیت مطلوب‌تری نسبت به ما در زمینه آفرینش فرهنگی خواهد یافت.

اگر اکنون چند سالی جلو افتاده‌ایم، این به هیچ وجه به این معنی نیست که زودتر از پرولتاریای انگلیسی یا آلمانی به قلمرو سوسیالیسم خواهیم رسید. نه، این ثابت نشده است. در راه رسیدن به پادشاهی سوسیالیسم چند سنگر یا سنگربندی وجود دارد. ما اولین سنگربندی - سیاسی - را زودتر گرفتیم، اما کاملاً ممکن است که اروپایی‌ها در سنگربندی دوم یا سوم به ما برسند. اقتصاد، تولید، دشوارترین سنگربندی است، و تنها زمانی که آن را بگیریم، زمانی که نیروهای مولد سوسیالیسم را افزایش دهیم، تمایز لعنتی بین "کارگر" و "روشنفکر" که ناشی از جدایی کار ذهنی از کار فیزیکی است، از بین خواهد رفت. اصلاً غیرممکن نیست - برعکس، بسیار محتمل است - که پرولتاریای آلمان، اگر در سه سال آینده قدرت را به دست گیرد (تقریباً می‌گویم)، با دو یا سه جهش نه تنها به ما برسد، بلکه از ما پیشی بگیرد، زیرا پایه مادی "به ارث رسیده" برای آفرینش فرهنگی در آنجا به طور قابل توجهی غنی‌تر از اینجا است. امروز طبقه کارگر آلمان در جاده‌های آسفالت شده راه می‌رود، اما دست و پایش در بردگی طبقاتی بسته است. ما در شیارها، در امتداد دره‌ها راه می‌رویم، اما دست و پایمان آزاد است. و این، رفقا، نمایانگر تفاوت بین ما و پرولتاریای اروپا است. تحت یوغ سرمایه، اکنون حتی برای شروع حل مشکل کار فیزیکی و ذهنی نیز ناتوان است. قدرتی ندارد.

قدرت دولتی، توانایی مادی و حق رسمی است که به طبقه تابع بگوید: شما حق دارید تا این خط بایید، اما نه بیشتر - همانطور که ما، طبقه حاکم در کشورمان، به مردان نپ می‌گوییم. ما خودمان قدرت هستیم، اما به محض اینکه زیر پایمان را نگاه می‌کنیم، گودال‌ها، سوراخ‌ها، خندق‌های مختلفی وجود دارد و ما لنگان لنگان و با تلوتلو خوردن حرکت می‌کنیم؛ آهسته حرکت می‌کنیم. اما پرولتاریای اروپا، که از بندهای دست و پایش آزاد شده است، به ما خواهد رسید؛ و ما البته از این استقبال خواهیم کرد، زیرا آنها نیز به ما کمک خواهند کرد تا به پایان کار برسیم.

این را می‌گویم تا اشاره کنم که تنها با اقدامات آموزشی خودمان، راحل کامل مشکلات اساسی آموزش سوسیالیستی و ادغام کار فیزیکی با کار ذهنی را به پایان نخواهیم رساند؛ اما اگر مجموعه‌ای از آزمایش‌ها را در این مسیر انجام دهیم و به موفقیت‌های جزئی دست یابیم، آنگاه این یک امتیاز بزرگ هم برای ما و هم برای پرولتاریای اروپا خواهد بود، که قادر خواهند بود این موفقیت‌های جزئی را در مقیاس وسیع‌تری توسعه دهند. بنابراین، ما باید در این مسیر با انرژی بیشتر، با پشتکار بیشتر، با سرسختی بیشتر کار کنیم.

در زمینه آموزش، یعنی در زمینه پرورش آگاهانه انسان، مردم شاید حتی کورکورانه‌تر از سایر زمینه‌ها یاد گرفته‌اند. زندگی اجتماعی انسان، همانطور که می‌دانید، دارای یک ویژگی ابتدایی بود: عقل انسان بلافاصله شروع به بررسی و تفکر در مورد زندگی اجتماعی نکرد. تولید دهقانی، خانواده دهقانی، زندگی کلیسایی، اشکال دولتی "پدرسالارانه" - سلطنتی به طور نامحسوس، در طول صدها و هزاران سال، پشت سر مردم شکل گرفت. تنها در یک سطح خاص، و به ویژه با ظهور علوم طبیعی، مردم شروع به سازماندهی آگاهانه تولید کردند، نه بر اساس سنت، بلکه بر اساس طرح برنامه‌ریزی شده (البته، نه در مقیاس اجتماعی، بلکه در مقیاس خصوصی). سپس آنها شروع به انتقاد از ساختار طبقاتی و قدرت سلطنتی کردند، و خواستار برابری و دموکراسی شدند. دموکراسی به معنای به کارگیری عقل بورژوازی جوان و هنوز تازه در امر ساخت دولت بود. بنابراین، تفکر انتقادی از مسائل علوم طبیعی و فناوری به دولت منتقل شد. اما روابط اجتماعی به معنای وسیع، تحت حکومت بورژوازی، به طور خودجوش ادامه یافت. پرولتاریا به طور خودجوش علیه خودانگیختگی سرمایه‌داری قیام کرد. سپس نقد آگاهانه پدید آمد. بر این اساس نظریه سوسیالیسم بنا شد. ساخت سوسیالیستی چیست؟ این ساخت اقتصادی بر اساس عقل است، دیگر فقط در محدوده بنگاه یا تراست، مانند دوران حکومت بورژوازی، بلکه در محدوده جامعه، و سپس تمام بشریت. در سوسیالیسم ما کاربرد تفکر علمی را در ساخت جامعه بشری داریم. همانطور که قبلاً بورژوازی کارخانه‌ها را "بر اساس عقل" ساخت، و دولت خود را بر اساس عقل (بورژوازی) ساخت، طبقه کارگر می‌گوید: "من تمام زندگی اجتماعی را از بالا به پایین بر اساس عقل خواهم ساخت."

اما خود انسان نیز یک چیز ابتدایی است. او تنها به تدریج نقد عقل را بر خود اعمال می‌کند. تأثیر آموزش بر انسان، همانطور که گفتیم، نادیده گرفته شد. تنها در یک جامعه سوسیالیستی شرایط برای یک رویکرد علمی به انسان فراهم خواهد شد. و انسان به چنین رویکردی نیاز دارد. زیرا انسان چیست؟ اصلاً یک موجود کامل و هماهنگ نیست؛ نه، وجود او هنوز بسیار نامنسجم است. در او نه تنها بقایای آپاندیس وجود دارد که به دردش نمی‌خورد - فقط آپاندیسیت از آن می‌آید - بلکه، اگر روان او را در نظر بگیرید، آنگاه به همان اندازه که می‌خواهید "بقایای" غیرضروری در آن خواهید یافت، که از آنها انواع بیماری‌ها، انواع آپاندیسیت روحی ناشی می‌شود.

انسان، به عنوان یک نوع حیوان، تحت شرایط طبیعی توسعه یافته است، نه طبق برنامه، بلکه خودجوش، و تناقضات زیادی را در خود انباشته است. یکی از این تناقضات جدی، نه تنها اجتماعی بلکه فیزیولوژیکی، در فرآیند جنسی منعکس شده است که تأثیر مخربی بر جوانان دارد.

مشکل چگونگی آموزش و تنظیم، چگونگی بهبود و "تکمیل" طبیعت جسمی و روحی انسان، یک مشکل عظیم است که کار جدی بر روی آن تنها در شرایط سوسیالیسم قابل تصور است. ما ممکن است بتوانیم یک راه آهن را در سراسر صحرا بکشیم، برج ایفل را بسازیم و با نیویورک از طریق رادیو صحبت کنیم، اما آیا واقعاً نمی‌توانیم انسان را بهبود بخشیم؟ بله؛ ما قادر خواهیم بود!

انتشار یک "نسخه بهبود یافته" جدید از انسان - این وظیفه بعدی کمونیسم است. اما برای این کار لازم است که ابتدا انسان را از همه جهات بشناسیم، آناتومی او، فیزیولوژی او و آن بخش از فیزیولوژی او را که روانشناسی نامیده می‌شود، بشناسیم.

فیلستین‌های مبتذل می‌گویند که سوسیالیسم ساختاری از رکود کامل است. مزخرف، مزخرف‌ترین مزخرف! تنها با سوسیالیسم است که پیشرفت واقعی آغاز می‌شود. انسان برای اولین بار به خود نگاه خواهد کرد، گویی به ماده خام، یا در بهترین حالت، به عنوان یک محصول نیمه‌تمام، و خواهد گفت: "بالاخره به تو رسیدم، انسان خردمند عزیز من؛ حالا می‌توانم روی تو کار کنم، دوست من!" برای کامل کردن ارگانیزم انسان، با استفاده از متنوع‌ترین ترکیبات روش‌ها، برای تنظیم گردش خون، برای پالایش سیستم عصبی، و در عین حال برای تقویت و استحکام بخشیدن به آن، انعطاف‌پذیرتر و مقاوم‌تر کردن آن - چه وظیفه عظیم و جذابی!

اما این، البته، موسیقی آینده است. کاری که ما باید انجام دهیم این است که اولین سنگ‌ها را در پایه‌های جامعه سوسیالیستی بگذاریم. و سنگ بنای آن افزایش بهره‌وری کار است. تنها بر این اساس سوسیالیسم می‌تواند توسعه یابد. زیرا هر ساختار اجتماعی جدیدی به این دلیل پیروز می‌شود که بهره‌وری کار انسانی را افزایش می‌دهد. ما تنها زمانی می‌توانیم از یک پیروزی واقعی، کامل و شکست‌ناپذیر سوسیالیسم صحبت کنیم که واحد قدرت انسانی محصولات بیشتری را نسبت به دوران حکومت مالکیت خصوصی به ما بدهد. یکی از مهمترین ابزارهای این امر، آموزش کارگران ماهر و با فرهنگ است. چنین آموزشی اکنون در اینجا در این کارخانه و مدرسه کارگاهی در حال انجام است. این مدارس تا چه حد مشکل آماده‌سازی یک "تغییر" در تولید را حل خواهند کرد؟ من به این سوال نمی‌پردازم. این نیاز به آزمایش جدی تجربه دارد. اما اجازه دهید این واقعیت را در خاطرات خود حک کنیم که سرنوشت اقتصاد ما، و از این رو دولت ما، به حل این مشکل بستگی دارد.

آموزش کارگران ماهر یک روی سکه است؛ آموزش شهروندان روی دیگر آن. جمهوری سوسیالیستی به ربات‌های کار فیزیکی نیاز ندارد، بلکه به سازندگان آگاه نیاز دارد. انسان تحصیل‌کرده سرزمین کارگران و دهقانان، هر شغلی که داشته باشد، با تخصص محدود یا گسترده، باید در یک زمینه دیگر نیز مسلح باشد. این زمینه اجتماعی است. هیچ چیز به اندازه روش مارکسیستی، به اندازه لنینیسم، یعنی روش درک شرایط جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنید، و روش عمل بر اساس آن شرایط، از تأثیر تحقیرآمیز تخصص محافظت نمی‌کند. و هنگامی که ما سعی می‌کنیم روابط بین دولت‌ها را درک کنیم، دوباره به همان روش مارکسیسم-لنینیسم نیاز داریم. بدون درک ارتباطات بین خصوصی و اجتماعی، انسان تحصیل‌کرده‌ای وجود نخواهد داشت.

ویژگی اساسی تفکر خرده‌بورژوازی این است که در حوزه محدود خود تخصص یافته و در کمد خود محبوس است. روشنفکران بورژوازی تحصیل‌کرده‌ای وجود دارند که حتی اگر کتاب‌های علمی هزار صفحه‌ای بنویسند، باز هم به مسائل به صورت جداگانه، هر کدام برای خود، بدون ارتباط، نگاه می‌کنند و بنابراین خرده‌بورژواهای محدودی باقی می‌مانند. باید بتوان هر مسئله‌ای را در توسعه آن و در ارتباط با مسائل دیگر در نظر گرفت؛ آنگاه نتایج به مراتب بیشتر تضمین می‌شود که درست باشند. این تضمین تنها توسط مکتب مارکسیستی داده می‌شود. و بنابراین هر تخصصی که باشد، گذراندن دوره لنینیسم برای هر کارگر تحصیل‌کرده و به ویژه برای هر معلم آینده

ضروری است.

مدرسه لنینیسم، مدرسه عمل انقلابی است. "من شهروند اولین جمهوری کارگران و دهقانان در جهان هستم": این آگاهی پیش‌شرط همه چیزهای دیگر است. و برای ما این آگاهی یک نیاز برای حفظ خود است. اگر شروع به فکر کردن کنیم که برای همیشه از توسعه صلح‌آمیز سوسیالیسم مطمئن هستیم، آرمان‌گرا، رویاپردازان بدبخت، یا بدبختان رویاپرداز خواهیم بود. به هیچ وجه! در معنای بین‌المللی، اوضاع برای ما آسان‌تر شده است، این غیرقابل انکار است. اما آیا فکر می‌کنید، رفقا، هرچه جنبش کمونیستی در اروپا بیشتر توسعه یابد، ما بیشتر در برابر خطرات جنگ بیمه خواهیم شد؟ هر کس چنین فکری کند اشتباه می‌کند. یک رویکرد دیالکتیکی در اینجا ضروری است. در حالی که حزب کمونیست کم و بیش خطرناک باقی می‌ماند، اما هنوز ترسناک نیست، بورژوازی، با احتیاط از تغذیه آن، به دنبال آتش‌بس با ما خواهد بود؛ اما وقتی حزب کمونیست یک کشور معین به یک نیروی تهدیدکننده تبدیل شود، وقتی آب به گردن بورژوازی برسد، آنگاه خطر برای ما نیز دوباره افزایش خواهد یافت.

بی‌دلیل نبود که ولادیمیر ایلیچ هشدار داد که ما هنوز با یک انفجار جدید از نفرت خشمگین سرمایه جهانی نسبت به خود روبرو خواهیم شد. البته، اگر ما یک دولت منزوی، یا تنها دولت در جهان بودیم، آنگاه پس از تسخیر قدرت، سوسیالیسم را از طریق یک مسیر صلح‌آمیز می‌ساختیم. اما ما تنها بخشی از جهان هستیم، و جهانی که ما را احاطه کرده است هنوز قوی‌تر از ماست. بورژوازی بدون مبارزات بی‌رحمانه، به مراتب بی‌رحمانه‌تر از آنهایی که قبلاً پشت سر گذاشته‌ایم، از موقعیت خود دست نخواهد کشید. حملات بورژوازی دوباره زمانی که احزاب کمونیست شروع به رشد بالاتر از سر بورژوازی کنند، ماهیتی شدید به خود خواهند گرفت. بنابراین، فرض اینکه ما بدون جنگ و آشوب به سوسیالیسم خواهیم رسید، یک بی‌فکری نابخشودنی خواهد بود. نه، آنها به ما اجازه این کار را نخواهند داد. ما باید بجنگیم. و برای آن به سرسختی، آموزش در روحیه شجاعت انقلابی نیاز داریم. نامی که بر دیوارهای موسسه شما نوشته شده است - کارل لیبنیخت - نباید بیهوده نوشته شده باشد.

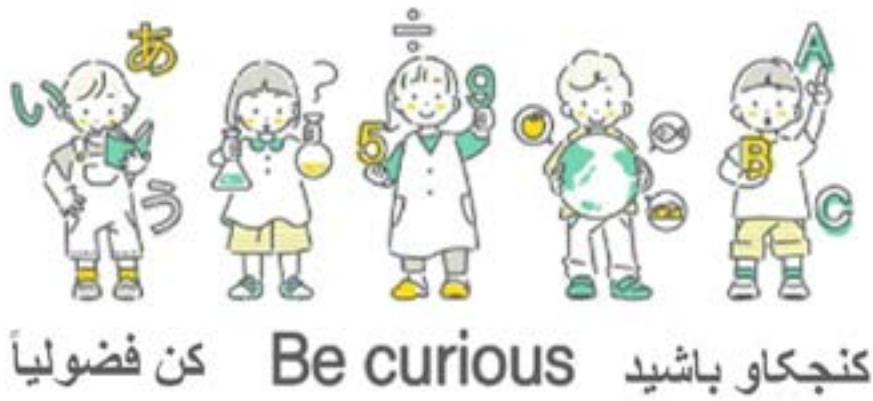
من این سعادت را داشتم که لیبنیخت را در طول بیست سال بشناسم. او یکی از بهترین شخصیت‌های انسانی است که در خاطر من زنده است. لیبنیخت یک شوالیه واقعی در وظیفه انقلابی بود. او هیچ قانون دیگری در زندگی جز قانون مبارزه برای سوسیالیسم نمی‌شناخت. بهترین جوانان آلمان مدت‌هاست که بهترین امیدها، افکار و احساسات خود را با شخصیت کارل لیبنیخت، شوالیه بی‌باک انقلاب پرولتاری، پیوند داده‌اند. آموزش در وظیفه انقلابی، آموزش در روحیه کارل لیبنیخت است. ما باید به یاد داشته باشیم: ما هنوز مشکلات عظیمی را در پیش داریم. و برای آن لازم است که هر یک از شما وقتی از دیوارهای این موسسه خارج می‌شوید، حق داشته باشید به خود بگویید: موسسه کارل لیبنیخت مرا نه تنها یک معلم، بلکه یک مبارز انقلابی ساخته است! [تشویق]

مترجم، کاته وفاداری

برای آزادی در آموزش

لئون تروتسکی

۱۰ ژوئیه ۱۹۳۸



این مقاله را به مناسبت سال تحصیلی جدید تقدیم دانش آموزان عزیز و آموزگاران صدیق و کنجکاو می نمایم. فهم مقابله با نظام تمامیت خواه فکری در میدان آموزشی کشور اعم از دبستان، دبیرستان و دانشگاه ها از وظایف اصلی تحقق استقلال و آزادی در کشور است. نظام آموزشی و به همراه آن کلیه وسایل ارتباطی دولت همانند رادیو و تلویزیون وظیفه دارد دیدگاه انتقادی را از اوان زندگی و کلیه مراحل بعدی آن در نسل های کشور نهادینه سازد. معصومه تابان — مترجم.

من صمیمانه از سردبیران ویدا سپاسگزارم که از من خواستند دیدگاهم را درباره وظایف آموزگاران مکزیکی بیان کنم. آگاهی من از زندگی در این کشور هنوز برای آنکه بتوانم دآوری های مشخصی صورت دهم کافی نیست. اما ملاحظه ای کلی هست که می توانم اینجا بیان کنم:

در کشور های عقب مانده — که نه تنها مکزیکی، بلکه تا حدی اتحاد جماهیر شوروی را نیز شامل می شود — فعالیت آموزگاران صرفاً یک حرفه نیست، بلکه رسالتی والا است. وظیفه آموزش فرهنگی عبارت است از بیدار کردن و پروراندن شخصیت انتقادی در میان توده های ستمدیده و فرودست. شرط اساسی برای این کار آن است که خود آموزگار شخصیتی برخوردار از منش انتقادی داشته باشد. کسی که باور هایی جدی و سنجیده نداشته باشد نمی تواند

رهبر مردم باشد. از همین‌روست که رژیم‌های تمامیت‌خواه در همه اشکالشان — در دولت، در اتحادیه‌های صنفی، در حزب — ضربه‌هایی جبران‌ناپذیر بر فرهنگ و آموزش وارد می‌کند. جایی که باورها از بالا همچون فرمان نظامی تحمیل می‌شوند، آموزگار فردیت ذهنی خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند چه در کودکان و چه در بزرگسالان احترام یا اعتمادی به حرفه‌ای که انجام می‌دهد برانگیزد.

این امر در حال حاضر نه‌فقط در کشورهای فاشیستی، بلکه در اتحاد شوروی نیز رخ می‌دهد. پایه‌هایی که انقلاب اکتبر پدید آورد هنوز — خوشبختانه — به‌طور کامل نابود نشده است. اما نظام سیاسی اکنون بی‌تردید خصلتی تمامیت‌خواه یافته است. بوروکراسی شوروی که به انقلاب خشونت روا داشته می‌خواهد مردم آن را خطاناپذیر بدانند. این وظیفه فریب مردم همچون وظیفه کشیشان، به آموزگار سپرده شده است. برای خفه کردن صدای انتقاد، این بوروکراسی نظام تمامیت‌خواه را در اتحادیه‌های کارگران آموزش برقرار کرده است. مأموران پلیسی که در رأس اتحادیه‌ها گذاشته شده‌اند کارزار خشمگینی از تهمت و سرکوب علیه آموزگاران منتقد به راه انداخته‌اند، و آنان را متهم می‌کنند به ضدانقلابی بودن، "تروتسکیست" بودن، و "فاشیست" بودن. کسانی که تسلیم نمی‌شوند، توسط گ.پ.او. سرکوب می‌شوند. افزون بر این، بوروکراسی شوروی در پی آن است که همین نظام را به سراسر جهان بگستراند. در هر کشور مأمورانی دارد که می‌کوشند نظام تمامیت‌خواه را در درون اتحادیه‌های صنفی آن کشورها برقرار کنند. این همان خطری هولناک است که نه‌فقط آرمان انقلاب، بلکه فرهنگ را تهدید می‌کند، به‌ویژه در کشورهای جوان و عقب‌مانده‌ای که جمعیتشان همین حالا نیز بیش از اندازه آماده زانو زدن در برابر فنودالیسم، روحانیت‌گرایی و امپریالیسم است.

آتشین‌ترین آرزویی که می‌توانم بیان کنم این است که آموزش در مکزیک به نظامی تمامیت‌خواه در اتحادیه‌هایش دچار نشود، با همه دروغ‌ها، تهمت‌ها، سرکوب‌ها و خفه‌کردن اندیشه انتقادی که چنین نظامی به‌دنبال دارد. تنها یک مبارزه ایدئولوژیک شرافتمندانه و سرسخت می‌تواند شکل‌گیری باورهایی جدی و ریشه‌دار را تضمین کند. تنها آموزشی که به چنین باورهایی مسلح باشد قادر است اقتداری تزلزل‌ناپذیر به‌دست آورد و رسالت تاریخی بزرگ خود را به انجام رساند.

(این نامه به ویدا، روزنامه آموزگاران میچوآکان مکزیک، نوشته شد، هنگامی که تروتسکی در واپسین تبعیدگاه خود در مکزیک بود.)

توسعه صورت‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی



ادامه از شماره پیش (۹) ...

ماتریالیسم، یگانه برداشت علمی از تاریخ

و.ا.لنین

این ایده ماتریالیسم در جامعه‌شناسی خود یک نبوغ بود. طبیعتاً، فعلاً این فقط یک فرضیه بود، اما فرضیه‌ای که ابتدا امکان یک رویکرد کاملاً علمی به مسائل تاریخی و اجتماعی را ایجاد کرد. تاکنون، جامعه‌شناسان که نمی‌دانستند چگونه به ساده‌ترین روابط اولیه مانند روابط تولید بپردازند، به بررسی و مطالعه مستقیم اشکال سیاسی و حقوقی پرداخته، به این مانع برمی‌خوردند که این اشکال از ایده‌های خاصی از بشریت در دوره مورد نظر نشأت می‌گیرند—و در آنجا متوقف می‌شدند؛ به نظر آنان اینطور می‌رسید که روابط اجتماعی آگاهانه توسط انسان‌ها برقرار می‌شوند. اما این نتیجه‌گیری، که به طور کامل در ایده قرارداد اجتماعی^۱ (که آثار آن در تمام سیستم‌های سوسیالیسم اتوپیایی/تخیلی بسیار مشهود است) بیان شده بود، در تناقض کامل با تمام مشاهدات تاریخی بود. هرگز چنین نبوده است، و اکنون نیز چنین نیست، که اعضای جامعه مجموع روابط اجتماعی را که در آن زندگی می‌کنند به عنوان چیزی مشخص، یکپارچه، و آغشته به یک اصل خاص درک کنند؛ برعکس، توده مردم ناخودآگاه خود را با این روابط تطبیق می‌دهند، و آنقدر درک کمی از آنها به عنوان روابط اجتماعی تاریخی خاص دارند که، برای مثال، توضیح روابط مبادله‌ای که مردم قرن‌ها تحت آن زندگی کرده‌اند، تنها در زمان‌های بسیار اخیر بدست آمد. ماتریالیسم این تناقض را با عمیق‌تر کردن تحلیل، رفتن به منشأ ایده‌های اجتماعی انسان‌ها، برطرف کرد؛ و نتیجه‌گیری آن که سیر ایده‌ها به سیر اشیاء بستگی دارد، تنها نتیجه‌گیری سازگار با روانشناسی علمی است. علاوه بر این، و از جنبه‌ای دیگر، این فرضیه اولین فرضیه‌ای بود که جامعه‌شناسی را به سطح یک علم ارتقا داد. تاکنون، جامعه‌شناسان در تمایز مهم و غیرمهم در شبکه پیچیده پدیده‌های اجتماعی (که ریشه سوبژکتیویسم در جامعه‌شناسی است) مشکل داشتند و نتوانسته بودند هیچ معیار عینی برای چنین تمایزی

1 Contract Social—one of the chief works of Jean-Jacques Rousseau. Its full title is Du contract social; ou, Principes du droit politique. (The Social Contract, or the Principles of Political Law.) It was published in Amsterdam in 1762 and translated into Russian in 1906. The main idea in the book was the assertion that every social system should be the result of a free agreement, of a contract between people. Fundamentally idealistic though it was, the “social contract” theory, advanced in the eighteenth century on the eve of the French bourgeois revolution, nevertheless played a revolutionary role. It expressed the demand for bourgeois equality, the abolition of the privileges of the feudal estates, and the establishment of a bourgeois republic. فرضیه اصلی قرارداد اجتماعی اثر ژان ژاک روسو با همه ایدئالیسم حاوی آن در آستانه انقلاب فرانسه عرضه گردیده و نقش انقلابی ایفا کرد. چراکه خواست‌های تساوی بورژوا، لغو امتیازات مالکیت فئودال و استقرار جمهوری بورژوا را عنوان می‌ساخت

کشف کنند. ماتریالیسم با برجسته کردن "روابط تولید" به عنوان ساختار جامعه، و با امکان پذیر ساختن اعمال آن معیار علمی کلی تکرار پذیری که سوژکتیویست ها کاربرد آن را در جامعه شناسی انکار می کردند، یک معیار کاملاً عینی ارائه داد. تا زمانی که آنها خود را به روابط اجتماعی ایدئولوژیک (یعنی آنهایی که قبل از شکل گیری، از آگاهی انسان عبور می کنند)² محدود می کردند، نمی توانستند تکرار پذیری و نظم را در پدیده های اجتماعی کشور های مختلف مشاهده کنند، و علم آنها در بهترین حالت تنها توصیفی از این پدیده ها، مجموعه ای از مواد خام بود.³ تحلیل روابط اجتماعی مادی (یعنی آنهایی که بدون عبور از آگاهی انسان شکل می گیرند: هنگامی که انسان ها محصولات را مبادله می کنند، بدون اینکه حتی متوجه شوند که یک رابطه اجتماعی تولید در اینجا وجود دارد، وارد روابط تولید می شوند) — تحلیل روابط اجتماعی مادی بلافاصله امکان مشاهده تکرار پذیری و نظم و تعمیم سیستم های کشور های مختلف را در یک مفهوم اساسی واحد: شکل گیری / اجتماعی، فراهم کرد. تنها این تعمیم بود که امکان گذار از توصیف پدیده های اجتماعی (و ارزیابی آنها از دیدگاه یک ایده آل) به تحلیل کاملاً علمی آنها را فراهم کرد، که، برای مثال، آنچه یک کشور سرمایه داری را از دیگری متمایز می کند و آنچه در همه آنها مشترک است را بررسی می کند.

ثالثاً، و در نهایت، دلیل دیگری که این فرضیه برای اولین بار جامعه شناسی علمی را ممکن ساخت این بود که تنها تقلیل روابط اجتماعی به روابط تولید و تقلیل دومی به سطح نیرو های مولد، مبنای محکمی برای این تصور فراهم کرد که توسعه شکل گیری های جامعه یک فرآیند تاریخی طبیعی است. و ناگفته پیداست که بدون چنین دیدگاهی هیچ علم اجتماعی نمی تواند وجود داشته باشد. (سوژکتیویست ها، برای مثال، اگرچه اذعان داشتند که پدیده های تاریخی با قانون مطابقت دارند، قادر به در نظر گرفتن تکامل خود به عنوان یک فرآیند تاریخی طبیعی نبودند، دقیقاً به این دلیل که قبل از ایده ها و اهداف اجتماعی انسان متوقف شدند و نتوانستند آنها را به روابط اجتماعی مادی تقلیل دهند.)

سپس، مارکس، که این فرضیه را در دهه چهل بیان کرده بود، به مطالعه مواد واقعی (توجه داشته باشید) پرداخت. او یکی از تشکیلات اجتماعی-اقتصادی — نظام تولید کالا — را در نظر گرفت و بر اساس حجم عظیمی از داده ها (که حداقل بیست و پنج سال به مطالعه آنها پرداخت) تحلیلی بسیار دقیق از قوانین حاکم بر عملکرد این تشکیلات و توسعه آن ارائه داد. این تحلیل منحصراً به روابط تولیدی بین اعضای جامعه محدود می شود: مارکس برای توضیح بدون توسل به ویژگی های خارج از حوزه این روابط تولیدی، امکان می دهد تا درک کنیم که چگونه سازمان کالایی اقتصاد اجتماعی توسعه می یابد، چگونه به سازمان سرمایه داری تبدیل می شود، طبقات متخاصم (متخاصم در محدوده روابط تولیدی)، بورژوازی و پرولتاریا را ایجاد می کند، چگونه بهره روری کار اجتماعی را توسعه می دهد و بدین ترتیب عنصری را معرفی می کند که به طور آشستی ناپذیری با مبانی خود این سازمان سرمایه داری در تضاد قرار می گیرد.

این اسکلت سرمایه (تحلیل ارائه شده در کتاب سرمایه اثر کارل مارکس، مترجم) است. اما نکته اصلی این است که مارکس به این اسکلت بسنده نکرد، به "نظریه اقتصادی" به معنای معمول کلمه محدود نشد، و در حالی که ساختار و توسعه تشکیلات اجتماعی مورد نظر را منحصراً از طریق روابط تولیدی توضیح می داد، با این حال در همه جا و به طور مداوم روبنای متناظر با این روابط تولیدی را بررسی می کرد و به این اسکلت گوشت و خون می بخشید. دلیل موفقیت عظیم سرمایه این است که این کتاب توسط یک "اقتصاددان آلمانی" کل تشکیلات اجتماعی سرمایه داری را به خواننده به عنوان یک موجود زنده نشان داد — با جنبه های روزمره آن، با تجلی اجتماعی

2 We are, of course, referring all the time to the consciousness of social relations and no others. Lenin.

3 توجه خواننده را به لیست بسیار گسترده درباره تاریخ ایران که از سوی اساتید نامدار دانشگاهی در خارج و طی سال های اخیر در داخل کشور ارائه شده است جلب می نمایم. آثاری که داده های ارزشمند در مورد تاریخ را عرضه می کنند بدون آن که کلامی در مورد نظام تاریخی قدیم، شیوه تولید آسیائی، و یا نظام تاریخی جدید، روابط اقتصادی و اجتماعی در جامعه نیمه-مستعمره در این آثار هویدا باشد و مضمون زنده تاریخی داده های مورد بحث را روشن سازد. آثار ارزشمندی همانند تاریخ جدید ایران توسط عباس امانت و یا دیگر نوشتجات دانشگاهی در مورد تاریخ جدید ایران. امید داریم این مجلدات را طی شماره های آینده مورد بحث و روشنگری قرار دهیم. مترجم

واقعی تضاد طبقاتی ذاتی در روابط تولیدی، با روبنای سیاسی بورژوازی که از حاکمیت طبقه سرمایه‌دار محافظت می‌کند، با ایده‌های بورژوازی آزادی، برابری و غیره، با روابط خانوادگی بورژوازی. اکنون روشن خواهد شد که مقایسه با داروین کاملاً دقیق است: سرمایه چیزی نیست جز "ایده‌های تعمیددهنده بهم پیوسته خاصی که یک مون بلان واقعی، کوهی از مواد واقعی را تاج‌گذاری می‌کنند." و اگر کسی سرمایه را خوانده و نتوانسته این ایده‌های تعمیددهنده را متوجه شود، تقصیر مارکس نیست، که همانطور که دیدیم، حتی در مقدمه به این ایده‌ها اشاره کرده است. و این همه ماجرا نیست؛ چنین مقایسه‌ای نه تنها از جنبه بیرونی (که به دلایلی نامعلوم به ویژه مورد علاقه آقای میخائیلوفسکی است)، بلکه از جنبه درونی نیز صحیح است. همانطور که داروین به دیدگاه گونه‌های حیوانی و گیاهی که بی‌ارتباط، تصادفی، "خلق شده توسط خدا" و تغییرناپذیر هستند پایان داد و با اثبات تغییرپذیری و توالی گونه‌ها، برای اولین بار زیست‌شناسی را بر مبنایی کاملاً علمی قرار داد، مارکس نیز به دیدگاه جامعه به عنوان یک تجمع مکانیکی از افراد که امکان انواع تغییرات را به اراده مقامات (یا، اگر دوست دارید، به اراده جامعه و دولت) می‌دهد و به طور تصادفی پدیدار می‌شود و تغییر می‌کند، پایان داد و با اثبات مفهوم تشکیلات اقتصادی جامعه به عنوان مجموعه‌ای از روابط تولیدی معین، با اثبات این واقعیت که توسعه چنین تشکیلات فرآیندی از تاریخ طبیعی است، برای اولین بار جامعه‌شناسی را بر مبنایی علمی قرار داد.

اکنون - از زمان ظهور سرمایه - مفهوم ماتریالیستی تاریخ دیگر یک فرضیه نیست، بلکه یک گزاره علمی اثبات شده است. و تا زمانی که تلاش دیگری برای ارائه یک توضیح علمی از عملکرد و توسعه یک تشکیلات اجتماعی - تشکیلات اجتماعی، توجه داشته باشید، و نه شیوه زندگی یک کشور یا مردم، یا حتی طبقه - نداشته باشیم، و غیره - تلاشی دیگر که به همان اندازه ماتریالیسم قادر به نظم بخشیدن به "حقایق مرتبط" است، یعنی به همان اندازه قادر به ارائه تصویری زنده از یک شکل‌گیری مشخص، در حالی که توضیحی کاملاً علمی به آن می‌دهد - تا آن زمان، مفهوم ماتریالیستی تاریخ مترادف با علوم اجتماعی خواهد بود. همانطور که آقای میخائیلوفسکی فکر می‌کند، ماتریالیسم "در درجه اول یک مفهوم علمی از تاریخ" نیست، بلکه تنها مفهوم علمی آن است.

و اکنون، آیا می‌توانید چیزی خنده‌دارتر از این تصور کنید که افرادی هستند که سرمایه را خوانده‌اند بدون اینکه هیچ ماتریالیسمی در آن کشف کنند! کجاست؟ - آقای میخائیلوفسکی با سردرگمی صادقانه می‌پرسد.

ادامه در شماره آینده ...

مترجم: کاته وفاداری